

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متن خلاصه سلسله جلسات

تعیین‌کننده‌ترین عامل در مقدرات بشر

علیرضا پناهیان



پناه‌گه

Panahian.net

توضیح:

این جزوه حاوی خلاصه متن سلسله جلسات «تعیین‌کننده‌ترین عامل در مقدرات بشر» می‌باشد که در محرم سال ۹۲ و در دانشگاه امام صادق (ع) برگزار شده و در ۱۱ جلسه ارائه شده است.

معرفی بحث: اصلی‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین عامل در مقدرات ما، «آزمایش، ابتلاء و امتحان الهی» است. ما آفریده شده‌ایم برای اینکه در این دنیا آزمایش بشویم لذا همه مقدرات ما بر اساس «دستگاه امتحان الهی» تعیین خواهد شد و سایر عوامل تعیین‌کننده مقدرات ما تنها در صورتی مؤثر خواهند بود که دستگاه امتحان اجازه بدهد. باید باور کنیم که دنیا برای ما آزمایشگاه و محل امتحان است و حتی یک اتفاق در زندگی ما خارج از امتحان الهی رخ نمی‌دهد. اگر چنین نگاهی به زندگی داشته باشیم، آن وقت احساس می‌کنیم که هر لحظه داریم با پروردگاران زندگی می‌کنیم. یعنی نگاه‌مان به زندگی و امتحانات الهی این‌گونه خواهد بود که خداوند را مانند یک مربی دلسوز و ماهر می‌دانیم که در آن سوی میز بینگ پنگ زندگی ما ایستاده و با توپ‌هایی که به سمت چپ و راست ما می‌فرستد، در واقع نقاط ضعف‌مان را به ما نشان می‌دهد تا خودمان را اصلاح و تقویت کنیم.

فهرست

۳	جلسه اول لزوم توجه به اصل مقدرات در زندگی انسان
۱۷	جلسه دوم ضرورت واقع بینی در کنار ایمان
۳۴	جلسه سوم آثار معنوی توجه به مقدرات
۴۶	جلسه چهارم همه چیز برای امتحان
۶۱	جلسه پنجم لزوم نگاه به «دستگاه امتحان»
۷۶	جلسه ششم شرایط لازم برای امتحان
۹۶	جلسه هفتم روآمدن خوبی‌ها و بدی‌ها در امتحان
۱۱۳	جلسه هشتم «وابستگی عاقلانه» و عنصر جهل در امتحان
۱۳۱	جلسه نهم امتحان به واسطه دیگران
۱۵۴	جلسه دهم امتحان ولایت؛ مهمترین امتحان
۱۶۸	جلسه یازدهم تشخیص غرض امتحان در صحنه‌های فردی و اجتماعی

اجلسه اول |

لزوم توجه به اصل مقدرات در زندگی انسان

غفلت از «واقعیت‌ها» بیش از غفلت از «ارزش‌ها» به ما ضربه می‌زند
بی‌توجهی به واقعیت‌ها باعث کاهش احساس معنوی می‌شود

**غفلت از «واقعیت‌ها» بیشتر از غفلت از «ارزش‌ها» به ما ضربه
می‌زند / توجه به واقعیت‌های عالم، هوای نفس انسان را
نابود می‌کند**

خیلی‌ها برای خوب شدن، دنبال این هستند که یک سری
«بایدها» یا «دستورالعمل‌هایی» پیدا کنند و آنها را انجام دهند
تا به آنچه می‌خواهند برسند. در حالی که بیشتر از بایدها،
خبر داشتن از هست‌ها و تسلیم واقعیت‌ها شدن، انسان را
رشد می‌دهد. البته معنایش این نیست که ما نمی‌توانیم روی

واقعیت‌ها تأثیر بگذاریم و آنها را تغییر دهیم، ولی لااقل یک بار لازم است این واقعیت‌ها را به درستی ببینیم؛ چون توجه به واقعیت‌های عالم، هوای نفس انسان را نابود می‌کند، و انسان را به سعادت نزدیک می‌کند.

آن مقدار که انسان با توجه به «هست‌ها» می‌تواند به خدا تقرب پیدا کند، با عمل به «بایدها» تقرب پیدا نخواهد کرد. آن مقدار که معرفت پیدا کردن به واقعیت‌های حیات، انسان را رشد می‌دهد و به خدا نزدیک می‌کند، به دست آوردن فضائل و خوبی‌ها انسان را رشد نخواهد داد.

چه بسا بی‌توجهی به واقعیت‌های موجود در عالم موجب شود که اگر کسی بایدها و دستورات را هم انجام دهد، این کار برایش بی‌ثمر و حتی مضرّ باشد. غفلت از واقعیت‌هایی که ما را احاطه کرده‌اند به ما خیلی بیشتر ضربه می‌زند، تا غفلت از دستوراتی که به ما می‌رسند. به تعبیر دیگر، غفلت از واقعیت‌ها خیلی بیشتر از غفلت از ارزش‌ها به ما آسیب می‌زند.

«اختیاری نبودن بخش‌هایی از زندگی ما» یک واقعیت مهم است / «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» یک واقعیت است، نه یک باید!

شما وقتی به سراغ دستورات دینی می‌آیید، لااقل در کنارش یک نگاهی به واقعیت‌ها داشته باشید، یعنی ببینید اصلاً در کجا هستید؟ چه واقعیت‌هایی شما را احاطه کرده؟ اسیر چه اموری هستید و چه اختیاراتی ندارید؟ یعنی اول اختیاراتی که ندارید را

بشمارید، بعداً دربارهٔ چگونگی مصرف کردن اختیاراتی که دارید فکر کنید و تصمیم بگیرید.

ما در دینداری و برنامه‌ریزی برای زندگی خود، بیشتر دنبال این هستیم که ببینیم چگونه «باید» رفتار کنیم، و توجه به این «بایدها» به بخشِ اختیاری زندگی ما مربوط می‌شود، اما قبل از اینکه برای این بایدها نقشه بکشیم، باید لحظه‌های بی‌اختیاری خودمان را ببینیم و به این توجه کنیم که ما در بسیاری از امور، اصلاً اختیار نداریم. البته معلوم است که ما بی‌اختیار نیستیم «این‌که گویی این کنم یا آن کنم / خود دلیل اختیار است ای صنم» ولی باید توجه کنیم که ما مختارِ مختارِ نیستیم.

لااقل یک بار هم فهرست آن بخش‌هایی از زندگی مان که در اختیار ما نیست ولی در زندگی ما دخالت دارد را نگاه کنیم و به «هست‌هایی» که ما را احاطه کرده‌اند توجه کنیم. اگر به این هست‌ها نگاه کنیم، خود به خود یک مقدار کوچک و متواضع خواهیم شد و از احساس تکبر و تفرعن فاصله خواهیم گرفت. اثر وضعی این نگاه، این است که ضعف و فقر خودمان را می‌فهمیم و درک می‌کنیم که «انسان ضعیف آفریده شده است؛ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (نساء/ ۲۸) و «شما فقیر و محتاج خدا هستید؛ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» (فاطر/ ۱۵) اینها که دیگر جزء «بایدها» نیست، اینها جزء «هست‌ها» یا واقعیت‌های حیاتِ بشر است. اول هست‌ها و واقعیت‌ها را انکار نکنیم تا بعداً به سراغ بایدها و آرمان‌ها برویم. یعنی اول آن چیزهایی که محقق شده را ببینیم تا بعداً به سراغ چیزهایی که باید محقق شود برویم.

فیلم ابلیسی فیلمی است که ما را از واقعیت‌ها غافل کند و بگوید «می‌توان همه این واقعیت‌ها را تغییر داد!» / آموزه برخی عرفان‌های کاذب

گاهی یک فیلم ابلیسی، داستانی را تعریف می‌کند که نتیجه‌اش تقویت نخوت و تکبر در انسان است - و امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «تکبر بدترین عیب‌هاست؛ الْكِبْرُ شَرُّ الْعُيُوبِ» (غررالحکم / ص ۳۸ / ح ۶۱۱) - یک فیلم ابلیسی، لزوماً فیلمی نیست که صحنه بد نشان دهد، بلکه فیلمی است که ما را از واقعیت‌هایی که ما را احاطه کرده است غافل کند و به دروغ به ما بگوید که می‌توانیم همه این واقعیت‌ها را تغییر دهیم. این حرف، عین کفر است و دروغ است چون ما نمی‌توانیم همه این واقعیت‌ها را تغییر دهیم.

اخیراً مکتب‌هایی رواج پیدا کرده است که با سخنانی به ظاهر انرژی‌بخش و روحیه‌دهنده می‌گویند: «تو می‌توانی همه چیز را تغییر دهی و در این راه از خدا هم می‌توانی کمک بگیری!» - بخشی از عرفان‌های کاذب از این سخنان می‌گویند - در حالی که خود خدا می‌گوید تو نمی‌توانی خیلی از چیزها را تغییر دهی، تو فقط بعضی چیزها را می‌توانی تغییر دهی. (در ادامه به آیات و روایت مربوطه اشاره می‌شود)

نگاه کردن به واقعیت‌هایی که زندگی ما را احاطه کرده، عین «ذکر الله» است / بی‌توجهی به واقعیت‌ها باعث کاهش احساس معنوی

واقعیت این است که ما خیلی چیزها را نمی‌توانیم تغییر دهیم و حتی در مورد چیزهایی که می‌توانیم تغییر دهیم، مقدار تغییری

که می‌توانیم ایجاد کنیم محدود است. حتی برخی چیزها را که تغییر می‌دهیم دوباره به جای اولش برمی‌گردد.

گاهی اوقات نیز انسان تصمیم می‌گیرد برخی واقعیت‌ها را تغییر دهد، ولی نمی‌تواند تغییر دهد و حالش گرفته می‌شود. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «خدا را با به هم خوردن تصمیم‌ها و عزم‌ها و شکسته شدن همت‌ها شناختم؛ عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْحِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهِمَمِ» (نهج البلاغه / حکمت ۲۵۰) تازه این غیر از مواردی است که انسان اساساً نمی‌تواند واقعیت‌ها را تغییر دهد.

یک اصل یا شیوه تربیتی صحیح، شیوه‌ای است که واقعیت‌ها و «هست‌ها» در آن شیوه، دارای اولویت و جایگاه رفیع باشد. «هست‌ها» باید فهرست شود و باید جایفتد که برخی از «هست‌ها» خارج از اختیار ما هستند و قابل تغییر به دست ما نیستند. نگاه کردن به این هست‌ها که زندگی ما را احاطه کرده‌اند عین ذکر الله است و عین آمادگی برای ذکر الله است و به انسان صفای باطن و روحیه معنوی می‌دهد. هم زشتی‌ها را از انسان می‌گیرد و هم زیبایی‌ها را به انسان هدیه می‌دهد. هم فقر را نشان می‌دهد و هم الی الله بودن فقر ما را نشان می‌دهد.

اگر مدتی گذشت و دیدید که احساس دعا و احساس «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» بودن به شما دست نمی‌دهد، بفهمید که نگاه شما به واقعیت‌هایی که شما را احاطه کرده‌اند کم شده است، نه اینکه لزوماً ایمان شما کم شده باشد.

چه کنیم که همیشه احساس معنوی شب قدر را داشته باشیم؟ / توجه به مقدرات نباید فقط یک بار در سال باشد

گاهی اوقات از این واقعیت‌ها و هست‌هایی که ما را احاطه کرده با کلمه «تقدیر» و «مقدرات» یاد می‌شود. توجه به مقدرات خیلی مهم است و نباید این طور باشد که فقط یک بار در سال یعنی در شب قدر به مقدرات توجه کنیم. اصلاً چرا شب قدر چنین تأثیر معنوی خوبی روی ما می‌گذارد؟ چون به این فکر می‌کنیم، که امشب خیلی از اتفاقاتی که خارج از اختیار و قدرت ما قرار دارد، رقم می‌خورد و تعیین می‌شود. حُب اگر در ایام دیگر سال هم به این مسأله توجه کنیم که بسیاری از امور در اختیار و قدرت ما نیست بلکه خداوند برای ما «مقدّر» کرده، شبیه همان احساس معنوی را خواهیم داشت. چون خداوند در هر لحظه از زندگی ما، مدام دارد مقدرات ما و حوادثی که خارج از اختیار ما برایمان رخ می‌دهد را کنترل می‌کند، ضمن اینکه خودمان هم اختیاراتی داریم و می‌توانیم تأثیراتی در آنها داشته باشیم و خداوند بلافاصله با توجه به کارهایی که با اختیار خودمان انجام داده‌ایم، مقدرات لحظات بعدی ما را تعیین می‌کند. این مقدرات تصادف‌ها و حوادثی نیستند که ما اسیر آنها باشیم و بخواهیم از شر آنها به قدرت خدا پناه ببریم تا خدا ما را از صدمات این تصادفات نجات بدهد، بلکه این مقدرات کاملاً در دست خدا هستند.

اگر به این مسأله نگاه کنیم که «چقدر در اختیار خدا» هستیم، حال ما کاملاً تغییر خواهد کرد و یک احساس معنوی بسیار زیبا پیدا خواهیم کرد، شبیه احساس کسی که در شب قدر مقدراتش

در حال تعیین و تصویب است. چه چیزی مثل توجه به مقدرات، رابطه ما با پروردگار عالم را تنظیم خواهد کرد؟ آیا توجه به قیامت و آخرتی که ندیده‌ایم، چنین اثری بر ما خواهد داشت؟! کسی که با نگاه و توجه به مقدرات کنونی خودش تحت تأثیر قرار نگیرد، آیا تحت تأثیر قیامتِ ندیده قرار خواهد گرفت؟!

نگاه کردن به واقعیت‌هایی که در اختیار ما نیست و فقط در دست خداوند است، بیشتر از نگاه کردن و عمل کردن به «بایدها» روحیه معنوی به انسان خواهد داد؛ توجه به واقعیت‌ها و مقدراتِ «ثابت» یا «سیال» که وجود ما را احاطه کرده‌اند، واقعیت‌هایی که گاهی اوقات برخی از آنها را می‌توان تغییر داد و نه همه آنها را.

قرآن: بگو پروردگار من روزی را برای هر کس بخواهد بسیار، و برای هر کس بخواهد اندک می‌سازد، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند

خداوند می‌فرماید: «هر چیزی نزد خداوند با اندازه‌هایش است؛ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ» (رعد/ ۸) همه چیز نزد خدا حساب و کتاب و مقدار معین دارد، اصلاً نمی‌شود ذره‌ای از این مقادیر معین جابجا شود. «ما هر چیزی را همراه با قدرش خلق کرده‌ایم؛ اِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (قمر/ ۴۹) یعنی برای هر چیزی برنامه و حساب معینی تنظیم شده است. متأسفانه تصور عوامانه خیلی‌ها به زندگی و حیات بشر این‌گونه است که خداوند ما را آفریده و همین‌طوری در این دنیا پراکنده است تا هر کسی

برای خودش زندگی کند؛ - نعوذ با الله - چیزی شبیه به زندگی جوجه‌ها در یک مرغداری! ما بندگان خدا هستیم و برای خدا خیلی ارزشمند هستیم؛ هر یک از ما مورد عنایت پروردگار عالم است. نباید خودمان را نسبت به خداوند، مثل جوجه‌های یک مرغداری نسبت به صاحب آن مرغداری بدانیم که اگر مثلاً چند تا از این جوجه‌ها تلف شدند، صاحب مرغداری بدون هیچ دلسوزی و عاطفه‌ای فقط به ضرر مالی خودش نگاه کند.

خداوند در آیه دیگری می‌فرماید: «خَزَائِنِ هَمَّهِ چَیْزِ نَزْدِ مَا اسْتَوَى وَ مَا اَزْ اَنْ خَزَائِنِ هَمَّهِ چَیْزِ رَا بَه اَنْدَازَهٗ مَشْخَصٍ وَ مَعْلُومِی نَازِلٍ مِی‌کَنِیْمِ؛ وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِلُهُ اِلَّا بِقَدْرِ مَعْلُومٍ» (حجر/۲۱) علامه طباطبایی می‌فرماید این آیه از عجیب‌ترین حقایق عالم پرده بر می‌دارد و یکی از زیباترین حقایقی است که در عالم ذکر شده است. (ترجمه المیزان / ج ۱۲ / صص ۲۰۷ تا ۲۱۳)

خداوند در آیه دیگری می‌فرماید: «بگو پروردگار من روزی را برای هر کس بخواهد بسیار، و برای هر کس بخواهد اندک می‌سازد، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند؛ قُلْ اِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ لَكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سبأ/۳۶) دقت کنید که خدا در اینجا می‌فرماید که مردم «نمی‌دانند» روزی دست من است، نمی‌فرماید «لا یؤمنون؛ اینها ایمان ندارند» بلکه می‌فرماید: «لا یعلمون؛ نمی‌دانند» در واقع می‌توان گفت باور این واقعیت زیاد نیاز به ایمان هم ندارد، بلکه تصورش تصدیقش را لازم می‌آورد.

همین‌که به این مسأله درست نگاه کنیم، خواهیم فهمید که اصلاً نمی‌شود همه چیز در عالم مقدر نشده باشد.

کسی که ایمانش به مقدرات زیاد شود، تغییرات عالم را کوچک می‌شمارد / نمونه جالبی از امیرالمؤمنین (ع)

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «هر مقدار که عقل یک آدم بیشتر شود، ایمانش به مقدرات الهی افزایش پیدا می‌کند و تغییرات عالم را کوچک می‌شمارد؛ کَلَّمَا أَزْدَادَ عَقْلَ الرَّجُلِ قَوِيَ إِيمَانُهُ بِالْقَدْرِ وَ اسْتَحَفَّ بِالْغَيْرِ» (غررالحکم / ص ۵۳۵) مرحله اول علم است و اگر توجه کنیم و عقلمان افزایش پیدا کند، ایمان مان به تقدیر الهی بیشتر می‌شود. در این صورت تغییرات عالم برایمان مهم نخواهد بود.

یک نمونه جالب از کوچک شمردن تغییرات عالم توسط امیرالمؤمنین (ع) وقتی بود که بعد از جنگ صفین داشتند با مالک اشتر درد دل می‌کردند و از بی‌وفایی یاران‌شان شکایت می‌کردند. (فَشَكَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْأَشْتَرِ تَخَاذُلَ أَصْحَابِهِ وَ فِرَارَ بَعْضِهِمْ إِلَى مُعَاوِيَةَ؛ شرح ابن ابی‌الحدید / ۲/ ۱۹۷) مالک اشتر از باب همدردی گفت: ما به هر حال دو جنگ سخت را پشت سر گذاشته‌ایم و مردم هم طبیعتاً به سمت دنیا مایل هستند، اگر یک مقدار پول خرج کنید مردم به سمت شما تمایل پیدا می‌کنند! امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ به مالک فرمودند: «اینکه از بیت‌المال بخواهیم به بعضی‌ها زیادی بدهیم امکان ندارد! (فَقَالَ الْأَشْتَرُ: فَتَأَقَّتْ أَنْفُسُ النَّاسِ إِلَى الدُّنْيَا... فَإِنْ تَبَدَّلَ الْمَالُ تَمَلَّ إِلَيْكَ أَعْنَاقُ الرِّجَالِ... فَقَالَ عَلِيٌّ ع:

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ بَدَلِ الْأَمْوَالِ وَاصْطِنَاعِ الرَّجَالِ، فَإِنَّهُ لَا يَسْعُنَا أَنْ نُؤْتَىٰ أَمْرًا مِّنَ الْفَيْءِ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّهِ (همان) بعد فرمودند: «اگر خدا بخواهد، این کار صورت می‌گیرد و پیروز می‌شویم و اگر نخواهد، این کار صورت نمی‌گیرد و ما شکست خواهیم خورد؛ وَإِنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُوَلِّينَا هَذَا الْأَمْرَ يُدَلِّلْ لَنَا صَعْبَهُ، وَيُسَهِّلْ لَنَا حَزَنَهُ» یعنی حضرت نگاه مالک را به یک جای دیگری بردند و فرمودند به خدا نگاه کن و به زمین نگاه نکن! این نگاهی است که تغییرات عالم را کوچک و بی‌مقدار می‌بیند و فقط نگاهش به خداست.

چگونه می‌توانیم بر مقدرات خود تأثیر بگذاریم؟

وقتی انسان به مقدرات نگاه می‌کند، موضوعی که به ذهن و قلبش خطور می‌کند این است که «من چگونه می‌توانم بر مقدرات خودم تأثیر بگذارم» خوب است فهرستی از عواملی که می‌توانند بر مقدرات ما تأثیر بگذارند را مرور کنیم:

یکی از عوامل تأثیرگذار بر مقدرات ما «افکار» ما هستند.

«علاقه‌های ما» هم می‌توانند بر مقدرات ما تأثیرگذار باشند. گاهی ما به یک چیزهایی علاقه داریم بعداً خدا به خاطر همان علاقه‌ها، امتحانات یا بلاهایی بر سر ما می‌آورد. (حتی علاقه‌های ناخودآگاه) «آرزوهای» ما نیز مانند علاقه‌های ما بر روی مقدرات ما تأثیر دارند.

«اعتقادات» ما نیز روی مقدرات ما تأثیرگذار هستند؛ اینکه ما به خدا، به فضائل امیرالمؤمنین (ع) و به اسماء حسنی خدا ایمان

داشته باشیم، بر مقدرات ما اثر دارد.

«اعمال و اقدامات ما» نیز بر مقدرات ما تأثیر دارند. (يَا عَلِيُّ الصَّدَقَةَ تَرُدُّ الْقَضَاءَ الَّذِي قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا يَا عَلِيُّ صَلِّهُ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي الْعُمْرِ؛ من لا يحضره الفقيه / ج ۳ / ص ۳۶۸)

«نیت‌های ما» که برآمده از علایق و عقاید ما هستند نیز مقدرات ما تأثیر دارند. (إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَنْوِي الذَّنْبَ فَيُحْرَمُ الرِّزْقَ؛ محاسن / ج ۱ / ص ۱۱۶)

«محبت خدا به ما» و «محبت اولیاء خدا به ما» نیز بر مقدرات ما تأثیر دارد، کما اینکه امام زمان (ع) فرمود: من شما را فراموش نمی‌کنم و به یاد شما هستم و برایتان دعا می‌کنم (إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِدِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ؛ احتجاج / ج ۲ / ص ۴۹۷) و این قطعاً خیلی بر مقدرات ما تأثیر دارد. حتی رفتارها و اقدامات خوب و بد دیگران نیز بر مقدرات ما بی تأثیر نیست؛ البته در محدوده اذن خداوند. اما مهمترین عامل تأثیرگذار بر مقدرات ما عاملی غیر از همه عوامل فوق است که انشاءالله می‌خواهیم در جلسه بعد به آن بپردازیم. به این موضوع فکر کنید که چه عاملی بیشترین تأثیر را بر مقدرات ما خواهد داشت؟

ما خلق شده‌ایم که بر مقدرات خود تأثیر بگذاریم / اگر برخی یاران حسین (ع) در کوفه فدای نائب حسین (ع) می‌شدند چه بسا مقدرات تغییر می‌کرد!

آیا اساساً ما باید بر مقدرات خودمان تأثیر بگذاریم؟ بله، اصلاً ما

سرنوشت خودمان را خودمان باید بسازیم. این طور نیست که اسیر زندان دنیا باشیم و نتوانیم مقدرات خود را تغییر دهیم. درست است که تأثیر گذاشتن بر مقدرات سخت است و دایره تأثیرگذاری ما محدود است، ولی اصلاً ما خلق شده‌ایم که بر مقدرات خود تأثیر بگذاریم. هدف خلقت این است که ما بتوانیم بر مقدرات خود تأثیر بگذاریم و آینده خود را بسازیم ولی باید به محدودیت‌های خودمان توجه داشته باشیم.

یکی از علمای بسیار تیزبین در مسائل تاریخی می‌فرمودند: چند نفر از یاران مسلم بن عقیل بودند که وقتی مسلم در کوفه غریب شد، او را در کوفه کمک نکردند اما قصدشان این نبود که جان خود را حفظ کنند و شهید نشوند، یعنی از مرگ نترسیده بودند، ولی تشخیص‌شان این بود که دیگر ارزش ندارد ما فدا بشویم، خودشان را نگه داشتند برای امام حسین (ع) و در کربلا هم شهید شدند. اما اگر اینها در همان کوفه به میدان می‌آمدند و محکم از مسلم حمایت می‌کردند و شهید می‌شدند چه بسا ورق برمی‌گشت و یک اتفاق دیگری رقم می‌خورد! این «شاید» براساس یک سلسله از معادلات خیلی قابل تأمل است؛ اگر آنها خودشان را برای مسلم که نایب امام حسین (ع) بود می‌کشتند و فدا می‌کردند شاید مقدرات تغییر می‌کرد چون خون شهید خیلی اثر دارد. خداوند می‌فرماید: «کسانی که در راه خدا کشته شدند خداوند هرگز اعمالشان را نابود نمی‌کند؛ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ» (محمد/۴) اما آنها خودشان را نگه داشتند برای امام حسین (ع) چون فکر می‌کردند اگر خودشان

را برای مسلم به کشتن بدهند، اثر ندارد! در حالی که اثر خون شهید را خدا تعیین می‌کند!

ما نمی‌خواهیم هیچ کس را تقبیح کنیم، ما حتی «حرّ» را هم تقبیح نمی‌کنیم ولی این فرصتی بود که از دست رفت. آنها می‌توانستند با پایداری پای رکاب مسلم؛ بر عالم تأثیر بگذارند، چون خدا به خون شهید «تأثیر» می‌دهد. اتفاقاً تواضع اقتضا می‌کرد وقتی می‌خواهی فدای حسین(ع) بشوی، فدای مسلم حسین(ع) بشوی و شاید این قشنگ‌تر باشد. لذا امام حسین(ع) در رثای هانی بن عروه (که فدای مسلم بن عقیل شد) سخنی فرمود که هانی را در حدّ مسلم بن عقیل بالا برد. وقتی خبر شهادت مسلم و هانی را به امام حسین(ع) دادند، حضرت فرمود: «لا خیر فی العیش بعد هؤلاء» (وقعه الطف / ۱۶۵)

یک وقت خودت را دست بالا نگیری! خودت را خرج کن، اگر خرج نکنی فرصت را از دست خواهی داد. کسی که خودش را صرفِ سینه‌زن‌های امام حسین(ع) می‌کند ارزشش از کسی که خودش را صرف امام حسین(ع) می‌کند کمتر نیست و چه بسا بیشتر هم باشد. حضرت امام(ره) همراه عده‌ای از دوستانشان برای زیارت امام رضا(ع) به مشهد رفته بودند، وقتی برای زیارت به حرم می‌رفتند امام(ره) زودتر از بقیه برمی‌گشت تا برای همراهان خود صبحانه آماده کند و می‌گفت: ثواب پذیرایی از زائر امام رضا(ع) کمتر از زیارت نیست. حتماً حضرت امام(ره) معتقد بودند در برخی شرایط ثوابش بالاتر هم است، که از آن صرف‌نظر می‌فرمودند.

بعضی‌ها در ماه محرم با خدمت کردن به عزاداران اباعبدالله (ع) در واقع با امام حسین (ع) عشق‌بازی می‌کنند و خدا می‌داند که این کار چقدر نورانیت به انسان می‌دهد. اگر این دستگاه اباعبدالله (ع) را درست بشناسید خواهید فهمید که چرا حضرت امام (ره) به شهید بابایی فرمود: «اگر به هیأت می‌روی و می‌خواهی استکان‌های هیات را بشویی، دو تا استکان هم از طرف من بشوی!» از خدا بخواهید کاری کند که هیاتی بشوید، دنبالش باشید برای عزاداران حسین (ع) خدمتی انجام دهید؛ انشاء الله راهش باز می‌شود.

اگر خواستید مناجات کنید، نگویید «حسین جان! ای کاش تیرهایی که به تو می‌زدند به من می‌خورد»، بگویید: ای کاش تیرهایی که به خیمه‌های تو می‌زدند به من می‌خورد! کاش تیرهایی که به یاران تو می‌زدند به من می‌خورد! این نشانهٔ ادب و احترام برای امام حسین (ع) است ...

اجلسه دوم |

ضرورت واقع بینی در کنار ایمان

امروز برای ایستادگی جلوی آمریکا بیشتر به واقع بینی احتیاج داریم
تا ایمان

بر اساس آمارها، آمریکا یک قدرت پوشالی است
گاهی اوقات توجه به واقعیت‌ها حتی بیش از ایمان کار دین را جلو
می‌برد

اوایل انقلاب برای عبور از مشکلات، لازم بود بیشتر از ایمان مایه
بگذاریم ولی امروز در جمع بین ایمان و نگاه به واقعیت‌ها بیشتر
به واقع بینی نیاز داریم یعنی امروز با واقع بینی می‌شود با خیلی
از مشکلات مقابله کرد و زیاد لازم نیست از ایمان به غیب خرج
کنیم. الان برای ایستادگی جلوی آمریکا به واقع بینی بیشتر

احتیاج داریم تا به ایمان. الان وضعیت آمریکا مصداق این ضرب‌المثل است: «گر طیب بودی، سر خود دوا نمودی» امروز واقع‌بینی این است که آمریکا یک قدرت پوشالی است و آمارها نیز این را نشان می‌دهد و این نیاز به ایمان به خدا ندارد.

مقدرات فقط شامل اتفاقات خاص زندگی نیست؛ همه بخش‌های زندگی که خارج از اختیار ماست را شامل می‌شود

موضوع بحث ما پاسخ به این سؤال است: «مهمترین عامل در تعیین مقدرات ما در زندگی چه عاملی است؟» در جلسه قبل عوامل زیادی را برشمردیم: افکار، علایق و آرزوها، اعتقادات، اعمال و اقدامات، نیت‌ها و همچنین «دعای» ما روی مقدرات ما تأثیر دارد. خارج از اختیار ما نیز عواملی مثل: محبت خداوند به ما، محبت اولیاء خدا به ما و رفتارهای خوب و بد دیگران در اطراف ما، نیز بر مقدرات ما تأثیر دارند. اما گفتیم تعیین‌کننده‌ترین عامل مؤثر بر مقدرات ما چیزی غیر از آن عوامل مذکور است. یعنی غیر از همه اینها یک عامل کلیدی دیگری نیز هست که در مقدرات ما تعیین‌کننده است.

پیش از گفتگو در مورد تعیین‌کننده‌ترین عامل در مقدرات بشر، به عنوان مقدمه در مورد «لزوم توجه به اصل مقدرات در زندگی انسان» صحبت کردیم. ما همیشه باید متوجه باشیم که چیزی به نام مقدرات در زندگی خودمان داریم. منظور از مقدرات، بخش خارج از اختیار ماست که توسط خداوند تعیین می‌شود و خیلی از اوقات، ما آنها را امور تصادفی یا طبیعی نامگذاری می‌کنیم و

یا خیلی از اوقات چون آن امور تکرار می‌شوند، آنها را امور عادی تلقی می‌کنیم ولی همه اینها طراحی‌های تحت حکمت و مشیت الهی هستند و همگی در اختیار پروردگار عالم هستند که هر لحظه اراده کند می‌تواند آنها را تغییر دهد.

باید به مفهوم مقدرات و مصداق واقعی‌اش بیشتر توجه کنیم. متاسفانه همه به قدر کافی از بحث مقدرات خبر ندارند و نمی‌دانند مقدرات چه چیزهایی هستند؟ بعضی‌ها مقدرات الهی را فقط در مورد امور درشت و عظیم می‌دانند نه تمام امور زندگی؛ از کوچکترین تا عظیم‌ترین آنها. زیرا چنین نیست که فقط برخی از اتفاقات خاصی که در زندگی ما ناگهان رخ می‌دهند، مقدرات باشند، بلکه تمام جزئیات زندگی ما که خارج از اراده و اختیار ما هستند مقدرات ما محسوب می‌شوند؛ از اصل وجود ما تا فرم وجود ما و تمام مختصات ثابت و متغییر وجود ما و شرایط اطراف ما، از پدر و مادر ما تا محلی که در آن به دنیا می‌آییم، همگی مقدرات ما هستند.

هر کسی نمی‌تواند هر جنایتی که دلش خواست انجام دهد؛ مقدرات الهی باید به او اجازه بدهد / چرا بعضی‌ها با فرعون‌ها محسور می‌شوند؟

درست است که ما در میان مقدرات، یک مقدار فرصت و اختیار و امکان تغییر داریم، ولی ما با اختیار خودمان نمی‌توانیم هر چیزی را تغییر دهیم، بلکه این تغییر فقط در محدوده‌ای که خداوند معین کرده است می‌تواند ایجاد شود. ضمن اینکه آن جاهایی

که ما اختیار داریم و می‌خواهیم عمل کنیم، باز هم هر عملی را نمی‌توانیم انجام دهیم. هر کسی، چه آدم بدی باشد و چه آدم خوبی باشد حتی در محدودهٔ اختیار خودش هم نمی‌تواند هر اراده‌ای کرد ارادهٔ خود را محقق کند. امام رضا (ع) می‌فرماید: «وقتی خدا بخواهد کاری انجام دهد، عقل بندگانش را سلب می‌کند، و با تصمیم آن بندگان کار خودش را انجام می‌دهد، و ارادهٔ خودش را محقق می‌کند، وقتی ادارهٔ خود را محقق کرد، عقل آن بندگان را به آنها باز می‌گرداند، بعد می‌گویند: چه شد؟! ما چرا این کار را انجام دادیم؟ عجب کاری کردیم! إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَمْرًا سَلَبَ الْعِبَادَ عُقُولَهُمْ فَأَنْفَذَ أَمْرَهُ وَ تَمَّتْ إِرَادَتُهُ فَإِذَا أَنْفَذَ أَمْرَهُ رَدَّ إِلَى كُلِّ ذِي عَقْلٍ عَقْلَهُ فَيَقُولُ كَيْفَ ذَا وَ مِنْ أَيْنَ ذَا» (تحف العقول/۴۴۲).

هر کسی نمی‌تواند هر کاری که به ظاهر در اختیارش هست انجام دهد. به بیان دیگر، هر کسی نمی‌تواند هر جنایتی که دلش خواست انجام دهد، چون باید مقدرات الهی به او اجازه بدهد که آن جنایت را انجام دهد.

کسانی که فرصت پیدا نکردند کار بد یا جنایتی که می‌خواستند را انجام دهند، چه بسا بدون اینکه موفق به انجام آن جنایت شوند، عذابش به آنها برسد. لذا بعضی‌ها با فرعون‌ها محشور می‌شوند حتی اگر در دنیا فرمانروایی یا ریاست یک روستا را هم نداشته باشند! چون در همان فرصت‌های کوچکی که خدا به آنها داده، تا آخر راه خلاف رفتند، فرعون هم در آن فرصتی که خدا

به او داد تا آخرش رفت. ملاک، ظاهر اعمال و جنایت‌ها نیست. در جبهه اولیاء خدا و خوبان عالم نیز همین اتفاق می‌افتد. مثلاً یک فردی، ظاهراً زیاد آدم خوب و اهل عبادت نبوده اما خدا چند فرصت کوچک به او داده و او طینت پاک خودش را در آن موارد محدود بروز داده است و خدا هم او را با اولیاء خدا و شهداء بزرگ محشور می‌کند.

رسول خدا(ص) می‌فرماید: « نیت مؤمن بهتر از عمل اوست و عمل منافق بهتر از نیت اوست و هر کس مطابق نیت خود عمل می‌کند؛ نیت المؤمن خیر من عملیه، و نیت الكافر شر من عملیه» (کافی ۲۱۸/۳) بزرگان این روایت را اینطور معنا کرده‌اند که همیشه مؤمن چیزهایی را نیت می‌کند که احیاناً در مقام عمل نمی‌تواند به آنها دست پیدا کند. لذا نیت مؤمن، همیشه بالاتر و بهتر از آن مقداری است که عمل می‌کند؛ این یک امر قهری است. از آن طرف هم کافر هم خیلی از کارهای بد را می‌خواهد انجام دهد که در مقام عمل نمی‌توان انجام دهد.

توجه به مقدرات یعنی اینکه بدانیم در اتوبان زندگی نمی‌توانیم هر وقت خواستیم دور بزنیم و تغییر مسیر بدهیم

نکته دیگر اینکه انسان هر زمانی برای تغییر مسیر خودش، دارای اختیار نیست. توجه به مقدرات یعنی اینکه بدانیم که ما برای انجام هر کار خوب یا بدی، کاملاً آزاد نیستیم و هر لحظه نمی‌توانیم در اتوبان زندگی دور بزنیم و مسیر خود را تغییر دهیم، گاهی باید کیلومترها راه طی کنیم تا به دوربرگردان برسیم. مثلاً

وقتی در روایت می‌فرماید: کسی که لقمه حرام خورده است تا چهل روز عبادتش قبول نمی‌شود (قال رسول الله ص: مَنْ أَكَلَ لُقْمَةً حَرَامٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ لَمْ تُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا؛ بحار الانوار/۶۳/۳۱۴-کنز العمال/۹۲۶۶) و (مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً؛ تفسیر قمی/۱/۱۸۰) به عبارتی معنایش این است که تا چهل روز بعد، نمی‌تواند دور بزند و تغییر مسیر بدهد.

خیلی خوب است که ما به این بخش‌های جبری زندگی نگاه کنیم. البته طبق فرمایش امام صادق (ع) «ما نه مجبور مجبور هستیم و نه مختار مختار، بلکه چیزی بین این دو است؛ لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِیضَ وَ لَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» (کافی/۱/۱۶۰) بحث جبر و اختیار، یکی از بحث‌های بسیار سخت و پیچیده دینی است و ما از پرداختن به مرز این دو منع شده‌ایم. اما همین مقدار باید توجه داشته باشیم که بالاخره بخشی از زندگی ما در اختیار ما نیست.

فقط باید بدانیم که هر لحظه که خواستیم نمی‌توانیم در این اتوبان دور بزیم. اراده ما هر لحظه در اختیار ما نیست. جنبه خیر و شرش هر دو، شوق عظیم یا ترس عظیم در دل انسان ایجاد می‌کند. گاهی اوقات انسان به تعبیری اسیر خوبی‌های گذشته خودش می‌شود. مثلاً کسی که به اهل بیت (ع) یا دوستان اهل بیت (ع) خدمت می‌کند یا شعائر دینی را پاس می‌دارد و یک جایی از خودش از خودگذشتگی نشان می‌دهد، چنین کسی

آیا دست خودش است که هر کار بدی خواست انجام دهد؟ نه! خدا به او اجازه نمی‌دهد. یعنی گاهی اوقات ما به تعبیری «اسیر خوبی‌های گذشته خودمان می‌شویم» و این به ما اجازه نمی‌دهد سقوط کنیم.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «همراه هر انسان دو تا ملک هستند که او را محافظت می‌کنند، وقتی مقدرات الهی می‌آیند، این دو ملک انسان را رها می‌کنند؛ إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَکَیْنِ یَحْفَظَانِهِ فَإِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلَّیَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَهُ وَ إِنَّ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِیْنَةٌ» (نهج البلاغه / حکمت ۲۰۱) ملائکه ما را از بلاها و مریضی‌ها و تصادف‌ها و حوادث مختلف حفظ می‌کنند اما وقتی مقدرات الهی به ما می‌رسد آنها دیگر ما را حفظ نمی‌کنند.

امام حسین (ع) می‌فرماید: «وقتی مردم می‌خواهند از خدا اطاعت کنند، خداوند مانع نمی‌شود، اما وقتی می‌خواهند معصیت کنند، اگر خدا بخواهد بر آنها منت می‌گذارد و بین او و قصدش فاصله می‌اندازد؛ فَإِنْ ائْتَمَرُوا بِالطَّاعَةِ لَمْ یَكُنْ لَهُمْ صَادًا عَنْهَا مُبْطِئًا، وَإِنْ ائْتَمَرُوا بِالْمَعْصِیَةِ فَشَاءَ أَنْ یَمُنَّ عَلَیْهِمْ فِیْحَوْلَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ مَا ائْتَمَرُوا بِهِ» (مکاتیب الاثمه ۱۵۱/۳)

امیدواری امام (ره) و رهبر انقلاب به آینده، یک امید توأم با واقع بینی است نه فقط یک امید متکی به ایمان

باید واقعیت‌ها را در نظر بگیرید و زیاد به اعتقادات خودتان فشار نیاورید و همه چیز را به ایمان به غیب و قیامت حواله ندهید. در

قرآن کریم و روایات نیز همه چیز را به قیامت حواله نداده‌اند، بلکه خیلی اوقات در کنار ایمان به غیب، واقعیت‌های حیات بشر را یادآوری کرده‌اند. در مسائل اجتماعی نیز همین‌طور است.

یکی از مثال‌ها اجتماعی برای «تأثیر توجه به واقعیت‌های زندگی»، نوع نگاه واقع‌بینانه امام(ره) و رهبر انقلاب است. شما فکر می‌کنید چرا حضرت امام(ره) و مقام معظم رهبری در مسائل اجتماعی و روند پیشرفت انقلاب این قدر امیدوار بوده و هستند؟ آیا تصور می‌کنید این یک ترفند تبلیغاتی یا شیوه مردم‌داری است یا اینکه یک واقعیتی پشت سر این امید است؟ آیا پشت سرش فقط ایمان به خداست؟

واقعش این است که جدای از ایمان به خدا، برخی محاسبات قابل فهم در پشت این امید به آینده وجود دارد؛ مثلاً این واقعیت که تعدادی از مردم ما خالصانه ولایی هستند؛ که عده‌ای از آنها در این راه به شهادت رسیده‌اند و عده‌ای هستند که حاضرند در این راه از تمام هستی خودشان مایه بگذارند و همین الان هم دارند فعالیت می‌کنند. نور وجود همین‌ها آیا اجازه خواهد داد که باطل در جهان به حکمرانی خودش ادامه بدهد؟ هرگز!

ما در اینجا نمی‌خواهیم به برخی از اخبار روایی درباره قوم مقدمه‌ساز ظهور اتکاء کنیم (مثلاً اینکه امام صادق(ع) فرمود: بعد از کوفه، قم محل نشر معارف دینی در جهان خواهد شد. و این وضع تا هنگام ظهور باقی خواهد ماند؛ سَتَخْلُو كُوفَةُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ... ثُمَّ يَظْهَرُ الْعِلْمُ بِبَلَدَةِ يُقَالُ لَهَا قُمَّ وَ تَصِيرُ مَعْدِنًا لِلْعِلْمِ

وَ الْفَضْلِ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مُسْتَضَعَّفٌ فِي الدِّينِ حَتَّى
 الْمُخَدَّرَاتُ فِي الْجَبَالِ وَ ذَلِكَ عِنْدَ قُرْبِ ظُهُورِ قَائِمِنَا ... حَتَّى لَا
 يَبْقَى أَحَدٌ عَلَى الْأَرْضِ لَمْ يَبْلُغْ إِلَيْهِ الدِّينَ وَ الْعِلْمُ ثُمَّ يَظْهَرُ الْقَائِمُ
 ع؛ بحار الانوار/ ج ۵۷ / ص ۲۱۳) این یک خبر است که حضرت امام
 هم در سخنرانی خود در سال ۵۶ به آن اشاره فرموده اند (صحیفه
 امام/ ۳/ ۳۳۱) و در جای خود قابل تأمل است، اما در اینجا
 می‌خواهیم بر اساس قاعده بحث کنیم.

امروز چه کسانی در عالم تعیین‌کننده هستند؟ / بر اساس قرآن، خون شهدا و نفس‌های قدسی ولایتمداران تعیین‌کننده است؛ حتی اگر تعدادشان کمتر باشد

چرا در زمان امیرالمؤمنین (ع) بعد از آن موج مثبتی که در جامعه
 ایجاد شده بود، آن غربت برای دین و اولیاء الله پدید آمد؟ چون
 اغلب کسانی که دور امیرالمؤمنین (ع) جمع شدند و بیعت کردند،
 «ولایتمدار» نبودند بلکه می‌خواستند خلیفه چهارم خودشان
 را انتخاب کنند. اما در مملکت ما از ۱۵ خرداد ۴۲ ولایتمداری
 کلید خورده است. امید حضرت امام (ره) یک امید صرفاً متکی به
 ایمان و بدون در نظر گرفتن عنصر زمان نیست، بلکه امید متکی
 به ایمان و توأم با دیدن واقعیت است که زمان و گستره نصرت
 الهی را معین می‌کند.

امروز چه کسانی در عالم تعیین‌کننده هستند؟ آیا کسانی که
 سخنان غربی‌ها را ترجمه می‌کنند و می‌خواهند حرف‌های
 مندرس آنها را در اینجا تکرار کنند، تعیین‌کننده هستند؟ نه!

خون شهدا و نفس‌های قدسی ولایتمداران تعیین‌کننده است؛ حتی اگر تعدادشان کمتر باشد.

وقتی می‌بینید عالم در یدِ قدرت خداوند است نباید نگران برخی صحنه‌های انحرافی و غیرمذهبی در عرصه فرهنگ و سیاست و اجتماع باشید. باید در مقابل این واقعیت‌ها، به واقعیت‌های دیگر جامعه و به قواعدی که مقدرات عالم را معین می‌کنند هم نگاه کنید، مثلاً به شهدای خودمان نگاه کنید، مگر شهید واقعیت نیست؟! مگر این سنت الهی واقعیت نیست که خدا فرمود: «وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» (محمد-ص/ ۴) مگر این واقعیت نیست که خدا اثر کار کافران را از بین می‌برد؟ «الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» (محمد-ص/ ۱) ممکن است کارهای کافران حجیم باشد اما بی‌اثر خواهد بود، پس چرا باید از حجم بالای کارهای آنها بترسیم؟!

اوائل انقلاب بیشتر به ایمان متکی بودیم ولی امروز می‌توانیم بیشتر به واقع بینی تکیه کنیم

ما برای اینکه محکم حرکت کنیم، هم باید ایمان داشته باشیم و هم واقع بینی داشته باشیم. بنده معتقد نیستم که حضرت امام (ره) فقط بر اساس ایمان به خدا قیام کردند و واقعیت‌ها را نادیده گرفتند. ایشان در کنار ایمان به خدا واقعیت‌های بسیار قدرتمندی که از چشم خیلی‌ها پنهان بود را هم می‌دیدند؛ واقعیت‌هایی که امید به پیروزی می‌دادند. اما همه مثل امام

نبودند که این واقعیت‌ها را ببینند، لذا ما در اوایل انقلاب بیشتر با تکیه بر ایمان حرکت می‌کردیم.

اوائل انقلاب بیشتر به ایمان نیاز داشتیم، چون واقعیت‌هایی که پالس‌های منفی به ما منتقل می‌کردند بیشتر بودند و واقعیت‌هایی که پالس‌های مثبت می‌دادند کمتر بودند، یعنی واقعیت‌ها به ما امید نمی‌دادند. لذا کسانی که نمی‌توانستند همه واقعیت‌ها یا عمق آنها را ببینند، به امام(ره) می‌گفتند: «نمی‌شود!» و برای مسیر انقلاب، پالس‌های منفی می‌فرستادند و با شروع جنگ این پالس‌های منفی افزایش پیدا کرد. برخی از سیاستمداران که یک‌ذره ایمانشان ضعیف بود، می‌گفتند این واقعیت‌ها دلالت می‌کند به اینکه باید تسلیم شویم!

امام(ره) کدام واقعیت‌ها را می‌دید؟

خیلی‌ها تصور می‌کنند حضرت امام(ره) فقط در سال آخر عمر خود درباره نابودی کمونیسم سخن گفتند (از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد؛ پیام امام به گورباچوف در سال ۱۳۶۷- صحیفه امام/ ۲۱/ ۲۲۱) در حالی که امام(ره) آن قدر واقع بین بودند که سالها قبل یعنی در سال ۵۷ نیز این مسأله را پیش‌بینی فرموده بودند: «کمونیست طرحی شکست خورده است در دنیا. اصلاً شکست خورده، برای اینکه فهمیدند که اصل قضیه مارکسیست و کمونیست قضیه تخدیر است! ملت‌ها را می‌خواهند خواب کنند با این حرف‌ها. شوروی می‌خواسته ملت‌ها را خواب کند با این حرف‌ها،... منتها جوانهای

ما قدری شان هم بازی خورده‌اند و خیال می‌کنند که مسئله‌ای است مسئله کمونیست. اصلاً در دنیا دیگر این مطلب شکست خورده و قابل اعتنا نیست.» (صحیفه امام / ج ۴ / ص ۱۱۶)

این در حالی بود که خیلی‌ها نگران بودند که مارکسیست‌ها کشور را به دست خودشان بگیرند. ولی حضرت امام (ره) می‌فرمود این مطلب شکست خورده و قابل اعتنا نیست. امام (ره) کدام واقعیت‌ها را می‌دید؟ کدام واقعیت‌ها داشت برای امام (ره) پالس مثبت می‌فرستاد که امام می‌دید اینها دارند نابود می‌شوند ولی همه نمی‌توانستند این واقعیت‌ها را ببینند و باور نمی‌کردند. می‌گفتند: «امروز مارکسیست‌ها همه‌جا را گرفته‌اند، نصف دنیا پشت سر شوروی است...!» لذا ما در مقابل این قبیل افراد که واقعیت را نمی‌دیدند مجبور بودیم بیشتر با تکیه بر ایمان به غیب و آیات و روایات سخن بگوییم.

امروز برای ایستادگی جلوی آمریکا بیشتر به واقع بینی احتیاج داریم تا ایمان / بر اساس آمارها، آمریکا یک قدرت پوشالی است / گر طیب بودی، سر خود دوا نمودی

اوایل انقلاب برای عبور از مشکلات، لازم بود بیشتر از ایمان مایه بگذاریم ولی امروز در جمع بین ایمان و نگاه به واقعیت‌ها بیشتر به واقع بینی نیاز داریم یعنی امروز با واقع بینی می‌شود با خیلی از مشکلات مقابله کرد و زیاد لازم نیست از ایمان به غیب خرج کنیم. الان برای ایستادگی جلوی آمریکا به واقع بینی بیشتر احتیاج داریم تا به ایمان. الان وضعیت آمریکا مصداق این ضرب

المثل است: «گر طبیب بودی، سر خود دوا نمودی»

امروز واقع بینی این است که آمریکا یک قدرت پوشالی است و آمارها نیز این را نشان می‌دهد و این نیاز به ایمان به خدا ندارد. نه تنها واقع بینی نسبت به وضع کنونی، بلکه واقع بینی نسبت به وضعیت آینده نیز ما را به همین نتیجه می‌رساند. اینکه حضرت امام (ره) می‌فرمود آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، فقط ناشی از ایمان به خدا نبود بلکه واقع بینی ایشان نسبت به مقدرات و سنت‌های الهی بود. اینکه آمریکا نمی‌تواند هیچ غلطی بکند، آیه اول سوره محمد (ص) است که فرمود: کسانی که کفر ورزیدند و از راه خدا جلوگیری کردند خدا اعمالشان را تباه می‌کند؛ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» (محمد/۱) این یک واقعیت است که آنها اثری در عالم ندارند. حالا اگر کسی نمی‌تواند این واقعیت را بفهمد، از او خواهش می‌کنیم لا اقل با تکیه بر ایمانش این «واقعیت» را بپذیرد.

الان از نظر اجتماعی، زمانه واقع بینی است و این کار ما را خیلی سریع‌تر جلو می‌برد

الان از نظر اجتماعی، زمانه واقع بینی است و این کار ما را خیلی سریع‌تر جلو می‌برد. این واقع بینی کمک می‌کند که بخشی از کسانی که ایمان ضعیفی دارند بیایند و در مسیر صحیح انقلاب قرار بگیرند، مثل برخی از ضد انقلاب‌های «محترم» و واقع بین که در خارج از کشور هستند و می‌گویند: «هر وقت شما مقابل آمریکا محکم می‌ایستید، ما خوشحال می‌شویم.» اما کسی که بیمار دل

باشد دیگر واقعیت‌ها را نمی‌بینند.

درست است که واقع‌بینی کار ما را آسان می‌کند و باعث می‌شود که بخشی از ضعیف‌الایمان‌ها جذب شوند اما واقع‌بینی نمی‌تواند بیمار دل‌ها را درست کند چون اینها وقتی بیماری در قلبشان شدت پیدا کند دیگر واقعیت را نمی‌بینند. یعنی چنین نیست که فقط به این دلیل که به خدا ایمان ندارند کافرانه عمل می‌کنند، بلکه حتی واقع‌بینی هم ندارند. خداوند دربارهٔ اینها می‌فرماید: «کرو گنگ و کورند و در نتیجه راهی برای تعقل ندارند؛ صُمُّ بُكُمُّ عُمِّي فَهُم لَا يَعْقِلُونَ» (بقره/۱۷۱) در اینجا «عُمِّي» معنایش این نیست که کور است و فقط خدا را نمی‌بیند، معنایش این است که واقعیت‌های عالم را هم نمی‌بینند. و «صُمُّ» یعنی صداهای واقعی را هم نمی‌شنود.

گاهی اوقات-مانند دورهٔ آخرالزمان- توجه به واقعیت‌ها حتی بیش از ایمان کار دین را جلو می‌برد

حتی بعد از ظهور امام زمان (ع) هم که همهٔ مردم عالم تحت حکومت حضرت قرار می‌گیرند، به این دلیل نیست که همهٔ آنها ایمان می‌آورند، بلکه به دلیل واقع‌بینی آنهاست. حتی بعد از ظهور هم یک عده‌ای به حضرت ایمان نمی‌آورند و در دین خودشان باقی می‌مانند، ولی حکومت حضرت با تکیه به واقعیت‌های مسلم تشکیل خواهد شد و مستقر خواهد ماند. اصلاً خاصیت آخرالزمان و ابتلائات و گرفتاری‌های آخرالزمان این است که واقعیت‌های پیچیده را روشن می‌کند. گاهی اوقات-

مانند دورهٔ آخرالزمان - توجه به واقعیت‌ها حتی بیشتر از ایمان کار دین را جلو می‌برد.

باید واقع‌گرایی را در وضعیت سیاسی و اجتماعی و زندگی شخصی خودمان بالا ببریم. دمِ دستی‌ترین واقعیتی که هرکسی می‌تواند ببیند و خدا انتظار دارد هر کسی در اثر دیدن این واقعیت، تحول روحی پیدا کند، واقعیت مرگ است. لذا امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «مرگ برای موعظه انسان کافی است؛ كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظًا» (کافی/ ۲/ ۲۷۵) مرگ که دیگر یک امر غیبی نیست، فقط کافی است به قبرستان برویم و این واقعیت را ببینیم تا بر روح ما اثر بگذارد.

واقعیت‌ها نیز مانند ایمان می‌توانند انسان را به سمت خدا سوق دهند

ما در بحث مقدرات، واقع‌بینی را در محدود بودن اختیارات مورد بحث قرار می‌دهیم، وقتی می‌گوییم به مقدرات الهی نگاه کنید یعنی ببیند که نه اختیار شما نا محدود است و نه اینکه همهٔ شرایط در اختیار شما قرار دارد. این سخنی که بعضی‌ها می‌گویند: «هر چه اراده کنید، جهان پیرامونی شما هم همین‌طوری خواهد شد!» بیشتر به یک لطیفه شبیه است که متاسفانه این را به عنوان رازهای عالم خلقت مطرح می‌کنند و دیگران را به خیال‌پردازی می‌کشانند و این روش را دین و آیین خود قرار می‌دهند. امروز هم بازار این نوع معنویت‌های کاذب و ساختگی گرم است. حتی بعضی‌ها در کنار این سخنان، آیات

و روایاتی هم می‌آورند تا یک مقدار سخنشان اسلامی شود! ولی بحث ما دقیقاً برعکس اینهاست.

واقعیت‌ها نیز مانند ایمان می‌توانند انسان را به سمت خدا سوق دهند، واقعیت‌ها و ایمان دو بال هستند که انسان را در فضای معنویت پرواز می‌دهند. گاهی اوقات واقعیت‌ها از اینکه ایمان ما یک ایمان موهوم باشد جلوگیری می‌کنند؛ مثل ایمان موهوم به کسانی که ادعای دروغین ارتباط با امام زمان (ع) دارند. واقعیت‌ها به قدری در کنار ایمان نقش ایفا می‌کنند که گاهی اوقات کمک می‌کند به اینکه انسان دچار ایمان‌های موهوم نشود.

واقعیت‌ها به ظاهر ممکن است زیاد معنوی جلوه نکنند. خیلی‌ها فکر می‌کنند واقع‌بینی با معنویات فاصله دارد، ولی اتفاقاً کسی که واقع‌بین شود معنویتش اوج پیدا می‌کند. البته باید معنویت توأم با خیالپردازی و دور از واقع‌بینی را کنار بگذاریم. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «بدون عمل امید به نجات نداشته باشید؛ لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْأَخْرَجَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ» (نهج البلاغه / حکمت ۱۵۰)

توجه به مقدرات الهی سه اثر مهم دارد: ایجاد «تواضع»، «صبر» و «رضایت» در انسان

نگاه کردن و توجه به مقدرات الهی سه اثر مهم در انسان دارد:

۱) اگر به مقدرات الهی «علم» داشته باشیم در ما تواضع ایجاد می‌شود و جلوی طغیان ما را می‌گیرد... لذا اگر کسی به مقدرات الهی «ایمان» هم نداشته باشد، خود نگاه کردن و توجه به

مقدرات می‌تواند جلوی تکبر و طغیان او را بگیرد و در انسان تواضع ایجاد کند.

۲) اگر به مقدرات الهی «ایمان» داشته باشیم، در ما صبر ایجاد می‌شود. چون ایمان داریم به اینکه همه کارهای ما دست خداوند است و خدا هم دلسوز ماست و مصالح ما را نگاه می‌کند، لذا در برابر ناملايمات و مقدرات الهی صبر خواهیم کرد.

۳) اگر بالاتر از «ایمان»، «محبت» به پروردگار هم داشته باشیم و به مقدرات نگاه کنیم، علاوه بر صبر کردن، «راضی» به رضای خدا هم خواهیم شد. و ذکر ما این خواهد بود: «در بلا هم می‌کشم لذات او / مات اویم مات اویم مات او» لذا ذکر آخر اباعبدالله (ع) در گودی قتلگاه این بود که خدایا راضیم به رضای تو، الهی رضی بقضائک لا معبود سواک ...

اجلسه سوم |

آثار معنوی توجه به مقدرات

عالی‌ترین عامل جوشش محبت خدا، خوف از «مقام» خداست نه «خوف» از عذاب خدا

بدون اجازه «اصلی‌ترین عامل تعیین‌کننده مقدرات»، هیچ عامل دیگری بر مقدرات اثر نخواهند داشت
تعیین‌کننده‌ترین عامل در مقدرات ما «آزمایش‌های الهی» است

درست است که برخی از کارها مثل صلۀ رحم یا ذکر گفتن و... می‌تواند برخی مشکلات ما را برطرف کند و روزی ما را زیاد کند، اما یک شرط دارد و آن هم همراهی «تعیین‌کننده‌ترین عامل مؤثر بر مقدرات» است، اگر این عامل اجازه ندهد، هیچ یک از عوامل مؤثر بر مقدرات نمی‌تواند مؤثر واقع شود. حتی عواملی مانند محبت خدا و محبت اولیاء خدا به ما و دعای اولیاء خدا برای ما که خیلی بر مقدرات ما تأثیرگذار هستند، اگر این عامل

تعیین‌کننده اجازه ندهد، در مقدرات ما مؤثر نخواهند بود. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «اگر جبرائیل، میکائیل و فرشتگان حامل عرش و خود من برای اینکه چه همسری نصیبت شود دعا کنیم، جز آن همسری که خدا برایت در نظر گرفته، نصیبت نخواهد شد.»

توجه به مقدرات الهی غم و اندوه انسان را کم می‌کند و حسرت‌ها و حسادت‌ها را از بین می‌برد

در مرحله اول باید باور کنیم که مقدرات الهی بر زندگی فردی و اجتماعی حاکم هستند و این تدبیر الهی است که حرف اول و آخر را درباره زندگی ما می‌زند، هرچند می‌شود بر این تدبیر الهی تأثیر گذاشت. مثلاً این مقدرات الهی هستند که زمان مرگ، میزان روزی و مقدار و نوع گرفتاری‌های ما را مشخص می‌کنند.

در مرحله بعدی باید به این مسأله توجه کنیم که این مقدراتی که بر ما حاکم هستند، به چه دلیلی و با چه ملاک و معیاری از سوی خدا برای ما طراحی می‌شوند؟ به بیان دیگر مهمترین عامل یا ملاک در تعیین مقدرات ما چیست؟ این ملاک و معیار خیلی اهمیت دارد چون حتی بر آن بخشی که خودمان اجازه داریم بر مقدرات خود تأثیر بگذاریم نیز حاکم است.

در این جلسه می‌خواهیم به پاسخ این پرسش پردازیم، اما ابتدا خوب است کمی به آثار معنوی توجه به مقدرات پردازیم. اگر کسی واقعاً مقدرات را به علم و ایمان باور کند، چه اثری در وجودش ایجاد خواهد شد؟ برخی از «آثار فرعی» از این قرار

هستند: - توجه به مقدرات الهی غم و اندوه انسان را کم می‌کند. - انسان را از نظر دورنی آرام می‌کند؛ هم نسبت به گرفتاری‌های خودش و هم نسبت به مناسبات اجتماعی و روابط با دیگران. - توجه به مقدرات الهی نمی‌گذارد انسان در موفقیت‌ها زیادی شاد بشود؛ یعنی هیجان‌ات و شادی‌های کاذب را کم می‌کند یا از بین می‌برد. - توجه به مقدرات کینه‌توزی‌ها، نگرانی‌های نابجا، حسرت‌ها و حسادت‌ها را از بین می‌برد.

باور کردن مقدرات می‌تواند حسادت انسان را از بین ببرد، اما این یکی از آثار نجات‌بخش اما «فرعی!» توجه به مقدرات است. با وجود اینکه می‌دانیم از بین رفتن حسادت در قلب انسان خیلی ارزشمند است، اما باور مقدرات، اثرات مهمتری هم دارد.

در اهمیت حسادت، همین کافی است که همان حسادتی که ابلیس را بدبخت کرد، در قاییل هم بود، و در دشمنان و مخالفان انبیاء الهی از نوح تا رسول اکرم (ص) هم بود. ابوجهل می‌گفت: چرا نبوت باید در قبیله بنی‌قصی باشد و در قبیله دیگران نباشد (فقال له ابوجهل: ویحک! و الله إنَّ محمداً لصادق و ما کذب محمد قط؛ و لکن إذا ذهب بنو قصی بالواء و الحجابة و السقایة و الندوة و النبوة، ما ذا یكون لسائر قریش!؛ أمالی مرتضی، ج ۲، ص ۲۶۵) و بعد از پیامبر (ص) در دشمنان امیرالمؤمنین (ع) هم این حسادت وجود داشت به حدی که خداوند در قرآن کریم یکی از ریشه‌های مهم ولایت‌گریزی را «حسادت» بیان فرموده است. (أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَی مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ

إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا؛ نساء / ۵۴)

اگر از بین بردن ریشہ حسادت در انسان-که این همه اهمیت دارد-، جزء آثار و فواید فرعی توجہ بہ مقدرات قرار گیرد، معلوم خواهد شد کہ توجہ بہ مقدرات چقدر می تواند دز زندگی انسان مهم و تأثیرگذار باشد!

«حساب بردن از مقام خدا» بهترین اثر توجہ بہ مقدرات الهی است / اگر ببینید زندگی ات دست یک کسی است، آیا از او حساب نمی بری؟!

اما مهمترین اثر توجہ بہ مقدرات این است کہ اگر مقدرات را باور کنی، «از خدا حساب می بری»؛ یعنی منهای بحث عذاب و عقاب و ثواب، از خدا حساب می بری. اگر انسان ببیند زندگی اش دست یک کسی است، آیا از او حساب نمی برد؟!

ترسیدن از مقام ربوبی و آن قدرتی کہ اختیارات انسان تحت کنترل اوست و مقدرات او را تنظیم می کند، دو راه دارد: یکی اینکه از عذاب او بترسی و دیگر اینکه به قدرتش نگاه کنی. توجہ بہ مقدرات، توجہ تو را به قدرت خدا جلب می کند و تو را به خالص ترین نوع ایمان و رابطہ با خدا و زیباترین ترس دعوت می کند؛ نه ترس از دوزخ و بلا، بلکه هیبت مقام ربوبی تو را می گیرد.

خداوند می فرماید: «من کسانی را ساکن این زمین خواهم کرد کہ از مقام من بترسند و از وعید من بترسند؛ وَلَتُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ» (ابراہیم / ۱۴) اینکه

خداوند برای «مقام» و «وعید» جداگانه از واژه «خاف» استفاده فرموده، برای این است که ما متوجه باشیم ترس از عذاب الهی با ترس از مقام الهی تفاوت دارد. خداوند در جای دیگری می‌فرماید: کسی که از من - جدای از عذاب قیامت - حساب می‌برد و از «مقام من» می‌ترسد برایش دو بهشت در نظر گرفته‌ام. «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (رحمن/۴۶) برای «جَنَّتَانِ» تفاسیر مختلفی شده است. یکی از بهترین تفسیرهایش - که علامه طباطبایی بیان فرموده - این است که علاوه بر «بهشت استحقاقی» یک چیزی هم خدا به او می‌دهد.

خداوند در جای دیگری می‌فرماید: بعضی‌ها از مقام پروردگار می‌ترسند و اثرش این است که خودشان را از هوای نفس بازمی‌دارند. «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» (نازعات/۴۱) نه اینکه به خاطر ترس از عذاب الهی خودمان را از هوای نفس بازداریم. اینکه خدای مقتدر و توانا را بالای سر خودمان ببینیم، بهترین راه برای بهشت رفتن است، باید قدرت و تسلط خدا را بر زندگی خودمان نگاه کنیم. اصلاً این جزء آداب و سبک زندگی ماست که هرکاری خواستیم فردا انجام بدهیم حتماً آن شاء الله بگوییم (وَلَا تَقُولَنَّ لِشَآئٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ؛ کهف/۲۳ و ۲۴)

عالی‌ترین عامل جوشش محبت خدا، خوف از «مقام» خداست نه «خوف» از عذاب خدا

خوب است در این واقعیت غرق شویم که: «خدا چقدر اختیار ما

را در دستش دارد» و قبل از اینکه خداوند طوری از اختیاراتش استفاده کند که بفهمیم چقدر اختیارات دارد، از مقام و قدرت خدا حساب ببریم. ما هر لحظه در چنگ قدرت خدا اسیر هستیم و خدا هر لحظه دارد از قدرتش در تعیین مقدرات ما استفاده می‌کند؛ آیا لازم است خدا از قدرت خودش با شدت بر علیه ما استفاده کند تا باورمان شود؟!

اگر قدرت و اختیار گسترده خدا در تعیین لحظه‌ای مقدرات خود را ببینیم واقعاً یک حال خوش معنوی به ما دست می‌دهد، چون این خوف پاکیزه‌ای که در اثر توجه به قدرت خدا در تعیین مقدرات ما در وجودمان شکل می‌گیرد زمینه عشق به پروردگار خواهد شد و رابطه ما را با خدا کاملاً متحول خواهد کرد. واقعاً چه چیزی محبت خدا را در قلب ما ایجاد می‌کند؟ عالی‌ترین واسطه شکل‌گیری محبت چیست؟ عالی‌ترین واسطه محبت، خوف است آنهم نه خوف از عذاب بلکه خوف از مقام خداوند. مگر «مقام خدا» ترس دارد؟ بله! ترس از اینکه خداوند بالای سر بندگانش ایستاده و بر همه چیز احاطه دارد.

بدون اجازه «اصلی‌ترین عامل تعیین‌کننده مقدرات»، هیچ عامل دیگری بر مقدرات اثر نخواهند داشت

نه تنها خداوند بر ما قدرت دارد و مقدرات ما را تعیین می‌کند، بلکه اگر بفهمیم خدا به چه علت و با چه ملاکی مقدرات ما را تعیین می‌کند کارمان سخت‌تر هم می‌شود. یعنی بفهمیم اصلی‌ترین عاملی که خداوند بر اساس آن مقدرات ما را تعیین می‌کند

چیست؟ اگر به اصلی‌ترین عامل تعیین‌کننده مقدرات خودمان نگاه کنیم، قدرت و غلبه الهی بر ما، خیلی در نظرمان باعظمت‌تر و هولناک‌تر خواهد شد و خوف ما از خداوند بیشتر خواهد شد. چون می‌فهمیم که زندگی آن‌طور که قبلاً تصور می‌کردیم در دست ما نیست و ما نمی‌توانیم هرطوری که می‌خواهیم زندگی کنیم. بلکه مقدرات الهی کاملاً ما را دربرگرفته و احاطه کرده‌اند.

ما می‌توانیم بر مقدرات خودمان تأثیر بگذاریم، مثلاً می‌توانیم «دعا» کنیم (کما اینکه امام صادق (ع) می‌فرماید: إِنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ الْقَضَاءَ يَنْقُضُهُ كَمَا يَنْقُضُ السِّلْكَ وَ قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا؛ کافی / ۲ / ۴۶۹) ولی فقط در صورتی که آن «عامل تعیین‌کننده» اجازه دهد، دعای ما مستجاب خواهد شد و اگر اجازه ندهد دعای ما مستجاب نمی‌شود، حتی اگر بنده خوبی باشیم. همچنین ما می‌توانیم برای تأثیرگذاری بر مقدرات خودمان و برای رفع بلا و بیماری صدقه بدهیم (الصَّدَقَةُ تَرُدُّ الْقَضَاءَ الَّذِي قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا؛ من لایحضره الفقیه / ۴ / ۳۶۸ و الصَّدَقَةُ بِالْيَدِ تَقِي مِيتَةَ السُّوءِ وَ تَدْفَعُ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ؛ من لایحضره الفقیه / ۲ / ۶۶) ولی یک «عامل تعیین‌کننده» هست که باید اجازه بدهد تا با این صدقه آن بلائی که می‌خواست بر سر ما بیاید برطرف بشود، اگر آن عامل اجازه ندهد، بلا برطرف نمی‌شود!

درست است که برخی از کارها مثل صلۀ رحم یا ذکر گفتن و... می‌تواند برخی مشکلات ما را برطرف کند و روزی ما را زیاد کند، اما یک شرط دارد و آن هم همراهی «تعیین‌کننده‌ترین عامل

مؤثر بر مقدرات» است، اگر این عامل اجازه ندهد، هیچ یک از عوامل مؤثر بر مقدرات نمی‌تواند مؤثر واقع شود. حتی عواملی مانند محبت خدا و محبت اولیاء خدا به ما و دعای اولیاء خدا برای ما که خیلی بر مقدرات ما تأثیرگذار هستند، اگر این عامل تعیین‌کننده اجازه ندهد، در مقدرات ما مؤثر نخواهند بود.

تعیین‌کننده‌ترین عامل در مقدرات ما «آزمایش‌های الهی» است! / همان همسری که خدا برایت نوشته نصیبت می‌شود حتی اگر پیامبر(ص) برایت دعا کند

حالا به پاسخ این سؤال کلیدی بحث خودمان می‌رسیم که: اصلی‌ترین عاملی که موجب می‌شود خداوند مقدرات ما را تعیین کند چیست که سایر عوامل مؤثر بر مقدرات ما فقط با اجازه این عامل می‌توانند مؤثر باشند؟ اصلی‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین عامل در مقدرات ما، امتحان و ابتلاء و آزمایش‌های الهی است. اصلاً ما آفریده شده‌ایم برای اینکه در این دنیا آزمایش بشویم.

خدا بنا ندارد به بندگان سختی و بلا و مصیبت بدهد، مگر اینکه آزمایش و امتحان الهی اقتضا کند به بنده‌ای سختی و بلایی برسد. خدا بنا ندارد در این دنیا به بندگان رفاه بدهد، مگر اینکه آزمایش اقتضا کند. خدا بنا ندارد به بندگان فرصت بدهد یا فرصت‌ها را از بندگان بگیرد، مگر اینکه آزمایش اقتضا کند. این یعنی تمام لحظه‌های زندگی ما و تمام مقدرات الهی درباره ما، از هر طرف که نگاه کنیم، تحت تأثیر عامل تعیین‌کننده آزمایش و امتحان است. خدا می‌خواهد در این دنیا ما را امتحان

کند، و اصلاً ما برای همین آفریده شده‌ایم، پس طبیعی است که همهٔ مقدرات زندگی ما بر این مبنا طراحی بشود.

مثلاً دعا می‌کنی و از خدا می‌خواهی: «خدایا! یک همسر خوب نصیبم کن!» خداوند این دعا را در «دستگاه امتحان الهی» قرار می‌دهد ولی این دستگاه جواب مثبت نمی‌دهد و می‌گوید: «اصلاً راه امتحان این بنده از طریق یک همسر بد است نه یک همسر خوب» پس تو هرچقدر هم که بندهٔ خوبی باشی، خدا این دعای تو را مستجاب نمی‌کند، البته خدا به خاطر این دعا به تو ثواب می‌دهد ولی طبق مقدراتش به تو همسر بد می‌دهد. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «اگر حضرت جبرائیل، میکائیل و فرشتگان حامل عرش و خود من برای اینکه چه همسری نصیبت شود دعا کنیم، جز آن همسری که خدا برایت در نظر گرفته، نصیبت نخواهد شد؛ لو دَعَا لَكَ إِسْرَافِيلُ وَ جَبْرِيْلُ وَ مِيكَائِيْلُ وَ حَمَلَةُ الْعَرْشِ وَ أَنَا فِيهِمْ مَا تَزَوَّجَتْ إِلَّا الْمَرْأَةَ الَّتِي كُتِبَتْ لَكَ» (میزان الحکمه / ح ۱۶۵۰۰)

چرا خدا این‌گونه عمل می‌کند؟ به خاطر تعیین‌کننده‌ترین عامل در تعیین مقدرات؛ یعنی «امتحان گرفتن از ما». همهٔ اینها برای این است که ما باید در زندگی خودمان امتحان پس بدهیم. مثلاً خدا به انسان‌ها روزی می‌دهد و بعضی‌ها را هم فقیر نگه می‌دارد. اگر به کسی روزی فراوان می‌دهد برای امتحان است و اگر به کسی روزی کم می‌دهد باز هم برای امتحان است. (قَدَّرَ الْأَرْزَاقَ فَكَثَّرَهَا وَ قَلَّلَهَا ، وَ قَسَمَهَا عَلَى الصَّيْقِ وَ السَّعَةِ فَعَدَّلَ فِيهَا لِيَبْتَلِيَ

مَنْ أَرَادَ بِمَيَسُورِهَا وَمَعْسُورِهَا؛ نِهَجِ الْبَلَاغَةِ / خطبه ۹۱)

باید به آزمایشگاه بودن دنیا برای خودمان نگاه کنیم / حتی یک اتفاق در زندگی ما خارج از امتحان الهی رخ نمی دهد

اصلاً اساس زندگی ما در دنیا برای امتحان است ولی متأسفانه بعضی ها به این واقعیت توجه نمی کنند. اگر اصل امتحان را نادیده بگیریم، تصور خواهیم کرد که موقتاً آمده ایم در این دنیا «زندگی» کنیم تا بعداً به طور دائم در جای دیگری ساکن شویم! لذا بعضی ها این گونه تخیل می کنند که چون مثلاً بهشت هنوز آماده سکونت دائمی نشده یا هنوز ساخته نشده ما را فعلاً به این دنیا فرستاده اند تا سرگرم باشیم، هرچند امکانات دنیا کمتر از بهشت است! لذا وقتی زندگی به آنها فشار می آورد و شرایط برای آنها کمی سخت می شود فریاد می زنند و اعتراض می کنند! اینها اصل هدف خلقت را نفهمیده اند، و نمی دانند اصلاً ما برای چه اینجا هستیم. خداوند می فرماید: «خدا مرگ و زندگی را آفریده است برای اینکه شما را امتحان کند؛ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ» (ملک / ۲)

خداوند در قرآن کریم حدود ۶۰ بار از تعابیر مختلفی مانند «فتنه» و «ابتلاء» و «امتحان» استفاده کرده است برای اینکه اهمیت بحث آزمایش و امتحان الهی در زندگی دنیا را به ما نشان دهد. باید به این واقعیت توجه کنیم که «آزمایش، همه زندگی ما را احاطه کرده است» اصلاً ماهیت زندگی دنیایی ما این است که اینجا دوران امتحان است.

قبل از اینکه به موقت بودن حیات خودمان در دنیا نگاه کنیم باید به آزمایشگاه بودن دنیا برای خودمان نگاه کنیم و وقتی می‌خواهیم به مقدرات الهی که بر ما حاکم است نگاه کنیم، باید به فلسفه اصلی این مقدرات و تعیین‌کننده‌ترین عامل که «امتحان» است نگاه کنیم. بقیه عوامل مؤثر در مقدرات همگی دور این عامل اصلی جمع می‌شوند. تکالیف ما نیز در متن امتحانات الهی قرار دارد، نه اینکه در یک فضای کاملاً باز و آزاد مکلف باشیم. ما در یک فضای کاملاً طراحی شده برای امتحان قرار داریم، به حدی که در زندگی ما حتی یک اتفاق خارج از امتحان الهی رخ نمی‌دهد و تمام آحاد انسان‌ها در معرض امتحان هستند. اما یک سؤال مهم باقی می‌ماند و آن اینکه آیا ما می‌توانیم بر جریان امتحان گرفتن از خودمان هم تأثیر بگذاریم؟ پاسخ این است که بله، می‌توانیم اما اسرار و دقایقی دارد که در جلسات بعد به آن خواهیم پرداخت.

با توجه به امتحان، انسان احساس می‌کند هر لحظه دارد با پروردگارش زندگی می‌کند

نگاه به مفهوم امتحان از نظر روحی و روانی به انسان تعادل می‌دهد و به عقل انسان تعالی می‌دهد، از نظر فکری هم نگرش انسان و برنامه‌ریزی انسان برای زندگی فردی و اجتماعی را سامان می‌دهد. منتها اکثر انسان‌ها به بحث امتحان توجه نمی‌کنند و نمی‌دانند فلسفه اتفاقاتی که برایشان رخ می‌دهد چیست یا سوالات امتحانی خداوند در زندگی آنها چیست؟ در

حالی که این موضوع فوق العاده سرگرم کننده است، چون انسان احساس می کند هر لحظه دارد با پروردگارش زندگی می کند. زیرا خدا هر لحظه دارد ما را امتحان می کند. مانند مربی پینگ پنگ بسیار ماهری که آن طرف میز ایستاده و می خواهد شما را در حدّ یک بازیکن تیم ملی تربیت کند. وقتی این مربی چند بار توپ را به سمت چپ شما فرستاد، باید بفهمید در آن قسمت ضعف دارید و باید خودتان را تقویت کنید. اگر با این دید، به زندگی نگاه کنید کاملاً سرگرم می شوید، و مدام مشغول خدا و امتحانات خودتان خواهید شد. و می فهمید هر چیزی که برای شما رخ می دهد به مصلحت شماست و ملاک مصلحت شما نیز امتحان است. چون مربی شما در مقدرات، خداوند است و خدا بهتر می داند که مصلحت شما در چیست. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «خداوند متعال به بندگانش چنین می فرماید: مصلحت خودتان را به من یاد ندهید، من مصالح شما را بهتر می دانم؛ يَا عِبَادِي اَعْبُدُونِي فِيمَا اَمَرْتُكُمْ بِهِ - وَلَا تَعْلَمُونِي مَا يُصْلِحُكُمْ، فَإِنِّي اَعْلَمُ بِهِ، وَلَا اَبْخُلُ عَلَيْكُمْ بِمَصَالِحِكُمْ» (مجموعه ورام / ۲ / ۱۰۸)

اجلسه چهارم | همه چیز برای امتحان

براساس قرآن، همه چیز در دنیا برای امتحان ما طراحی شده
فرق دستورات دین با مقررات رانندگی این است که دستورات
دین برای امتحان است نه صرفاً نظم دادن

باید سعی کنیم این نگاه را به زندگی داشته باشیم که همه چیز
در دنیا برای امتحان ما طراحی شده، باید این عینک را به چشم
خودمان بزنیم و همه چیز را با عینک امتحان نگاه کنیم. در واقع
زندگی دنیا فقط برای امتحان است؛ در دنیا نه عشق درست و
حسابی هست و نه لذت درست و حسابی هست و نه حتی رنج
و عذاب درست و حسابی هست، اگر در این دنیا بخواهند کسی
را عذاب دهند و مثلاً دست و پایش را قطع کنند، یک مقدار که
دردش زیاد شود، از هوش می رود و دیگر درد نمی کشد. یعنی رنج

و عذاب واقعی هم در آخرت است. در دنیا همه چیز برای امتحان است و هیچ چیزی اصالت ندارد.

در دنیا موفقیت برای ما فقط «موفقیت در امتحان الهی» است / سایر موفقیت‌های زندگی ابزار ما برای امتحان هستند

وقتی محور مقدرات ما، محور ارسال انبیاء و محور دستورات دین «امتحان گرفتن از ما» باشد، معنایش این خواهد بود که دیگر در دنیا اصل بر رنج کشیدن یا آسودگی ما نیست، دیگر کسی در این دنیا نباید دنبال «موفقیت»، «آسایش» و «نعمت» باشد، حتی دیگر کسی نباید دنبال «رنج و زجر کشیدن» یا «خودزنی و سختی دادن به خود» باشد.

بنا نیست ما در این دنیا دنبال «موفقیت» باشیم؛ یعنی نباید دنبال این باشیم که به آن نقطه مطلوبی که در نظر گرفته‌ایم، برسیم. نقطه مطلوب برای ما «درست امتحان دادن» است و موفقیت برای ما فقط موفقیت در امتحان الهی است و بقیه‌اش نباید برای ما اهمیت داشته باشد. البته در این میدان بازی زندگی، باید برنامه‌ریزی و تدبیر داشته باشیم و باید موفقیت‌های زندگی را هم دنبال کنیم اما همه اینها را باید ابزارهای خودمان در بازی امتحان تلقی کنیم.

نگاه امتحانی داشتن به زندگی و بندگی با نگاه غیر امتحانی داشتن به زندگی و بندگی کاملاً متفاوت است. بر اساس نگاه امتحانی، تو نباید بگویی: «من می‌خواهم نفر اول نماز شب خوان‌های عالم

بشوم!» چون ممکن است خداوند به اقتضای دستگاه امتحان، تو را در شرایطی قرار دهد که به خاطر برخی مصالح، لازم باشد از خواندن نماز شب صرف‌نظر کنی و حتی نمازهای یومیۀ خودت را هم پنهانی بخوانی، در این صورت تو نباید گله مند شوی که چرا این طوری شد؟! تو اصلاً بنا نیست در این دنیا به خواسته‌ای بررسی، بلکه بناست امتحان پس بدهی و مافی‌الضمیر خودت را نشان دهی و در مقام امتحان پس دادن، انتخاب‌های شایسته‌ت خودت را رو کنی. می‌دانید که آیت الله بهجت (ره) به خاطر دستور پدرشان به ترک مستحبات و پرداخت به درس، تا زمانی که پدرشان زنده بودند، نماز شب نخواندند. (مصاحبه پسر آیت الله بهجت: «تا پدرش زنده بود نماز شب نخواند. این را یقین داریم.» پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه، خبر ۹۳۰۲۷)

مقصد و هدف نهایی «لقاء الله»، هدف میانی «عبادت»، و اولین هدف عملیاتی «امتحان» است / همه چیز در دنیا برای امتحان ما طراحی شده

وقتی می‌گوییم محور مقدرات الهی «امتحان» است یعنی اگر به تو سختی بدهند برای امتحان است، و اگر آسایش بدهند باز هم برای امتحان است. بر این اساس وقتی بلا بر سرمان آمد نباید بگوییم: «خدا مرا خوار کرد؛ رَبِّي أَهَانِنِ» (فجر/ ۱۶) و اگر به ما نعمت دادند نباید بگوییم: «خدا مرا اکرام کرد؛ رَبِّي أَكْرَمَنِ» (فجر/ ۱۵) نه! هر دوی اینها امتحان است و خداوند در قرآن کریم چنین نگاهی را نفی کرده‌اند. اگر بین خودمان و دیگران تفاوت‌هایی

دیدیم نگوییم این تبعیض است و این با عدالت خدا تناقض دارد! نه تنها محور تقدیر ما امتحان است بلکه محور تکلیف ما نیز امتحان است. یعنی دین هم چیزی نیست جز یک طرح و برنامه برای امتحان گرفتن از ما.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «مال و فرزند را ملاک خشم و خشنودی خداوند مپندارید که این ناشی از جهل شما به امتحان و آزمایش الهی در توانگری و قدرتمندی است؛ «لَا تَعْتَبِرُوا الرِّضَا وَ السُّخْطَ بِالمَالِ وَ الوَلَدِ ، جَهْلًا بِمَوَاقِعِ الفِتْنَةِ وَ الاختِبَارِ فِي مَوْضِعِ الغِنَى وَ الاقتِدَارِ» (نهج البلاغه / خطبه ۱۹۲)

می‌توان گفت: اولین هدف عملیاتی خلقت بشر «امتحان» است که فرمود: «الَّذِي خَلَقَ المَوْتَ وَ الحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ» (ملک / ۲). هدف میانی خلقت نیز «عبادت و بندگی» است که فرمود: «وَ مَا خَلَقْتُ الجِنَّ وَ الإنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات / ۵۶) و مقصد و هدف نهایی خلقت، «لقاءالله» است که فرمود: «إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق / ۶) و «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره / ۱۵۶). به تعبیر دیگر، هدف ابتدایی خلقت که ما عملاً در این دنیا با آن مواجه هستیم، امتحان است. همه برنامه‌های این دنیا برای امتحان است؛ هر چیزی که می‌بینیم و نمی‌بینیم برای امتحان است. خداوند می‌فرماید: «وَ مَا هُمُ بندگان را مورد ابتلا قرار می‌دهیم و امتحان می‌کنیم؛ وَ إِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ» (مؤمنون / ۳۰)

باید سعی کنیم این نگاه را به زندگی داشته باشیم که همه چیز در دنیا برای امتحان ما طراحی شده، باید این عینک را به

چشم خودمان بزنیم و همه چیز را با عینک امتحان نگاه کنیم، نه با عینک راحت‌طلبی، عافیت‌طلبی و امثال آن. بسیاری از افراد مذهبی و متدین که دینداری می‌کنند و مشکلی با دین و اعتقادات ندارند، حتی برخی از افراد انقلابی، اصلاً عینک امتحان به چشم‌شان نیست و بدون توجه به موضوع مهم امتحان دارند در صحنه‌ها و عرصه‌های مختلف حرکت می‌کنند. مثلاً هر کسی در هر دوره‌ای در انتخابات پیروز می‌شود برای امتحان است، هم برای خودش امتحان است و هم برای بقیه امتحان است.

چه پیروز شدیم و چه پیروز نشدیم، همه‌اش امتحان است / نتایج این دنیایی نباید ما را دچار اشتباه کند

همان‌طور که در جلسه قبل گفتیم، تمام عوامل مؤثر بر مقدرات آنجایی که در اختیار ما نیست و حتی آنجایی که در اختیار ما قرار دارد، فقط به این شرط اثربخش خواهد بود که «دستگاه امتحان» اجازه اثر بدهد. یعنی ما از روی نتیجه نمی‌توانیم تشخیص دهیم که آیا درست عمل کرده‌ایم یا نه. اصلاً ممکن است ما درست و دقیق عمل کرده باشیم، اما به دلیل اینکه دستگاه امتحان به ما اجازه نداده، به نتیجه نرسیم. همین‌طور برعکس؛ یعنی ممکن است یک فرد یا گروهی درست عمل نکرده باشند، ولی به خاطر اینکه دستگاه امتحان اجازه داده، به نتیجه برسند و عیب‌هایش پنهان بماند. در این موارد معمولاً عوام می‌گویند: «شانسی به نتیجه رسیدی یا فرصت‌الکی یا شانسی به دست آوردی و پیروز شدی» ولی خواص و افراد آگاه می‌گویند: «به نتیجه رسیدن در

امور دنیایی لزوماً به تلاش ما و به درست عمل کردن ما بستگی ندارد، چون گاهی دستگاه امتحان به ما اجازه می‌دهد که با وجود عملکرد نادرست به نتیجه برسیم تا در همین نتیجه از ما دوباره امتحان بگیرد در یک جایی هم ممکن است کاملاً به وظیفه خودمان عمل کنیم ولی به نتیجه نرسیم، در اینجا نباید احساس شکست کنیم، چون به وظیفه خود عمل کرده‌ایم.

حتی این نگاه که «آیا خدا از ما قبول می‌کند و به عمل ما نتیجه می‌دهد؟!» نیز نگاه اشتباهی است چون ممکن است خدا عمل ما را قبول کند ولی نتیجه این دنیایی به عمل ما ندهد. برعکس؛ ممکن است قبول نکند و نتیجه این دنیایی بدهد. ثمرات کارهای ما اکثراً آن دنیایی است لذا نباید دنبال ثمرات و نتایج دنیایی باشیم. ثمرات این دنیایی کارهایمان نیز نباید ما را دچار اشتباه کند، چون گاهی به وظیفه خودمان درست عمل نمی‌کنیم ولی خدا به ما ثمره دنیایی می‌دهد. باید بدانیم که چه پیروز شدیم و چه پیروز نشدیم، همه‌اش امتحان است.

چرا مسلمان‌ها در جنگ بدر پیروز شدند؟ آیا فقط به خاطر اینکه خیلی خالصانه و خوب جنگیدند، پیروز شدند؟ نه! دو مسأله مؤثر بود: یکی اینکه مسلمان‌ها خالصانه جنگیدند و دیگر اینکه دستگاه امتحان الهی به آن‌ها اجازه داد که پیروز شوند، و الا علی رغم عملکرد خوبشان، شکست می‌خوردند. لذا خداوند درباره جنگ بدر فرمود: این «بلاءِ حَسَن» یا «آزمایشی نیکو» بود (وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا؛ انفال / ۱۷) یعنی این پیروزی

در جنگ هم امتحان بود، برای اینکه خداوند ببیند بعد از این پیروزی چگونه برخورد می‌کنند، مثلاً آیا مغرور می‌شوند یا نه! یعنی خداوند این بار خواست مسلمین را با پیروزی امتحان کند. حتی بحث این نبود که چون مخلصانه عمل کردند خداوند خواست به عنوان پاداش این رفتار مخلصانه پیروزی نصیبشان شود.

نگاه به نقش امتحان در تعیین مقدرات ما، تا حدّ زیادی ما را از خودبینی و تکبر دور می‌کند

اگر به زندگی و بندگی خودمان چنین نگاهی داشته باشیم، کاملاً وابسته و آویزان خدا خواهیم شد! اصلاً نگاه به مقدرات تا یک درجه‌ای انسان را «بی‌خود» می‌کند و نگاه به امتحان که تعیین‌کننده‌ترین عامل در مقدرات انسان است، تا حدّ بسیار زیادی انسان را «بی‌خود» می‌کند، یعنی از خودبینی، عُجب، غرور و تکبر دور می‌کند.

گاهی اوقات دستگاه امتحان خدا به یک بنده خوب، اجازه نمی‌دهد یک کار خوبی را که قصدش را داشته، انجام دهد. مثلاً گاهی خدا اجازه نمی‌دهد یک بنده خوب نماز شب بخواند، بلند شود و نماز شب بخواند، چون الان دستگاه امتحان الهی می‌گوید او اگر الان برای نماز شب بلند شود، دچار عُجب شده و خراب می‌شود لذا به او چنین اجازه‌ای نمی‌دهد. چون دستگاه امتحان می‌گوید: این بنده هنوز بلد نیست امتحان عُجب را درست پس بدهد لذا اگر یک مقدار دیگر نماز شب بخواند دچار عُجب می‌شود و خراب می‌شود هنوز ظرفیت لازم را پیدا نکرده،

لذا فعلاً امتحان عجب نباید از او گرفته شود. (قال رسول الله ص: وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ يَجْتَهِدُ فِي عِبَادَتِي فَيَقُومُ مِنْ رُقَادِهِ وَلَدِيدٍ وَسَادِهِ فَيَتَهَجَّدُ لِي اللَّيَالِيَ فَيُتْعَبُ نَفْسُهُ فِي عِبَادَتِي فَأَضْرِبُهُ بِالتَّعَاسِ اللَّيْلَةَ وَاللَّيْلَتَيْنِ نَظْرًا مَنِي لَهٗ وَإِبْقَاءً عَلَيْهِ فَيَنَامُ حَتَّى يُضْبِحَ فَيَقُومُ وَهُوَ مَاقَتْ لِنَفْسِهِ زَارِيٌّ عَلَيْهَا- وَلَوْ أُخْلِى بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَا يُرِيدُ مِنْ عِبَادَتِي لَدَخَلَهُ الْعُجْبُ مِنْ ذَلِكَ فَيُصَيِّرُهُ الْعُجْبُ إِلَى الْفِتْنَةِ بِأَعْمَالِهِ فَيَأْتِيهِ مِنْ ذَلِكَ مَا فِيهِ هَلَاكُهُ لِعُجْبِهِ بِأَعْمَالِهِ وَرِضَاهُ عَنِ نَفْسِهِ؛ کافی/ ۲/ ۶۰) یعنی اگر نماز شب بخواند و بعد خودش را به خاطر محروم شدن از نماز شب، مذمت کند خیلی بهتر از این است که نماز شب بخواند و بعد دچار عجب شود.

به افراد خودخواه و متکبر برمی خورد که چرا خدا این قدر در امور زندگی شان دخالت دارد؟!

وقتی می بینیم که مقدرات الهی این گونه ما را احاطه کرده اند معنایش این نیست که جبری مسلک بشویم و کارهای خود را تعطیل کنیم و برویم یک گوشه بنشینیم. بعضی ها وقتی می بینند که خیلی از امورشان دست خداوند است و دخالت خدا در امور زندگی شان زیاد است، می گویند: «پس دیگر چرا تلاش و برنامه ریزی کنیم؟ اصلاً همه چیز را رها می کنیم!» کسانی که این گونه فکر می کنند، معمولاً خودخواه و متکبر و متفرعن هستند، چون بهشان برمی خورد که خدا این قدر در امور زندگی شان دخالت دارد و گاهی تصمیم ها و برنامه ریزی هایشان را بهم می زند. لذا می گویند حالا که خیلی از امور ما دست خداست

و خیلی اوقات خدا برنامه‌ریزی‌های ما را خراب می‌کند، من دیگر برنامه‌ریزی و اقدام نمی‌کنم! در حالی که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «خدا را با به هم خوردن تصمیم‌ها و گشوده شدن عزم‌ها شناختم؛ عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْأَهْمَمِ؛ نهج البلاغه / حکمت ۲۴۹»

اگر بنا بود ما برای خودمان برنامه‌ریزی نکنیم و طبق برنامه خودمان اقدام عملی انجام ندهیم و فقط امتحان پس بدهیم و توکل بر خدا کنیم، کارمان خیلی آسان‌تر از الان بود. اصلاً زیبایی توکل به این است که انسان برنامه‌ریزی و اقدام کند، بعد توکل کند لذا خداوند به ما فرموده است که برای خودمان برنامه‌ریزی کنیم و گاهی به کارمان هم اثر می‌دهد، اما در این میان گاهی اوقات حال ما را می‌گیرد و به کارمان اثر نمی‌دهد تا ما را امتحان کند.

چگونه می‌شود خدا را دید؟ / خدا از طریق امتحان، لحظه به لحظه دارد با ما زندگی می‌کند

اگر به امتحانات الهی در متن زندگی خودمان درست نگاه کنیم، کم‌کم می‌توانیم خدا را در متن این امتحانات ببینیم و کم‌کم می‌توانیم درک کنیم که عالم محضر خداست. وقتی حضرت امام (ره) فرمود: «عالم محضر خداست. در محضر خدا معصیت خدا نکنید» (صحیفه امام/۱۳/۴۶۱) این مطلب را به عرفایی که اهل کشف و شهود هستند نفرمودند، بلکه به افرادی عادی مثل خودمان فرموده است. ولی ما که اهل شهود قلبی نیستیم

چگونه باید ببینیم عالم محضر خداست؟! یک راه بیشتر ندارد؛ اگر در معادله امتحان قرار بگیریم و عالم را با نگاه امتحان الهی ببینیم، در این صورت می‌توانیم حضور خدا را در متن زندگی خودمان حس کنیم و ببینیم، می‌توانیم فعل خدا و تمایلات و خواسته‌های پروردگار را از خودمان ببینیم.

چگونه می‌شود خدا را دید؟ آیا برای دیدن خدا باید برویم دعا کنیم، التماس کنیم تا خودش را به ما نشان بدهد؟ آیا با اجرا کردن دستورات الهی می‌توانیم خدا را ببینیم؟ بله، هر کدام از اینها یک سهمی در نشان دادن خدا به ما دارند، اما ما می‌توانیم با «امتحان» خدا را ببینیم، و خدا را در آیینۀ امتحان‌هایی که می‌گیرد ببینیم. اگر با امتحان خدا را ببینیم، به تعبیری اخلاق خدا و خواسته‌های خدا دستمان می‌آید. خدا از طریق امتحان، لحظه به لحظه دارد با ما زندگی می‌کند و هر لحظه دارد از ما امتحان می‌گیرد. اگر با این نگاه با خدا زندگی کنیم، کم‌کم خدا را می‌شناسیم و براساس نوع امتحاناتی که از ما می‌گیرد می‌فهمیم خدا نسبت به چه اموری حساس است. چون ما تا وقتی با کسی زندگی نکنیم نمی‌توانیم او را خوب بشناسیم.

باید همه زندگی را با «عینک امتحان» ببینیم / در این دنیا، همه چیز امتحان است

خداوند کاملاً فعال است و هر لحظه دارد با دستگاه امتحانش، با ما تعامل می‌کند. خدای منهای امتحان، خدای غیر فعال است و خدایی است که نمی‌توانیم با او زندگی کنیم. باید در همه

لحظات زندگی خودمان عینک امتحان به چشم بزنیم و همه زندگی مان را با نگاه امتحان ببینیم.

امتحانات انسان‌ها دایره بسیار گسترده‌ای دارند. در این دنیا، همه چیز امتحان است. مثلاً خدا به ما نعمت نمی‌دهد به خاطر اینکه یک نفسی تازه کنیم و بعدش دوباره به ما بلا بدهد! بلکه نعمت می‌دهد تا امتحان کند و ببیند در نعمت چگونه هستیم، بلا هم می‌دهد تا ما را امتحان کند. همه روابط بین انسان‌ها امتحان است. همه دوستی‌ها و دشمنی‌های زندگی امتحان است.

گاهی خداوند یک کسی را - مثلاً به خاطر عیب‌هایی که دارد - مأمور می‌کند تا به سراغ ما بیاید و ما را اذیت کند و ما نباید کینه او را به دل بگیریم، چون بنا بوده که ما این امتحان را پس بدهیم و او هم وسیله‌ای است که خدا از طریق او از ما امتحان گرفته است. باید تمام تلاشمان این باشد که این امتحان را به خوبی پس بدهیم، نه اینکه از کسی که وسیله این امتحان بوده، کینه به دل بگیریم.

در این دنیا همه روابط اجتماعی و حتی خانوادگی وسیله امتحان هستند. حتی فرزندان ما هم وسیله امتحان ما هستند. (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ؛ انفال / ۲۸) امیرالمؤمنین (ع) فرمود: کسی از شما دعا نکند که خدایا! از امتحان به تو پناه می‌برم! چون کسی نیست مگر اینکه مشمول امتحان شود. خداوند می‌فرماید: «بدانید که اموال و فرزندان ما به امتحان شما هستند»؛ لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدًا إِلَّا وَهُوَ

مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ وَلَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلَيْسَتْ عَلَيْهِ مِنْ مُضَلَّاتِ الْفِتَنِ
 فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ - وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ (نهج
 البلاغه / حکمت ۹۳)

اصلاً بنا نیست کسی در این دنیا زندگی کند! زندگی این دنیا لهو و بازی است، زندگی واقعی در عالم آخرت است «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» (عنکبوت / ۶۴) در واقع زندگی دنیا فقط برای امتحان است؛ در دنیا نه عشق درست و حسابی هست و نه لذت درست و حسابی هست و نه حتی رنج و عذاب درست و حسابی هست، اگر در این دنیا بخواهند کسی را عذاب دهند و مثلاً دست و پایش را قطع کنند، یک مقدار که دردش زیاد شود، از هوش می‌رود و دیگر درد نمی‌کشد. یعنی رنج و عذاب واقعی هم در آخرت است. در دنیا همه چیز برای امتحان است و هیچ چیزی اصالت ندارد. مثلاً اینکه ما در این دنیا غذا می‌خوریم، همین غذا خوردن هم مایه امتحان است. - با عرض معذرت - حتی اینکه مجبور هستیم، به دستشویی برویم هم مایه امتحان است. یعنی این‌طور نیست که دستشویی رفتن هم اصالت داشته باشد، چون خدا می‌توانست بدن انسان را طوری طراحی کند که نیاز به دفع ضایعات نداشته باشد و مثلاً ضایعات بدن از طریق یک عرق خوشبختو در هوا پخش شود - مانند بدن بهشتیان - لذا امام باقر(ع) یکی از کاربردهای این خاصیت در بدن انسان را جلوگیری از دچار شدن انسان به خودبینی و تکبر برمی‌شمرد (عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْغَائِطِ، فَقَالَ: تَصْغِيرًا

لَا بِنِ آدَمَ لِكَيْلَا يَتَكَبَّرَ وَ هُوَ يَحْمِلُ غَائِطَهُ مَعَهُ؛ علل الشرايع صدوق (۱/ ۲۷۵) امیرالمؤمنین (ع) هم توجه به همین ضایعات را عاملی برای دفع عجب و تکبر می‌شمارند (مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْعُجْبُ وَ أَوَّلُهُ نُظْفَةُ مَذِرَّةٌ وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ قَدِرَّةٌ وَ هُوَ بَيْنَ ذَلِكَ يَحْمِلُ الْعَدْرَةَ؛ غررالحکم / ص ۶۹۶)

آیا هیچ بخشی از زندگی ما هست که خدا در آن بخش به وسیله امتحان گرفتن با ما حرف نزند؟! نه. همه بخش‌های زندگی وسیله امتحان ما هستند. مثلاً خداوند می‌توانست در طراحی زندگی ما خواب را قرار ندهد. یکی از امتحانات خواب این است که ببیند آیا ما سحرها برای نماز بیدار می‌شویم یا نه! اصلاً شیرین بودن خواب برای این است که خدا ببیند آیا ما حاضر هستیم از این شیرینی خواب برای خدا صرف‌نظر کنیم!؟

آیا تا بحال از خدا پرسیده‌ایم که «خدایا! تو از من چه می‌خواهی؟!» / خدا با ما به زبان امتحان سخن می‌گوید

این همه به درگاه خدا رفته‌ایم و از خدا چیزهای زیادی خواسته‌ایم اما آیا تا بحال یک بار از خدا پرسیده‌ایم که «خدایا! تو از من چه چیزی می‌خواهی؟! من چه چیزی باید از خودم نشان دهم؟!» آیا این سؤال را از خدا این قدر پرسیده‌ای تا کار به «قربانی اسماعیل» کشیده شود؟! حضرت ابراهیم (ع) آن قدر با زبان امتحان با خدا صحبت کرد و امتحانات را پشت سر گذاشت تا کارش به قربانی اسماعیل (ع) کشیده شد. مدام در خانه خدا رفت و پرسید: خدایا! تو از من چه چیزی می‌خواهی؟! خداوند که با

زبان امتحان با هر کسی سخن می‌گوید، از ابراهیم (ع) امتحانات مختلفی گرفت تا کار به قربانی اسماعیل (ع) رسید. یعنی حضرت ابراهیم (ع) در هر مرحله از امتحاناتش فهمید که خدا از او چه می‌خواهد و درست جواب داد. لذا خداوند می‌فرماید: ما هر چه ابراهیم را امتحان کردیم و او را مبتلا کردیم او درست جواب داد «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» (بقره/۱۲۴)

اینکه حضرت ابراهیم (ع) در هر امتحانی «فهمید» خداوند دقیقاً از او چه می‌خواهد خیلی مهم است. ما باید در هر امتحانی بفهمیم خدا دقیقاً از ما چه می‌خواهد تا بتوانیم درست جواب دهیم. برای اینکه ما بفهمیم خدا هر لحظه از ما چه می‌خواهد ابتدا باید بدانیم که داریم در دار ابتلا و امتحان زندگی می‌کنیم و در این دنیا هیچ خبر دیگری غیر از امتحان نیست.

فرق دستورات دین با مقررات رانندگی این است که دستورات دین برای امتحان است نه صرفاً نظم دادن

مقررات راهنمایی رانندگی برای ایجاد نظم و رفاه عمومی طراحی شده است نه برای امتحان گرفتن از ما که آیا مثلاً از چراغ قرمز عبور می‌کنیم یا نه! لذا اگر این مقررات را رعایت کنیم، پلیس با ما کاری ندارد و اگر رعایت نکنیم فقط جریمه می‌کند. اما دستورات دین این طوری نیستند. فرق دستورات دین با مقررات راهنمایی و رانندگی این است که «خدا چراغ را قرمز می‌کند تا ببیند تو چه کار می‌کنی و در این امتحان چگونه جواب می‌دهی» یعنی همه دستورات دین برای امتحان ما طراحی شده است، حتی

مقدرات ما هم برای امتحان ما طراحی شده است نه صرفاً نظم دادن به زندگی فردی یا اجتماعی ما.

مثلاً در لحظه اذان، خداوند به تک‌تک ما دارد نگاه می‌کند تا ببیند در این امتحان چگونه رفتار می‌کند؛ آیا به خاطر نماز اول وقت حاضر است بلافاصله از فکر خود دربیاید، آیا حاضر است کاری که به شدت سرگرمش کرده رها کند، آیا حاضر است از خواب شیرین سحرگاه صرف‌نظر کند، آیا حاضر است از این حالی که در آن است خارج شود و به سراغ نماز برود. اذان هر دفعه می‌خواهد ما را از یک حالی در بیاورد و همین یک امتحان است.

اجلسه پنجم |

لزوم نگاه به «دستگاه امتحان»

«مصلحت ما» آن چیزی است که باعث می شود از ما بهتر امتحان گرفته شود

مقدرات ما بر اساس امتحاناتی که باید از ما گرفته شود، تنظیم می شوند نمی شود فلسفه زندگی ما «امتحان» باشد ولی فلسفه دین، حکومت، و تعلیم و تربیت ما «امتحان» نباشد

نمی شود نظام دستورات دینی تحت تأثیر عامل امتحان باشد، ولی حکومت تحت تأثیر دستگاه امتحان نباشد. متأسفانه گاهی اوقات در مسائل اجتماعی وقتی مشکلی می بینیم، بلافاصله می خواهیم از نزدیک ترین راه مسأله را حل کنیم. گاهی نزدیک ترین راه گذاشتن قانون اضافی است. گاهی نزدیک ترین راه اعمال قدرت است. ولی اولیاء خدا این گونه عمل نمی کردند

لذا حکومت‌های اولیاء خدا سرشار از مظلومیت است. در حکومت دینی «امتحان» یک اصل مهم است. حکومت دینی حکومتی نیست که به دنبال نتیجه به هر قیمتی باشد، بلکه «امتحان» برایش خیلی اهمیت دارد، لذا به افراد مختلف فرصت می‌دهد و زیاد از قدرت حکومت برای کنترل کردن افراد استفاده نمی‌کند لذا این فرصت‌دادن‌ها خیلی اوقات موجب می‌شود بعضی‌ها سوء استفاده کنند.

مقدرات ما بر اساس امتحاناتی که باید از ما گرفته شود، تنظیم می‌شوند/ «مصلحتِ ما» آن چیزی است که باعث می‌شود از ما بهتر امتحان گرفته شود

وقتی گفته می‌شود «مقدرات الهی حاکم بر زندگی ما هستند» باید بدانیم که تمام این مقدرات در «دستگاه امتحان» تعیین و اندازه‌گذاری می‌شوند؛ یعنی مقدرات ما بر اساس امتحاناتی که باید از ما گرفته شود، تنظیم می‌شوند. ما امتحان را یک «دستگاه» فرض می‌کنیم که عوامل مختلفی بر این دستگاه تأثیرگذار هستند؛ این عوامل مؤثر بر مقدرات که بیشتر اشاره کردیم (افکار، علایق و آرزوها، اعتقادات، اعمال، نیت‌ها و دعاها، محبت خدا و اولیاء خدا به ما، رفتارهای خوب و بد اطرافیان ما) در واقع ورودی‌های این دستگاه امتحان هستند و خروجی این دستگاه نیز مقدرات ما خواهند بود که محدودهٔ اختیار ما را مشخص می‌کنند و حتی بر اختیار ما نیز مؤثرند.

اینکه طبق فرمایش پیامبر(ص)، خداوند می‌فرماید: من امور

بندگانم را بنا بر مصالح آنها تدبیر می‌کنم و هرچه صلاح آنها باشد خودم مقدماتش را فراهم می‌سازم (أَنْتَى أَدَبَّرَ عِبَادَى بِمَا يُصْلِحُهُمْ؛ امالی طوسی / ص ۱۶۷) در واقع همه این مصلحت‌ها بر اساس دستگاه امتحان است و الا معلوم است که مصلحت نهایی ما عبودیت و سعادت دنیا و آخرت است. ولی این مصلحتی که خداوند مقدرات ما را بر اساس آنها تنظیم می‌کند، یعنی آن چیزی که دستگاه امتحان اقتضا کند؛ چون ما برای امتحان آفریده شده‌ایم لذا مصلحت ما آنچیزی است که باعث شود بهتر از ما امتحان گرفته شود. اگر مصلحتِ بندگان را به معنای نفعِ بندگان در نظر بگیریم، باز هم می‌توان گفت: «نفع ما در امتحان است».

«خداایا! از من امتحان نگیر!»؛ دعایی که هرگز مستجاب نمی‌شود/ سعی نکن از امتحانات الهی فرار کنی، چون بی‌فایده است

خداوند ما را در این دنیا آفریده است تا از ما امتحان بگیرد (الَّذَى خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ؛ ملک / ۲) ما هم که می‌دانیم «نمی‌توانیم از حکومت خدا خارج شویم؛ لَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ» (دعای کمیل) پس راه عاقلانه این است که از امتحان فرار نکنیم و خودمان به امتحانات الهی تن بدهیم؛ چون فرار از امتحان بی‌فایده است و خدا بالاخره امتحاناتش را از ما می‌گیرد. پس چرا بیهوده خودمان را به در و دیوار بکوبیم؟! به جای فرار از امتحان، مثلاً می‌توانیم از خدا بخواهیم: «خداایا! بهترین و آسان‌ترین امتحان را از من بگیر...» یا بخواهیم: «خداایا! امتحان

من سخت شده است، یک مقدار آسان‌تر امتحان بگیر...» ولی نمی‌توانیم از خدا بخواهیم: «خدایا! از من امتحان نگیر!!» باید بپذیریم و باور کنیم که اصلاً ما به این دنیا آمده‌ایم تا امتحان پس بدهیم.

این نگاه به دستگاه امتحان، یک مبنای نظری برای تنظیم روابط اجتماعی و نظامات حقوقی است

جلسات قبل هم گفتیم که اگر باور کنیم مقدرات الهی چقدر بر زندگی ما احاطه دارد، واقعاً رفتارمان متواضعانه‌تر خواهد شد (و غم‌ها و شادی‌های بی‌خود از قلب‌مان بیرون خواهد رفت و دچار عجب و غرور نخواهیم شد و بسیاری فواید دیگر...) حالا می‌گوییم اگر باور کنیم تنظیم نهایی این مقدرات تحت تأثیر عامل «امتحان» صورت می‌گیرد، و بفهمیم که همین «دستگاه امتحان» است که هر لحظه دارد زندگی ما را اداره می‌کند، در این صورت حال و روزمان کاملاً عوض خواهد شد و خیلی بیشتر متواضع و افتاده‌حال خواهیم شد.

این نگاه به دستگاه امتحان، هم یک مبنای نظری برای برنامه‌ریزی‌های فردی و اجتماعی است، هم یک مبنای برای درک احکام الهی و تنظیم روابط اجتماعی ماست، هم یک مبنای است که علمای حقوق هم می‌توانند بر این مبنا شیوه برنامه‌ریزی و قانون‌گذاری و نظامات حقوقی خود را تنظیم کنند و هم نگاهی است که به انسان روحیه می‌دهد.

نمی‌شود فلسفه زندگی ما «امتحان» باشد ولی فلسفه دین، حکومت و تعلیم و تربیت ما «امتحان» نباشد

نمی‌شود فلسفه زندگی ما «امتحان» باشد ولی فلسفه دین ما «امتحان» نباشد. نمی‌شود فلسفه دین ما امتحان باشد ولی فلسفه حکومت ما و فلسفه تعلیم و تربیت ما امتحان نباشد. نمی‌شود بدون درنظر گرفتن مقوله امتحان، نظام تربیتی را طراحی و تنظیم کنیم. چون نمی‌شود خدا ما را برای امتحان به این دنیا آورده باشد و بعد دین و احکام خود را بدون درنظر گرفتن امتحان تنظیم کرده باشد.

نوع فرامین الهی به‌گونه‌ای است که امکان امتحان را باقی می‌گذارد/ خدا با ممنوع کردن غیبت، خواسته به گنهکاران فرصت امتحان بدهد

به عنوان مثال، به ما امر شده است که اگر دیدیم کسی دارد مخفیانه گناهی مرتکب می‌شود نباید آن را لو بدهیم. یکی از دلایل این است که با لو دادن، امکان امتحان گرفتن از او - در آن مورد - منتفی می‌شود. لذا وقتی به پیامبر(ص) گزارش دادند در فلان خانه بساط گناه و فحشاء برقرار است، و ابتدا یک نفر بلند شد و از پیامبر(ص) اجازه خواست که برود و آنها را مجازات کند، پیامبر(ص) به او اجازه نداد و به علی(ع) مأموریت داد و فرمود: «علی جان! برو و اگر گنهکاری دیدی، نزد ما بیاور» علی(ع) هم وقتی به آن خانه رسید، با چشم بسته وارد شد و دست به دیوار کشید و بیرون آمد و فرمود من کسی را ندیدم!

پیامبر (ص) نیز کار حضرت را تأیید کرده و فرمود: «تو جوانمرد این امت هستی؛ یا علی انت فتی هذه الامه» (تحفه الاخوان، دامادی / ص ۱۳)

اصلاً نوع فرامین الهی به‌گونه‌ای است که امکان امتحان را باقی می‌گذارد و دستورات الهی نیز مانند مقدرات الهی کاملاً هماهنگ با دستگاه امتحان هستند. مثلاً اینکه دستور داده‌اند غیبت نکنیم، در واقع به آدم‌های گنهکار فرصت گناه می‌دهد و باعث می‌شود که رسوا نشوند. یعنی خداوند با ممنوع کردن غیبت، خواسته است این فرصت امتحان به گنهاکاران داده شود. اگر ما اجازه داشتیم غیبت کنیم، بساط کسانی که پنهانی گناه می‌کنند خیلی راحت‌تر برچیده می‌شد، چون می‌توانستیم هر کسی گناه پنهانی انجام می‌دهد، لو بدسیم. ولی خدا این اجازه را به ما نداده است چون لو دادن اینها باعث می‌شود به عملکرد دستگاه امتحان خدشه وارد شود.

همه باید از دستگاه امتحان عبور کنند / حتی پیامبر(ص) هم نمی‌تواند بدون اینکه کسی از دستگاه امتحان عبور کند او را هدایت نماید

چرا خداوند به پیامبر(ص) فرمود: «تو بر آنها سیطره نداری؛ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه / ۲۲) پیامبر(ص) می‌خواست بر مردم سیطره داشته باشد، تا چه کار کند؟ نعوذ بالله پیامبر(ص) نمی‌خواست بر مردم سیطره پیدا کند تا به آنها ظلم کند! بلکه می‌خواست بر مردم سیطره پیدا کند تا آنها را هدایت کند. لذا

خداوند در جای دیگری به رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «تو نمی‌توانی هرکسی را که دوست داری، هدایت کنی؛ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» (قصص / ۵۶) اینها یعنی باید اجازه بدهی همه مردم از دستگاه امتحان عبور کنند.

خداوند می‌فرماید: «آیا مردم فکر می‌کنند بعد از اینکه ایمان آوردند امتحان نمی‌شوند؟ در حالی که ما کسانی را که قبل از آنها بودند امتحان کرده‌ایم، چون باید خداوند راستگویان و دروغگویان را معلوم کند؛ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ* وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» (عنکبوت / ۲ و ۳) امام محمد باقر (ع) در شأن نزول این آیه می‌فرماید: پیامبر اکرم (ص) دوست داشتند مقدمات طوری طراحی شوند که علی (ع) بعد از ایشان بدون اختلاف در آن جایگاهی که خداوند مقرر فرموده قرار بگیرد. اما خداوند با این علاقه پیامبر مخالفت کردند. (إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ حَرِيصًا عَلَى أَنْ يَكُونَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع مِنْ بَعْدِهِ عَلَى النَّاسِ خَلِيفَةً وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ خِلَافٌ ذَلِكَ فَقَالَ وَ عَنِّي بِذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: أَلَمْ أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ...) و (فَقَدْ سَأَلْتُ رَبِّي أَلْفَ حَاجَةٍ فَقَضَاهَا لِي وَ سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهَا فَقَضَاهَا لَكَ وَ سَأَلْتُ لَكَ رَبِّي أَنْ يَجْمَعَ لَكَ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَأَبَى عَلَيَّ رَبِّي فَقَالَ أَلَمْ أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) (عیاشی / ۱ / ۱۹۷ و تأویل الایات / ص ۴۲۰)

خداوند به موسی (ع) فرمود: صدای معجزه‌گونه گوساله سامری فتنه خودم بود تا امتحان مردم سخت‌تر شود! / چرا خدا به ابلیس قدرت و سوسه کردن داد؟

حتماً داستان گوساله سامری را شنیده‌اید. این گوساله از طلا درست شد و سامری در ساختن آن خیلی هنر به خرج داد تا مردم را فریب دهد. طبق برخی روایات، حضرت موسی (ع) درباره این مسأله به پروردگار عرضه داشت: این سامری هنری داشت که گوساله‌ای بسازد تا مردم را بفریبد، اما آن صدای عجیب و معجزه‌گونه‌ای که از گوساله شنیده می‌شد از کجا آمد؟ آیا صدای گوساله نیز جزء هنر سامری بود؟ خداوند فرمود: این فتنه خودم بود که اضافه کردم و خواستم امتحان سخت‌تر بشود! (عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ: ... ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى: إِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ وَعَبَدُوا الْعِجْلَ وَلَهُ خُورٌ فَقَالَ مُوسَى ع: يَا رَبِّ الْعِجْلُ مِنَ السَّامِرِيِّ، فَالْخُورُ مِمَّنْ؟ فَقَالَ: مِئِي يَا مُوسَى إِنِّي لَمَّا رَأَيْتَهُمْ قَدْ وَلَّوْا عَنِّي إِلَى الْعِجْلِ أَحْبَبْتُ أَنْ أَرِيدهُمْ فِتْنَةً؛ تفسیر قمی / ج ۲ / ص ۶۲)

قدرتی که خداوند به ابلیس هم دارد، برای همین منظور بود. وقتی ابلیس از درگاه خدا رانده شد، به خدا گفت: به خاطر عبادت‌هایی که انجام داده‌ام در همین دنیا به من پاداش بده! خداوند فرمود چه می‌خواهی تا به تو بدهم؟ گفت: می‌خواهم تا روز قیامت به من عمر بدهی، خداوند فرمود به تو عمر طولانی می‌دهم. گفت: می‌خواهم مانند خون در رگ‌های فرزندان آدم نفوذ کنم، خدا فرمود این قدرت را به تو می‌دهم. گفت: به ازای

هر فرزند آدم به من دو فرزند بده! خدا فرمود به تو می‌دهم. بعد ابلیس گفت: از فضل و کرمت نیز یک چیز بیشتری به من عطا کن! خدا فرمود: کاری می‌کنم در سینهٔ ابناء بشر نفوذ کنی و نفس بزنی و آنها تصور کنند که حرف دل خودشان است. (فَقَالَ إِبْلِيسُ يَا رَبِّ كَيْفَ وَأَنْتَ الْعَدْلُ الَّذِي لَا تَجُورُ- فَتَوَابُ عَمَلِي بَطَلٌ قَالَ لَا- وَ لَكِنْ أَسْأَلُ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا مَا شِئْتَ ثَوَابًا لِعَمَلِكَ فَأَعْطَيْتُكَ فَأَوَّلُ مَا سَأَلَ الْبَقَاءَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ فَقَالَ اللَّهُ قَدْ أَعْطَيْتُكَ قَالَ سَلِّطْنِي عَلَى وُلْدِ آدَمَ قَالَ قَدْ سَلَّطْتُكَ- قَالَ أَجْرِنِي مِنْهُمْ مَجْرَى الدَّمِ فِي الْعُرُوقِ قَالَ قَدْ أَجْرَيْتُكَ قَالَ وَلَا يَلِدُ لَهُمْ وَلَدٌ إِلَّا وَ يَلِدُ لِي اثْنَانِ قَالَ وَ أَرَاهُمْ وَ لَا يَرُونِي وَ أَنْصَوْرُ لَهُمْ فِي كُلِّ صُورَةٍ شِئْتَ فَقَالَ قَدْ أَعْطَيْتُكَ قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ قَدْ جَعَلْتُ لَكَ فِي صُدُورِهِمْ أَوْطَانًا قَالَ رَبِّ حَسْبِي؛ تفسیر قمی / ج ۱ / ص ۴۲)

بعد از اینکه خداوند خواسته‌های ابلیس را برآورده کرد، حضرت آدم (ع) به درگاه خداوند عرضه داشت: خداوند! با این قدرت‌هایی که به ابلیس عطا کردی، او بر من و فرزندان من مسلط خواهد شد. به من و فرزندانم نیز عنایتی بفرما. لذا خداوند خواسته‌های حضرت آدم (ع) را نیز به او عطا کرد. (لَمَّا أَعْطَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِبْلِيسَ مَا أَعْطَاهُ مِنَ الْقُوَّةِ قَالَ آدَمُ: يَا رَبِّ سَلَّطْتَ إِبْلِيسَ عَلَى وُلْدِي ...؛ تفسیر قمی / ج ۱ / ص ۴۲)

چرا خداوند این قدرت‌ها را به ابلیس عطا کرد تا ابناء بشر را وسوسه کند؟ برای اینکه اساساً خدا ما را برای امتحان کردن آفریده است و اینها نیز ابزاری هستند برای امتحان گرفتن از ما. و

الا خداوند می‌توانست کاری کند که همهٔ انسان‌ها بدون دردسر تسبیح‌گوی خدا شوند؛ مثل ملائکه. اما خدا در مورد انسان‌ها، بیش از نتیجه (خوب شدن ابناء بشر)، به فرآیند خوب شدن اهمیت می‌دهد.

نمی‌شود فلسفهٔ مقدرات ما امتحان باشد، اما فلسفهٔ دستورات الهی و احکام دینی امتحان نباشد / چند مثال ...

نمی‌شود فلسفهٔ خلقت انسان امتحان باشد، ولی فلسفهٔ مقدراتی که برای بشر تعیین کرده است امتحان نباشد. نمی‌شود فلسفهٔ خلقت بشر و مقدرات او، امتحان باشد ولی فلسفهٔ دستورات الهی و منظومهٔ احکام دینی امتحان نباشد.

به عنوان مثال، اینکه فرموده‌اند خانم‌ها در چند مورد باید حرف همسر خود را گوش کنند (البته نه به معنا که آقایان بر خانم‌ها ولایت مطلقه داشته باشند) برای چیست؟ این در واقع طراحی فضا برای امتحان است. هرچند این به خاطر تناسب‌های زن و مرد نیز هست، اما اساساً برای امتحان است. می‌پرسند: حالا اگر یک آقای، اشتباه کرد، چه می‌شود؟ پاسخ این است که این اشتباهات نیز جزئی از امتحان است و الا اگر این پیچیدگی‌ها نبود که امتحان نمی‌شد!

اینکه فرموده‌اند: بچه‌ها باید حرف پدر و مادر خود را گوش کنند، برای چیست؟ این هم طراحی فضا برای امتحان است. باز هم نباید بگویید: چون پدر و مادر برای یک نسل هستند و فرزندان

برای یک نسل دیگر هستند، این معمولاً موجب اختلاف می‌شود. چون خداوند هم این را می‌دانسته ولی این دستور را به خاطر امتحان ما صادر کرده است. حتی اگر پدر یا مادر کافر و ملحد باشند باید به آنها احترام بگذاری و حرف او را (به جز در مواردی که برخلاف دستورات خدا باشد) گوش کنی، مثل اوپس قرنی که به خاطر خواسته مادرش (که آن موقع ملحد بود) فقط یک روز در مدینه ماند و برگشت نتوانست رسول خدا (ص) را ببیند.

چرا حکومت‌های اولیاء خدا سرشار از مظلومیت است؟ / در حکومت دینی «امتحان» یک اصل مهم است

نمی‌شود دستگاه امتحان فقط برای یک بخش از زندگی انسان تعیین‌کننده باشد و برای بخش‌های دیگر تعیین‌کننده نباشد. نمی‌شود نظام دستورات دینی تحت تأثیر عامل امتحان باشد، ولی حکومت تحت تأثیر دستگاه امتحان نباشد. متأسفانه گاهی اوقات در مسائل اجتماعی وقتی مشکلی می‌بینیم، بلافاصله می‌خواهیم از نزدیک‌ترین راه مسأله را حل کنیم. گاهی نزدیک‌ترین راه گذاشتن قانون اضافی است. گاهی نزدیک‌ترین راه اعمال قدرت است. ولی اولیاء خدا این‌گونه عمل نمی‌کردند لذا حکومت‌های اولیاء خدا سرشار از مظلومیت است.

در حکومت دینی «امتحان» یک اصل مهم است. حکومت دینی حکومتی نیست که به دنبال نتیجه به هر قیمتی باشد، بلکه «امتحان» برایش خیلی اهمیت دارد، لذا به افراد مختلف فرصت می‌دهد و زیاد از قدرت حکومت برای کنترل کردن افراد استفاده

نمی‌کند لذا این فرصت دادن‌ها خیلی اوقات موجب می‌شود بعضی‌ها سوء استفاده کنند.

یک بار به رسول خدا(ص) خبر رسید که عده‌ای مواد مورد نیاز مردم را احتکار کرده‌اند، پیامبر(ص) دستور دادند کالاهای احتکار شده را به بازار برگردانند. یک نفر گفت: یا رسول الله(ص) برای این اجناس قیمت تعیین کنید. حضرت فرمود: من قیمت تعیین نمی‌کنم. بگذارید به صورت طبیعی این قیمت تعیین شود؛ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع أَنَّهُ قَالَ: رَفَعَ الْحَدِيثَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ مَرَّ بِالْمُحْتَكِرِينَ فَأَمَرَ بِحُكْرَتِهِمْ أَنْ تُخْرَجَ إِلَى بُطُونِ الْأَسْوَاقِ وَ حَيْثُ تَنْظُرُ الْأَبْصَارُ إِلَيْهَا فَقِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص لَوْ قَوْمَتْ عَلَيْهِمْ فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى عُرِفَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ أَنَا أَقْوَمُ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا السَّعْرُ إِلَى اللَّهِ يَرْفَعُهُ إِذَا شَاءَ وَيُخْفِضُهُ إِذَا شَاءَ» (تهذیب الاحکام/۱۶۱/۷) پیامبر(ص) اینجا قدرت داشتند که قیمت تعیین کنند اما حضرت از قدرت به هر شکلی استفاده نمی‌کردند.

چرا به برخی بیماران شفا داده می‌شود و به برخی شفا داده نمی‌شود؟ / بعضی‌ها فقط با بیماری اصلاح می‌شوند

پیامبر گرامی اسلام(ص) در شب معراج از خداوند سؤالاتی می‌پرسند و خداوند پاسخ می‌دهند. وقتی به موضوع مقدرات می‌رسند، خداوند می‌فرماید: برخی از بندگان من هستند که اصلاحشان نمی‌کند، مگر ثروت (یعنی مصلحتشان این است که پولدار باشند) و اگر فقیرش کنم هلاک می‌شوند، و برخی از بندگان من هستند که فقط با فقر اصلاح می‌شوند و اگر به آنها ثروت بدهم

هلاک می‌شوند، برخی از بندگان مصلحتشان در بیماری است، اگر به آنها صحت بدهم هلاک می‌شوند و اینها را فقط خودم می‌دانم و فقط کار خودم است؛ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يُضْلِحُهُ إِلَّا الْغَنَىٰ وَلَوْ صَرَفْتُهُ إِلَىٰ غَيْرِ ذَلِكَ لَهَلَكَ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يُضْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ وَلَوْ صَرَفْتُهُ إِلَىٰ غَيْرِ ذَلِكَ لَهَلَكَ» (کافی ۳۵۲/۲)

لذا بعضی‌ها خودشان یا فرزندشان بیماری لاعلاجی دارند که هر چه دعا و توسل می‌کنند، خدا به آنها شفا نمی‌دهد چون مصلحت آنها در داشتن آن بیماری است. و این مصلحت‌ها را دستگاه امتحان برای هر کسی تعیین می‌کند. البته بعضی‌ها نیز درخواست‌هایی از خداوند داشته‌اند و مثلاً بیماری‌هایی داشته‌اند که شفا گرفته‌اند، این هم بستگی به دستگاه امتحان دارد، این دستگاه خیلی پیچیده و قابل تأمل است.

امام باقر(ع) می‌فرماید: خداوند همه فرزندان حضرت آدم(ع) تا آخر(همه ابناء بشر) را به او نشان می‌دهد. حضرت آدم(ع): خدایا! چقدر تعداد این فرزندان من زیاد است! بعد پرسید: خدایا! چرا فرزندان من با هم فرق می‌کنند؟ این تفاوت‌ها به خاطر چیست؟ خداوند فرمود: من اینها را متفاوت خلق کرده‌ام تا آنها را در هر حالتی امتحان‌شان کنم (چون این تفاوت موجب امتحان می‌شود) آدم(ع) فرمود: اگر می‌شد اینها را بدون تفاوت می‌آفریدی بهتر نبود؛ چون این تفاوت‌ها مشکلات زیادی ایجاد خواهد کرد؟ خداوند به او توضیح می‌دهد: من این تفاوت‌ها را قرار داده‌ام تا شما را امتحان کنم و ببینم کدام‌یک بهتر عمل می‌کنید. اصلاً برای همین است که دنیا و آخرت و حیات و

مرگ و بهشت و جهنم را خلق کرده‌ام. یعنی همه دستگاه عالم برای همین امتحان گرفتن است. و من در تقدیر و تدبیر خودم این‌گونه اراده کرده‌ام. و این تفاوت‌ها را به علم نافذ خودم در بین ابناء تو ایجاد کرده‌ام؛ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَدَمَ انظُرْ مَا ذَا تَرَى قَالَ فَنظَرَ آدَمُ عِ إِلَى ذُرِّيَّتِهِ وَهُمْ ذُرِّيَّةٌ مَلَأُوا السَّمَاءَ قَالَ آدَمُ ع يَا رَبِّ مَا أَكْثَرَ ذُرِّيَّتِي... فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَذَلِكَ خَلَقْتُهُمْ لِأَبْلُوهُمْ فِي كُلِّ حَالَتِهِمْ... وَإِنَّمَا خَلَقْتُكَ وَ خَلَقْتُهُمْ لِأَبْلُوكَ وَأَبْلُوهُمْ أَتَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا فِي دَارِ الدُّنْيَا فِي حَيَاتِكُمْ وَقَبْلَ مَمَاتِكُمْ فَلِذَلِكَ خَلَقْتُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ وَ الْحَيَاةَ وَ الْمَوْتَ وَ الطَّاعَةَ وَ الْمَعْصِيَةَ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ كَذَلِكَ أَرَدْتُ فِي تَقْدِيرِي وَ تَدْبِيرِي وَ بَعْلَمِي النَّافِذِ فِيهِمْ خَالَفْتُ بَيْنَ صُورِهِمْ وَ أَجْسَامِهِمْ وَ أَلْوَانِهِمْ وَ أَعْمَارِهِمْ وَ أَرْزَاقِهِمْ وَ طَاعَتِهِمْ وَ مَعْصِيَتِهِمْ» (کافی ۹/۲)

صحنه‌ای بود که امام حسین (ع) تا لحظه آخر راضی نشد پیش بیاید اما دستگاه امتحان آن را پیش آورد

ابا عبدالله الحسین (ع) در کربلا تکلیف خود را انجام داد، البته دوست نداشت که بعضی از صحنه‌ها در کربلا پیش بیاید و تمام تلاش خود را انجام داد تا پیش نیاید ولی نشد! در بعضی از صحنه‌ها با اینکه دوست نداشت ولی راضی شد، مثلاً وقتی بچه‌های حضرت زینب (س) آمدند اجازه میدان بگیرند، حضرت بالاخره راضی شد. وقتی قاسم بن الحسن آمد اجازه بگیرد، آقا دوست نداشت ولی بالاخره راضی شد.

ولی یک صحنه‌ای بود که امام حسین (ع) تا لحظه آخر راضی

نشد ولی دستگاه امتحان بالاخره این صحنه را به وجود آورد و آن هم به میدان رفتن عبدالله بن الحسن (ع) بود. امام حسین (ع) مدام به زینب (س) می‌فرمود: مراقب این بچه باش، نمی‌خواهم او به میدان بیاید. حضرت به هیچ وجه راضی نبود، اما در آخرین لحظات که امام حسین (ع) در گودی قتلگاه بود، این بچه دستش را از دست عمه‌اش زینب (س) جدا کرد و دوان دوان به میدان آمد و خودش را روی سینه‌ی اباعبدالله الحسین (ع) انداخت و گفت: به خدا از عموی خودم جدا نمی‌شوم، نمی‌گذارم عموی مرا بکشید... (فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ احْبِسِيهِ يَا أُخْتِي فَأَبَى وَامْتَنَعَ عَلَيْهَا امْتِنَاعاً شَدِيداً وَقَالَ وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي...؛ ارشاد مفید/۲/۱۱۰)

جلسه ششم |

شرایط لازم برای امتحان

«نمی‌توان زیادی جلوی گناه را گرفت» یعنی نمی‌شود زمینه امتحان را از بین برد
در غرب آزادی برای بد بودن هست، ولی آزادی برای خوب بودن محدودیت دارد

برای اینکه امکان تولید ارزش افزوده برای انسان وجود داشته باشد علاوه بر شرایط درونی -تعارض علائق خوب و بد- باید شرایط بیرونی هم برای امتحان مهیا باشد. شرایط بیرونی اقتضاء می‌کند که هم امکان گناه کردن فراهم باشد و هم امکان ثواب و انجام کارهای خوب فراهم باشد. البته معنایش این نیست که در یک جامعه، هم باید مکانی برای عرق خوری باشد و هم مسجد! بلکه معنایش این است که اگر کسی در خانه‌اش (به

صورت پنهانی) عرق خوری کرد، نباید او را بگیرید و حتی نباید او را لو بدهید و رسوا کنید و حتی نباید غیبتش را کنید.

چرا خدا از ما امتحان می‌گیرد؟ / خدا موجودی آفریده که «کسب ارزش» کند نه اینکه از اول خوب باشد

اساساً چرا خداوند متعال از ما امتحان می‌گیرد؟ دلیل امتحانی که خداوند از ما می‌گیرد خیلی ساده و روشن است. ما «انسان» آفریده شده‌ایم و انسان موجودی است که بتواند ارزش افزوده تولید کند. برای اینکه یک کسی ارزش افزوده تولید کند چه اتفاقی باید بیفتد؟ انسان چه باید بکند تا ارزش افزوده تولید کند؟

بعضی‌ها تصور می‌کنند خداوند می‌خواسته موجوداتی بیافریند که موجودات خوب و مطیعی باشند! این تصور را ملائکه نیز داشتند به همین خاطر وقتی خدا می‌خواست آدم را بیافریند، گفتند: خدایا! اگر می‌خواهی موجود خوبی بیافرینی، حُب ما که هستیم! ما مدام داریم تو را تسبیح می‌کنیم! دیگر چرا این موجود (انسان) را می‌خواهی خلق کنی؟! «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره/۳۰)

ملائکه خود به خود و از همان ابتدا خوب بودند، ولی خدا می‌خواست موجودی بیافریند که «کسب ارزش» یا «تولید ارزش افزوده» کند؛ نه اینکه از همان اول خوب باشد، بلکه خوب بشود.

از امام صادق (ع) پرسیدند: «چرا خداوند بندگان را طوری خلق نکرده که همگی مطیع و موحد بشوند در حالی که خدا به این کار قادر بود؟ حضرت فرمود: اگر خدا اینها را مطیع خلق می‌کرد که ثواب و عقاب معنا نداشت اما خدا بندگان را طوری خلق کرد که خودشان کاری کنند که مستحق ثواب و عقاب بشوند؛ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَيْفَ لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ كُلَّهُمْ مُطِيعِينَ مُوَحَّدِينَ وَكَانَ عَلَى ذَلِكَ قَادِرًا قَالَ ع لَوْ خَلَقَهُمْ مُطِيعِينَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ ثَوَابٌ... لِيَكُونُوا هُمْ الَّذِينَ يُطِيعُونَ وَ يَعْضُونَ وَ يَسْتَوْجِبُونَ بِطَاعَتِهِمْ لَهُ الثَّوَابَ وَ بِمَعْصِيَتِهِمْ إِيَّاهُ الْعِقَابَ» (احتجاج طبرسی / ۲ / ۳۴۰)

انسان برای امتحان پس دادن و کسب ارزش دو نوع شرایط می‌خواهد: ۱. شرایط درونی ۲. شرایط بیرونی

انسان برای اینکه تبدیل شود به موجودی که تولید ارزش افزوده کرده و کسب ارزش کند باید یک سری شرایط درونی داشته باشد و یک سری شرایط بیرونی.

۱. شرایط درونی: انسان برای تولید ارزش افزوده باید دو نوع علاقه در وجودش باشد. علاقه به خوب شدن و علاقه به بد شدن. چون اگر فقط یک نوع علاقه در وجودش باشد، نمی‌تواند ارزش افزوده تولید کند و نمی‌شود او را امتحان کرد. باید هم به خوبی‌ها و ارزش‌ها علاقه داشته باشد، و هم به چیزهای کم و بد علاقه داشته باشد تا بتواند بین این دو علاقه تصمیم بگیرد. وقتی این شرایط درونی را داشته باشد، می‌تواند ایجاد ارزش افزوده کند.

اگر فقط یک علاقه (خوب یا بد) داشته باشی، دیگر اختیار برای معنا نخواهد داشت، چون قطعاً همان علاقه را دنبال می‌کنی. اگر دو علاقه داشته باشی که یکی از آنها قوی‌تر باشد و یکی ضعیف‌تر باشد، باز هم همیشه علاقه قوی‌تر را انتخاب می‌کنی یعنی باز هم امکان انتخاب نداری. اگر دو علاقه مساوی داشته باشی، هیچ‌وقت انتخاب نمی‌کنی و همیشه بر سر این دوراهی، حیران می‌مانی.

طراحی خدا برای ایجاد شرایط درونی امتحان: قرار دادن علایق قوی‌تر و پنهان در مقابل علایق ضعیف‌تر و آشکار

برای اینکه ما امکان انتخاب بین علایق خود را داشته باشیم و این انتخاب کاملاً معنادار باشد و منجر به تولید ارزش افزوده شود، خداوند یک طراحی بسیار زیبا و حکیمانه انجام داده است؛ یک علاقه را قوی‌تر قرار داده و یک علاقه را ضعیف‌تر. اما علاقه قوی‌تر و بهتر را پنهان کرده است و علاقه ضعیف‌تر و کم‌ارزش‌تر را آشکار کرده است و یک تعادل عجیبی بین این دو ایجاد کرده است تا بتوانی بین این دو انتخاب کنی. به این ترتیب، انتخاب تو همیشه سریک دوراهی است؛ یکی به سمت علاقه‌های قوی‌تر ولی پنهان‌تر، و یکی به سمت علاقه‌های ضعیف‌تر ولی آشکارتر. شما وقتی علاقه‌های قوی‌تر، الهی‌تر و ارزشمندتر خود را ارضاء می‌کنید واقعاً بیشتر لذت می‌برید. وقتی علاقه فطری خود را پاسخ می‌دهید، بیشتر لذت می‌برید. ولی نکته اینجاست که این علاقه‌های قوی، پنهان‌تر هستند. اگر آشکار بودند، از همان اول

مثل فرشتگان به سراغ همین علاقه‌های خوب می‌رفتید و اصلاً سراغ علاقه‌های بد نمی‌رفتید.

در مقابل علاقه‌های «قوی و پنهان»، علاقه‌های «ضعیف‌تر و کم‌ارزش‌تر» قرار دارند ولی این علاقه‌ها آشکارتر و تجربه‌شده‌تر هستند. یعنی این علاقه‌ها را اول تجربه می‌کنی، بعد دلِ تو را می‌برد. علاقه‌های دنیوی و شهوات ضعیف‌تر هستند ولی ظاهرتر هستند و چون ظاهرتر هستند، قوی‌تر به نظر می‌آیند. ولی آن علاقه‌های عمیقِ خوب، قوی‌تر اما پنهان‌تر هستند. خداوند با این طرحی که در درون ما ریخته است، امکان امتحان و امکان انتخاب ارزشمند را پدید آورده است.

بدون پا گذاشتن روی علاقه‌های سطحی، نمی‌شود دینداری کرد

شما هر موقع بخواهی یک عمل ارزشمند انجام دهی باید پا روی یکی از علاقه‌های سطحی ولی آشکار خودت بگذاری. لذا امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «هر طاعتی با سختی و کراهت همراه است و هر گناهی با شهوت همراه است؛ مَا مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ شَيْءٍ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرْهِهِ وَمَا مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ شَيْءٍ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَةِ» (نهج البلاغه / خطبه ۱۷۶) پس سعی نکن دین را یک جوروی با هوای نفس خودت تطبیق دهی و این‌طوری دینداری کنی. اگر هم کسی خواست دین را تبلیغ کند، نباید برای جذب مردم به دینداری سخن غیرواقع بگوید، بلکه باید حقیقت را بگوید و حقیقت این است که اگر می‌خواهی دین داشته باشی باید روی

علاقه‌های سطحی خودت پا بگذاری. نمی‌شود که دینداری کنی و روی علاقه‌های سطحی‌ات پا نگذاری. اصلاً انسان همین طوری ارزش پیدا می‌کند.

جالب اینجاست که کلمات «فتنه»، «امتحان» و «ابتلاء» همگی کلماتی هستند که از الفاظ دردناک استخراج شده‌اند. اصل بلا در لغت عرب این بوده است که یک شتری با زجر کشته شود یا بمیرد. اصل کلمه «امتحان» نیز وقتی است که یک آهن در کوره گذاخته می‌شود، به رنج و محنتی که به این آهن می‌دهند، امتحان گفته می‌شود. چون ذات امتحان همین است. اصلاً از ما امتحان می‌گیرند تا ببینند آیا ارزش افزوده پیدا می‌کنی یا نه؟!

یقیناً در هر امتحانی که از ما می‌گیرند و در هر انتخاب خوبی باید روی علاقه‌ای پا بگذاریم و البته این کار سخت و رنج‌آور است. فرآیند عبور از علاقه‌های سطحی و رسیدن به علاقه‌های عمیق و پنهان، تنها راه تولید ارزش افزوده برای انسان است و البته این فرآیند همراه با زجر و سختی خواهد بود. لذا خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق / ۶)

رسول خدا(ص) در حدیث معراج، در خصوص اهل آخرت می‌فرماید: «مردم یک بار می‌میرند ولی آنها بر اثر مبارزه با نفسهایشان و مخالفت با خواهشهایشان و ستیز با شیطانی که در رگ و ریشه شان جریان دارد، روزی هفتاد بار می‌میرند؛ يَمُوتُ النَّاسُ مَرَّةً ، و يَمُوتُ أَحَدُهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ مَجَاهَدَةِ أَنْفُسِهِمْ وَ مَخَالَفَةِ هَوَاهُمْ وَ الشَّيْطَانِ الَّذِي يَجْرِي فِي

عُرُوقِهِمْ» (میزان الحکمه / ۲۹۱۶)

مدرسه از ۷ تا ۱۴ سالگی باید محل تمرینِ «پا روی نفس گذاشتن» باشد نه محل دانش‌آموزسالاری و جمع‌آوری محفوظات/بچه‌های خود را راحت طلب و لذت طلب بار می‌آوریم و بعد انتظار داریم دیندار بشوند!

زمان آموزش و تمرین کردن برای جاافتادن این معنا در آموزش و پرورش از ۷ تا ۱۴ سالگی است اما تا جایی که بنده خبر دارم اصلاً خبری از آموزش این معنا در مدارس نیست. مدرسه برای سن ۷ تا ۱۴ سالگی باید محل تمرین پا روی نفس گذاشتن باشد نه محل جمع‌آوری محفوظات و نه محل دانش‌آموز سالاری، و نه محل لوس بارآوردن فرزندان‌ی که بعضاً در خانه هم سالار هستند و پدر و مادر بردهٔ آنها هستند!

در روش تربیتی اهل بیت (ع)، پدر و مادر از ۷ تا ۱۴ سالگی باید ارباب باشند و این بچه است که باید مثل عبد و سرباز، مطیع پدر و مادر باشد. چون ۷ تا ۱۴ سال دوران ادب است و محیط خانه و مدرسه باید طوری باشد که فرزند این معنا را تمرین و تجربه کند و البته آمادگی اش را هم از نظر فطری دارد. این طرحی است که ائمه هدی (ع) برای شیوهٔ تربیت فرزند در سنین مختلف قرار داده‌اند. (قال النبی ص: **الْوَلَدُ سَبْدٌ سَبَعُ سِنِينَ وَ عَبْدٌ سَبَعُ سِنِينَ وَ وَزِيرٌ سَبَعُ سِنِينَ فَإِنْ رَضِيَتْ خَلَائِقُهُ لِإِحْدَى وَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ إِلَّا ضُرِبَ عَلَى جَنْبَيْهِ فَقَدْ أَعْذَرْتَ إِلَى اللَّهِ؛** وسائل الشیعة / ۲۱ / ۴۷۶ - **قَالَ الصَّادِقُ ع: دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يُؤَدَّبُ سَبْعَ سِنِينَ**

وَأَلْزَمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ فَإِنْ أَفْلَحَ وَإِلَّا فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا خَيْرَ فِيهِ؛
 من لایحضره الفقیه / ۳ / ۴۹۲)

نه فقط در مدرسه، بلکه در خانواده هم همینطور است؛ از ۷ سالگی باید دوره ادب فرزند شروع شود. از همین سن، بچه باید به سختی‌هایی بیفتد. ولی متأسفانه این مسأله جانیفتاده و خیلی‌ها اصل را بر آسایش و راحتی فرزندان گذاشته‌اند و نمی‌گذارند بچه دست به سیاه و سفید بزند. یعنی خواه ناخواه باعث می‌شوند بچه‌ها راحت طلب بار بیایند؛ بعد می‌گویند «نمی‌دانیم چرا بچه‌های ما خراب می‌شوند؟!» باید ببینیم از ۷ تا ۱۴ سال بچه‌ها را چگونه بار آورده‌ایم؟

چرا باید اینطور باشیم که «لذت‌بری» را یک لحظه هم از نظر دور نکنیم؟! به عنوان مثال، اگر امروز در جامعه ما غذاهای حاضری یا «فست فود» زیاد مصرف می‌شود به خاطر این است که فرهنگ جامعه و آموزش و پرورش ما ضعیف است، چون علت غالب استفاده از این نوع غذاها، مزه آنهاست؛ مگر ما باید غذا را صرفاً به خاطر مزه‌اش انتخاب کنیم و بخوریم؟! ما بچه‌های خود را راحت طلب، لذت طلب و «فست فودی» بار می‌آوریم و بعد انتظار داریم این بچه‌ها خیلی دیندار هم بشوند! (البته بسیاری از اوقات فطرت و محبت به اولیاء خدا مانع سقوط می‌شود، اما این هم تابع قواعدی است)

خداوند می‌فرماید: «ما انسان را در رنج آفریده‌ایم؛ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (بلد / ۴) آن وقت ما همه‌اش دنبال جذابیت‌ها،

سرگرمی‌ها و خوشی‌ها هستیم و انتظار داریم که همیشه در لذت و راحتی و آسایش غوطه‌ور باشیم. جالب این جاست که به این آرزوهای خودمان هم نمی‌رسیم و همه‌اش زمین می‌خوریم ولی این آرزوها و خیالات را رها نمی‌کنیم. لذا امروزه می‌بینید که بعضی‌ها کلاس‌های موفقیت می‌گذارند و پول هم از ما می‌گیرند تا به ما یاد بدهند چگونه به آرزوهای خودمان برسیم! در حالی که امیرالمؤمنین (ع) در اولین خطابش به جوان می‌فرماید: «به جوانی دارم نامه می‌نویسم که به آرزوهایش نخواهد رسید؛ اَلِی الْمَوْلُودِ الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يُدْرِكُ» (نهج البلاغه/ نامه ۳۱) پس کسانی که می‌گویند: «تو می‌توانی عالم را تغییر دهی و به همه آرزوهایت برسی» علناً دارند دروغ می‌گویند.

ابتدا باید علایق بد و کم را فدای علایق خوب کنیم / در مراحل بعد باید علایق خوب را فدای علایق خوب‌تر کنیم

ما برای امتحان پس دادن باید یک‌سری شرایط درونی داشته باشیم. این شرایط درونی هم این‌طور طراحی شده است که دو نوع علاقه معارض داشته باشیم؛ برخی علاقه‌ها آشکار و ظاهر شده و سهل الوصول هستند و برخی نیز قوی‌تر و لذت‌بخش‌تر اما پنهان‌تر هستند. البته این لذت، لذت معنوی است و نه مادی، لذا خیلی بیشتر و عمیق‌تر است. این طراحی خداوند فرآیند امتحان را ممکن می‌سازد. چون باید شرایط امتحان گرفتن فراهم باشد تا خدا امتحان بگیرد.

نه تنها در مقابل علاقه‌های خوب و ارزشمند، باید علاقه‌های

بد و کم‌ارزش را زیر پا بگذاریم بلکه در مراحل بعدی، در مقابل علاقه‌های خوب‌تر باید علاقه‌های خوب را هم زیر پا بگذاریم و این مخالفت با هوای نفس تا آخرین لحظه زندگی ادامه دارد. (قِيلَ لِلصَّادِقِ ع أَيْنَ طَرِيقِ الرَّاحَةِ؟ فَقَالَ ع: فِي خِلَافِ الْهَوَى. قِيلَ: فَمَتَى يَجِدُ عَبْدُ الرَّاحَةِ؟ فَقَالَ ع: عِنْدَ أَوَّلِ يَوْمٍ يَصِيرُ فِي الْجَنَّةِ؛ تحف العقول / ۳۷۰) لذا اگر کسی آدم خوبی شد، نوبت این می‌شود که همان علاقه‌های خوب را به خاطر یک علاقه برتر دیگر قربانی کنید. متأسفانه بسیاری از بچه‌مذهبی‌ها همین‌جا گیر می‌کنند. ابلیس هم که اهل عبادت بود همین‌جا گیر کرد. ابلیس که نمی‌خواست عرق خوری کند! فقط به خدا گفت: مرا از سجده بر آدم معاف کن تا به جای سجده بر آدم سال‌ها برایت عبادت کنم و نماز بخوانم (قَالَ الصَّادِقُ ع: ... فَقَالَ إِبْلِيسُ يَا رَبِّ أَعْفِنِي مِنَ السُّجُودِ لِأَدَمَ وَ أَنَا أَعْبُدُكَ عِبَادَةً لَمْ يَعْبُدْهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ؛ تفسیر قمی / ۴۲/۱)

مبارزه با نفس برای شخصی مثل حضرت ابراهیم(ع) زیر پا گذاشتن علاقه‌های بد نبود، بلکه علاقه خوبی مثل محبت به فرزندش اسماعیل(ع) را به خاطر محبت خدا باید زیر پا می‌گذاشت. امیرالمؤمنین(ع) عشقش به امانت‌داری و محافظت از فاطمه زهرا(س) بود اما صحنه به جایی رسید که به خاطر خدا -آن علاقه برتر- دست به شمشیر نبرد تا از فاطمه زهرا(س) دفاع کند و این برای علی(ع) خیلی سخت بود و حضرت این زجر را با خودش تا آخر عمر برد.

شرایط بیرونی امتحان اقتضاء می‌کند هم امکان گناه باشد و هم امکان ثواب / چرا اسلام به گنهکاران فرصت و مهلت می‌دهد؟

۲- شرایط بیرونی: برای اینکه امکان تولید ارزش افزوده برای انسان وجود داشته باشد علاوه بر شرایط درونی (تعارض علاقه‌های خوب و بد) باید شرایط بیرونی هم برای امتحان مهیا باشد. شرایط بیرونی باید به‌گونه‌ای باشد که هم امکان گناه کردن فراهم باشد و هم امکان ثواب و انجام کارهای خوب فراهم باشد. البته معنایش این نیست که در یک جامعه، هم باید مکانی برای عرق خوری باشد و هم مسجد! بلکه معنایش این است که اگر کسی در خانه‌اش (به صورت پنهانی) عرق خوری کرد، نباید او را بگیرید و حتی نباید او را لو بدهید و رسوا کنید و حتی نباید غیبتش را کنید. حتی بر اساس روایت اگر این گناه را دیروز انجام داده بود، و شما فردا او را دیدید باید بنا را بر این بگذارید که او همان دیشب توبه کرده است، یعنی نباید به دید یک گنهکار به او نگاه کنید. البته طبیعی است که این نگاه و این نحوه برخورد با گنهکاران، به آنها فرصت و مهلت می‌دهد که باز هم گناه کنند و این شیوه، گنهکاران را پُررو بار می‌آورد. و به خاطر رعایت همین شیوه است که ۱۲۴ هزار پیامبر الهی، در ظاهر موفق نشدند. چون اگر خدا می‌خواست انسان‌ها با نوعی جبر و بدون شرایط انتخاب خوب شوند، اساساً انسان را خلق نمی‌کرد.

در اینکه امکان گناه کردن باید وجود داشته باشد تردیدی نیست منتها معنایش این نیست که ما فضا را طوری خراب کنیم که

دیگر امکان ثواب کردن وجود نداشته باشد و یا فضای به گونه‌ای شود که عملاً انسان‌ها به سمت گناه سوق داده شوند.

ما طرفدار حفظ صحنهٔ امتحان هستیم/ تمسخر مقدسات یعنی به هم زدن صحنهٔ امتحان / نمی‌شود زمینهٔ گناه را به صورت کامل از بین برد/ درغرب آزادی برای بد بودن هست، ولی آزادی برای خوب بودن محدودیت دارد

همین‌جا مفهومی مطرح می‌شود که غربی‌ها خیلی به خاطرش سینه چاک کرده و مدعی‌اش هستند، و آن «آزادی» است (جالب این‌جاست که شما اصلاً در قرآن کریم این مفهوم را نمی‌بینید) ولی ما مفهومی به نام «فرصت امتحان و انتخاب» را داریم؛ یعنی هیچ‌گاه نمی‌شود زمینهٔ گناه را به صورت کامل در محیط بیرونی از بین برد. البته بحث «آزادی» (به مفهوم لیبرالیسم) با مفهوم «فرصت امتحان» متفاوت است. آزادی‌ای که آنها می‌گویند در اصل به این معناست که جو جامعه و محیط بیرونی را طوری خراب می‌کنند که دیگر کسی جرات نکند به سمت ثواب برود. مثلاً اینکه هر کسی سمت مسجد رفت، تحقیر و تمسخر شود.

درغرب آزادی برای بد بودن هست و حتی بد بودن تحمیل می‌شود، ولی آزادی برای خوب بودن نیست و خوب بودن محدودیت دارد.

اتفاقی که دارد درغرب می‌افتد، این نیست که هم زمینهٔ گناه را آماده می‌کنند و هم زمینهٔ ثواب را آماده می‌کنند؛ بلکه آنها طوری

پررنگ زمینه گناه را آماده می‌کنند که امکان کار خوب و ثواب محدود شود یا از بین برود. یک نمونه‌اش تمسخر خوب‌ها و مقدسات و پیامبران در غرب به اسم آزادی بیان و آزادی اظهار نظر است.

برخورد رسول خدا(ص) با تمسخر مقدسات در این زمینه خیلی درس آموز است. پیامبر اکرم(ص) که در عمل نشان داده بودند فرصت امتحان و گناه را از بین نمی‌برند و در جریان فتح مکه همه را بخشید و حتی قاتل حمزه سیدالشهداء را هم بخشید اما همین پیامبر(ص) که این قدر بزرگوارانه برخورد می‌کرد، فرمود آن دو سه نفری که با شعرهای خودشان پیغمبر را هجو و مسخره می‌کردند باید کشته شوند حتی اگر به پرده خانه کعبه آویختند و پناه بردند. (کان رسول الله ص قد عهد الی امرائه من المسلمین حین امرهم ان یدخلوا مکه الا یقتلوا أحدا الا من قاتلهم الا انه قد عهد فی نفر سماهم امر بقتلهم و ان وجدوا تحت استار الکعبه منهم ... وکانتا تغنیان بهجاء رسول الله ص فامر بقتلها معه؛ تاریخ الطبری / ۳/ ۵۸)

چرا پیامبر(ص) دستور داد کسانی که در اشعار خودشان حضرت را مسخره کرده بودند باید اعدام شوند؟ چون اینها صحنه امتحان را به هم می‌زنند. تمسخر مقدسات یعنی به هم زدن صحنه امتحان.

ما طرفدار حفظ صحنه امتحان هستیم و برای حفظ صحنه امتحان باید فرصت و زمینه گناه در حدی که شارع تعیین کرده

و احکام اسلام حدود آن را بیان کرده است، وجود داشته باشد.

بیش از حدی که شرع تعیین کرده، نباید جلوی زمينه گناه گرفته شود / گاهی حقوق دانان با وضع قوانین اضافه، می‌خواهند زمينه گناه، ظلم و بی‌نظمی را کلاً از بین ببرند

اولاً: زمينه گناه، زمينه ثواب هم هست، ولی این به معنای آن نیست که آن قدر زمينه گناه باز باشد که زمينه ثواب هم از بین برود.

ثانیاً: بیش از حدی که شرع تعیین کرده، نباید جلوی زمينه گناه گرفته شود و نباید بیش از حد کنترل کرد. یکی از اصحاب امام صادق (ع) نقل می‌کند که به حضرت عرض کردم: غلامم را در انجام برخی از محرمات می‌زنم. حضرت پرسیدند: چه اندازه وی را می‌زنی؟ گفتم: گاه صد تا. حضرت با تعجب فرمودند: صدتا! صدتا! از خدا بترس. گفتم: فدایت شوم! چه اندازه شایسته است؟ حضرت فرمود: یکی. گفتم: به خدا سوگند! اگر بداند که من تنها یک ضربه به او می‌زنم، حرف گوش نمی‌دهد، سپس حضرت پس از توضیحات او، تا ۵ تا را اجازه فرمودند، اما پس از آن غضب کردند و فرمودند: اگر تو خود حدّ جرم وی را می‌شناسی، حدّ را درباره وی جاری کن و از حدود الهی تجاوز مکن. (قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ رَبِّمَا صَرَبْتُ الْعُلَامَ فِي بَعْضِ مَا يَحْرُمُ... کافی ۲۶۷/۷) یعنی حضرت اجازه کنترل بیش از حد را ندادند.

این تذکر دوم را حقوق دانان محترم باید مدنظر قرار دهند.

چون گاهی اوقات حقوق دانان می‌خواهند کلاً زمینه گناه و ظلم و بی‌نظمی را از بین ببرند لذا قوانین و مقررات اضافی تنظیم می‌کنند، در حالی که اسلام این کار را نکرده است. همیشه باید توجه داشته باشیم که اسلام دین کاملی است و در روح حاکم بر قوانین هیچ‌گونه نقصی ندارد، که ما بخواهیم آن نقص را جبران کنیم.

اتفاقاً در این نکته دوم (وضع قوانین اضافه برای کنترل رفتار انسان‌ها)، غربی‌ها خیلی مشکل دارند. مثلاً می‌گویند: ما برای اینکه جلوی ظلم کردن مرد به زن را بگیریم، قانون می‌گذاریم که اگر مردی خواست زنش را طلاق دهد، باید نصف دارایی‌هایش را به زنش بدهد! آیا با این قانون جلوی ظلم مرد به زن گرفته شد؟ نه، اتفاقاً این قانون باعث می‌شود مردها دیگر ازدواج نکنند و در کنارش زمینه ظلم‌های دیگری فراهم شود. اگر هم ازدواج کنند آمار طلاق در آن جامعه بالا می‌رود؛ چون یک خانمی که می‌تواند با طلاق گرفتن این همه پول به جیب بزند، چرا این کار را نکند؟! یعنی قانون‌گذاران غربی به اسم عدالت و جلوگیری از ظلم مرد به زن، سیستم را کلاً به هم زده‌اند و به بیراهه رفته‌اند.

«نمی‌توان زیادی جلوی گناه را گرفت» یعنی نمی‌شود زمینه امتحان را از بین برد / حکومت فقط تا حدی می‌تواند جلوی گناه کاری را بگیرد

«نمی‌توان زیادی جلوی گناه را گرفت» یعنی نمی‌شود زمینه امتحان را از بین برد. زمینه امتحان باید فراهم باشد و این یعنی

«تا حدی» باید زمینه گناه فراهم باشد و به تعبیر دیگر نباید جلوی زمینه گناه به طور مطلق گرفته شود. البته ما در عمل هم نمی‌توانیم جلوی زمینه گناه را به طور مطلق بگیریم و اگر هم بخواهیم یک جاهایی با قوانین و مقررات خودمان جلوی زمینه گناه را بگیریم، در اصل کار را خراب‌تر می‌کنیم چون با این کار صحنه امتحان را به هم می‌ریزیم. مثل قوانین ازدواج و طلاق در کشورهای غربی که مثلاً خواسته‌اند جلوی ظلم به زن را با قوانین حقوقی بگیرند ولی در نهایت می‌بینیم که وضعیت بدتر شده است.

بهترین صحنه امتحان صحنه‌ای است که در آن احکام اسلامی رعایت شود. مثلاً در احکام اسلامی برای اثبات فلان گناه، چهار شاهد می‌خواهیم تا جرم ثابت شود، ولی اگر سه تا شاهد بیایند و تعداد شاهدها به چهار نرسد، هر سه شاهد باید شلاق بخورند. این طراحی دین است که باعث می‌شود در نهایت امکان گناه و ثواب به صورت بسیار زیبا فراهم شود.

دین نمی‌گوید برای فرزند خودتان امکان گناه را فراهم کنید، ولی امکان بعضی از گناه‌ها را نمی‌توانید از بین ببرید و برخی از ثواب‌ها را هم نباید به فرزندتان تحمیل کنید.

دین هرگز نمی‌گوید که بهتر است شما خودتان را در صحنه گناه قرار دهید. این مسأله دو بعد فردی و اجتماعی دارد: در بعد فردی باید بین خودت و گناه دیوار بکشی و خودت را در معرض گناه قرار ندهی. و در بعد اجتماعی نیز حکومت فقط تا

حدّی می‌تواند جلوی گنهکاری را بگیرد. البته این حدّ و مرز خیلی دقیق و پیچیده است و اینجاست که احکام دینی خیلی نجات‌بخش می‌شوند.

در غرب به اسم آزادی و حقّ انتخاب، آن قدر صحنه گناه را افزایش می‌دهند (مثل تمسخر مقدسات) که باعث می‌شوند فضا برای انتخاب خوب از بین برود. از سوی دیگر، با وضع قوانین و مقررات اضافه، صحنه امتحان را از بین می‌برند و مخدوش می‌کنند.

به عنوان مثال در غرب به اسم دفاع از حقوق زن، آن قدر فضا را برای امکان ظلم کردن مردها تنگ می‌کنند که وضعیت خراب‌تر می‌شود و مردها از جهت دیگری بیشتر به زن‌ها ظلم می‌کنند. مطمئن باشید این قوانین حقوقی که در غرب حاکم است، طراحی‌اش نتیجه رشد علم حقوق نیست، بلکه این قوانین را صهیونیست‌های جنایتکار طراحی کرده‌اند و در جوامع غربی به تصویب رسانده‌اند تا بتوانند با این نظام حقوقی، جوامع را فاسد کنند. این قوانین نتیجه مباحث علمی و انسانی نیست، بلکه ثمرات مباحث امنیتی و سیاسی است. چون صهیونیست‌ها می‌دانند چگونه می‌توان با طراحی قوانین، جامعه را فاسد کنند و امروز این کار را در غرب انجام داده‌اند و حالا دارند ما را به سلب آزادی و حقوق بشر متهم می‌کنند! خودشان با قوانین خود حقوق بشر را سلب می‌کنند، بعد ما را -که در بعضی زمینه‌ها قانون کمتر داریم-، متهم به سلب حقوق بشر می‌کنند.

نباید با وضع قوانین اضافی، صحنه امتحان را به هم زد! / نباید جلوی هر ظلمی را با «قانون» گرفت، اخلاق هم سهمی دارد

شما نمی‌توانید با وضع قوانین اضافی (بیش از آنچه در احکام اسلام آمده) صحنه امتحان را به هم بزنید و جلوی ظلم بعضی‌ها به بعضی دیگر را بگیرید، و اگر بخواهید برای از بین بردن یک ظلم، قانون اضافه بگذارید شاید جلوی آن ظلم گرفته شود ولی ده تا ظلم بدتر در کنارش اتفاق خواهد افتاد. نباید جلوی هر ظلمی را با قانون گرفت.

البته هر ظلمی نهایتاً در نقطه نهایی، دادگاه دارد اما بحث ما پیشگیری از ظلم و جرم است. شما نمی‌توانید برای پیشگیری از هر نوع ظلمی با قانون حقوقی دخالت کنید، بلکه برخی از ظلم‌ها را باید واگذار کنید به اخلاق و اگر اخلاق درستش نکرد، دادگاه هست. ولی متأسفانه ما گاهی می‌خواهیم از همان اول با وضع قوانین اضافه یک‌سری پیشگیری‌هایی انجام دهیم و باعث می‌شویم صحنه امتحان به هم بخورد. که این اتفاق در جوامع غربی خیلی بیشتر رخ داده است.

خداوند در سوره هود به پیامبر (ص) می‌فرماید: «فَأَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ وَ لَا تَطْغَوْا؛ همان‌طور که به تو امر شده، استقامت کن و هر کس با تو سوی خدا آمده هم همین‌طور؛ و طغیان نکنید» (هود/۱۱۲) این آیه‌ای است که پیامبر اکرم (ص) به خاطرش فرمود: «این آیه مرا پیر کرد؛ شیبتنی

هود فقیل له فی ذلک فقال قوله فاستقم كما أمرت» (شرح ابن ابی الحدید/ ۱۱/ ۲۱۳) علامه طباطبایی در تفسیر این آیه و آیه بعدش می‌فرماید: نباید در ادارهٔ جامعه سنت‌ها و قوانین اضافه وجود داشته باشد.

پس می‌شود با قانون اضافی علیه حدود الهی طغیان کرد! اما چرا وضع قانون الهی این قدر بد است؟ چون این کار به نوعی صحنهٔ امتحان را به هم می‌زند.

خدا برای امتحان گرفتن، کمی کار را سخت می‌کند تا انتخاب ما ارزش پیدا کند

چون اصل بر امتحان گرفتن است و خدا می‌خواهد از ما امتحان بگیرد، لذا یک مقدار کار را سخت می‌کند تا انتخاب ما ارزش پیدا کند.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: اگر خدا می‌خواست حضرت آدم را طوری بیافریند که نور او چشم‌ها را خیره کند و عقل‌ها را در حیرت بگذارد و عطری داشته باشد که نفس‌ها بگیرد و مدهوش کند این کار را می‌کرد و اگر این کار را کرده بود همه به او تواضع می‌کردند و دیگر ملائکه به این خلقت خدا اعتراض نمی‌کردند که چرا این آدم را آفریدی و ولی خدا از خلق خودش امتحان می‌گیرد به واسطهٔ چیزی که مردم از اصلش خبر ندارند؛ وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطِفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ وَيَبْهَرُ الْعُقُولَ رِوَاؤُهُ وَ طِيبٌ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ لَفَعَلَ وَلَوْ فَعَلَ لَطَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً وَ لَخَفَّتِ الْبُلُوى فِيهِ

عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَنْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ
أَصْلَهُ» (نهج البلاغه / خطبه ۱۹۲)

آیا خدا وقتی می‌خواهد از اولیاء خودش امتحان بگیرد، از آنها آسان‌تر امتحان می‌گیرد؟

آیا خدا وقتی می‌خواهد از اولیاء خودش امتحان بگیرد، از آنها آسان‌تر امتحان می‌گیرد؟ نه، اتفاقاً سخت‌تر امتحان می‌گیرد. مثلاً خداوند به امام حسین (ع) یک قلب رئوف و حساس داده است که نسبت به همهٔ ایتام دلسوز است حالا اگر این یتیم، فرزند برادرش باشد معلوم است امام حسین (ع) چه محبتی به او خواهد داشت. لذا وقتی قاسم بن الحسن آمد و از حضرت اجازهٔ میدان خواست، سخت‌ترین امتحان‌ها برای اباعبدالله (ع) بود. ممکن است در نظر برخی آدم‌های خودخواه این امتحان زیاد سخت به نظر نرسد، اما این لحظه برای امام حسین (ع) که سرشار از محبت و رأفت است، خیلی سخت بود، کسی نمی‌تواند بفهمد وقتی قاسم آمد تا اجازهٔ میدان بگیرد، به اباعبدالله (ع) چه گذشت به حدی که قاسم را در آغوش گرفت و آن قدر گریه کرد تا غش کرد و روی زمین افتاد (فلما نظر الحسين إليه قد برز اعتنقه و جعلاً یبکیان حتی غشی علیهما؛ بحار الانوار / ج ۴۵ / ص ۳۴)

جلسه هفتم |

روآمدن خوبی‌ها و بدی‌ها در امتحان

خدا اجازه نداده سخن درست را طوری بیان کنیم که قدرت انتخاب از مردم گرفته شود

یک دستگاه تربیتی درست، هم مالک اشتر درست می‌کند، و هم ممکن است از آن شمربیرون بیاید

گاهی امتحان «ما فی الضمیر» انسان را ظاهر می‌کند تا تقویت شود

اسلام به ما اجازه نمی‌دهد همان طوری که غربی‌ها با تبلیغات سنگین خودشان آدم‌ها را به نفع ابلیس و به نفع بی‌دینی مسخ می‌کنند ما هم با تبلیغات دینی بسیار سنگین، مردم را مسخ کرده و به سمت دینداری ببریم، چون در اینجا اصلاً مسخ کردن غلط است. اگر بشود حقیقت را طوری به مردم نشان داد که همه مات و مبهوت شوند و بپذیرند، ما نباید این کار را انجام دهیم،

چون باید مردم امتحان شوند و الا خدا خودش همه را هدایت می‌کرد. بنابراین ما اجازه تبلیغات دینی مسحور کننده‌ای که مردم را سحر کرده و تسلیم خدا کند، نداریم.

دین تلخی ندارد؛ این ذات زندگی دنیاست که تلخی‌هایی در آن هست / مقدرات الهی، هم تلخی دارند هم شیرینی ولی اصل بر تلخی است

ممکن است در بحث امتحان به ظاهر تلخی‌هایی دیده شود که البته این تلخی‌ها ناشی از واقعیت حیات دنیا است. چون بالاخره در دنیا واقعیت‌های تلخی وجود دارد که اتفاقاً دین می‌آید و تا حدی انسان را از این تلخی‌ها نجات می‌دهد اما متأسفانه خیلی‌ها بنا ندارند این تلخی‌ها را صریحاً به زبان جاری کنند. نباید از سخن گفتن درباره تلخی واقعیت‌های عینی که در دنیا ما را احاطه کرده‌اند پرهیز کنیم تا مبادا کسی از دین زده شود. چون واقعیت این است که خود دین تلخی ندارد بلکه این ذات حیات دنیاست که در آن تلخی‌هایی وجود دارد و خداوند متعال بر این تلخی‌ها تصریح فرموده است: «ما انسان را در رنج آفریده‌ایم؛ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (بلد/ ۴)

اگر به قرآن کریم نگاه کنید، می‌بینید که اصل در حیات بشر بر همین تلخی‌هاست. مقدرات الهی، هم تلخی دارند هم شیرینی؛ اما اصل بر تلخی است. امتحان هم چیزی از همین قبیل است. امتحان‌های الهی نیز دو وجه دارند، خداوند گاهی با نعمت دادن، ما را امتحان می‌کند و گاهی با نعمت دادن امتحان می‌کند.

خداوند می‌فرماید «همراه سختی و دشواری، آسانی هم هست؛ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (انشریح/۵) در آیه بعدی دوباره تأکید می‌فرماید: «با سختی، آسودگی هم هست؛ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (انشریح/۶) انگار اصل بر سختی است و بعد در کنار این سختی، آسودگی هم هست. عبارت‌های قرآن کریم در این باره بسیار روشن هستند و ما باید خیلی واضح صحبت کنیم. نباید فکر کنیم که قرآن کریم کلمات تلخی دارد که ما برای جذب مردم به دین نباید آنها را با مردم در میان بگذاریم و نباید از آن تلخی‌ها حرف بزنیم.

امیرالمؤمنین (ع) در آغاز نامه ۳۱ نهج البلاغه جوانش را مورد خطاب قرار می‌دهند و واقعیت‌ها و سختی‌های زندگی را صراحتاً بیان می‌فرماید (این نامه در واقع اولین سند مکتوب آموزشی و تربیتی ما است که امیرالمؤمنین (ع) شخصاً وقت گذاشته‌اند و آن را برای نسل‌های بعدی نوشته‌اند. این در واقع سند انتقال دین به جوانان است) حضرت در ابتدای نامه، چهارده خصلت برای دوره جوانی ذکر می‌فرماید که غالب این خصلت‌ها بار منفی داشته و از تلخی‌های زندگی حکایت می‌کند. ایشان در آغاز می‌فرماید: «مَنْ الْوَالِدِ الْفَانِ ... إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يُدْرِكُ، السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضِ الْأَسْقَامِ وَرَهِينَةِ الْأَيَّامِ وَرَمِيَةِ الْمَصَائِبِ» (نهج البلاغه/نامه ۳۱) یعنی این نامه از پدری فانی به فرزندی است که به آرزوهای خود نخواهد رسید، رونده راه مردگان است، در دنیا هدف بیماری‌ها و در تیررس بلاها و مصائب قرار دارد...

این یک تصور عامیانه از دین است که نمازخوان شدن مشکلات را برطرف کند

عبارت‌های امیرالمؤمنین(ع) در توصیف سختی‌های زندگی کاملاً صریح است! حضرت هیچ‌وقت برای جذب جوان به دین - نعوذبالله - به او دروغ نمی‌گوید بلکه واقعیت را می‌گوید که دنیا جای رسیدن به آرزوها نیست، دنیا محل امتحان پس دادن است و در مقدرات تو سختی‌هایی وجود دارد که این سختی‌ها و تلخی‌ها جزء دنیای تو است. دین می‌گوید دستت را به من بده من تو را از این تلخی‌ها «تا حدی» نجات بدهم و تلخی‌هایت را مثمر ثمر قرار دهم. شما اگر نمازخوان هم نمی‌شدی این مشکلات بود، حالا که نمازخوان شده‌ای وقتی مشکلات و گرفتاری‌هایت را تحمل می‌کنی، نور می‌گیری. اگر نمازخوان هم نبودی، مجبور بودی مشکلاتی را تحمل کنی بدون اینکه نور بگیری و بعدش هم - نعوذبالله - به جهنم می‌رفتی. بنا نیست نمازخوان شدن شما مشکلات شما را برطرف کند، این چه تصور عوامانه‌ای از دین است که در میان بسیاری از مردم رواج دارد؟!

پیش‌بینی پیامبر(ص): بعضی‌ها برای جلب محبوبیت عمومی، از هوای نفس مردم تبعیت کرده و از دین کم می‌گذارند!

پیامبر گرامی اسلام(ص) می‌فرماید: «بعد از من اقوامی را خواهید دید که پادشاهی و حکومت‌شان جز با قتل و زورگویی پیش نمی‌رود؛ سَيَكُونُ بَعْدِي أَقْوَامٌ لَا يَسْتَقِيمُ لَهُمُ الْمُلْكُ إِلَّا بِالْقَتْلِ

وَ التَّجَبُّرِ» (تحف العقول / ص ۶۰) امروز شما دنیا را نگاه کنید؛ دنیا سرشار از این ویژگی‌هایی است که پیامبر اکرم (ص) صریحاً بیان کرده‌اند. الان حکومت‌های غربی را می‌بینید که الا و لا بد با زورگویی کار خودشان را پیش می‌برند. مثلاً می‌گویند: ما این انرژی را داریم ولی شما نباید داشته باشید و بعد تهدید می‌کنند که اگر بخواهید داشته باشید چه کارها می‌کنیم! از سوی دیگر برای بقاء ثروت و قدرت خودشان، تروریست‌ها را به سوریه می‌فرستند تا آدم‌ها را سر بزنند و جنایت کنند. اصلاً حکومت و دموکراسی غرب صدسال است که با تکیه بر خون‌های مظلومینی که در جهان ریخته شده دارد ادامه پیدا می‌کند.

رسول اکرم (ص) در ادامه کلام شریفشان می‌فرماید: «ثروت به دست نمی‌آورند مگر با بخل ورزیدن؛ وَ لَا يَسْتَقِيمُ لَهُمُ الْعِنَى إِلَّا بِالْبُخْلِ» یعنی تا بخل نورزند، نمی‌توانند برای خودشان تجمیع ثروت کنند و خودشان را در امور مادی بی‌نیاز کنند. بعد می‌فرماید: «شما در آینده خواهید دید، بعضی‌ها وقتی می‌خواهند بین مردم محبوبیت پیدا کنند، از هوای نفس مردم تبعیت می‌کنند و دین را ساده‌تر از آن چیزی که هست، جلوه می‌دهند و از دین کم می‌گذارند؛ وَ لَا تَسْتَقِيمُ لَهُمُ الْمَحَبَّةُ فِي النَّاسِ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْهُوَى وَ التَّيْسِيرِ فِي الدِّينِ»

در واقع پیامبر گرامی اسلام (ص) پیش‌بینی فرموده است که در آینده بعضی‌ها برای جلب محبوبیت عمومی از اهواء نفسانی مردم تبعیت می‌کنند. این کار اگر در جمهوری اسلامی یا در هر

جای دیگری انجام شود، فرقی ندارد. مثلاً یک کسی برای اینکه خودش را محبوب کند می‌خواهد از اموری مانند قلیان کشیدن یا سیگار کشیدن بهره‌گیری کند که اصلاً امر ضروری و پسندیده‌ای نیست بلکه یک کار هوسی است.

بعضی‌ها نیز برای جلب محبوبیت مردم، می‌آیند و دین را ساده‌تر از آن چیزی که هست، جلوه می‌دهند. «والتَّيسِيرِ فِي الدِّينِ» یعنی با کم گذاشتن از دین، آن را آسان می‌کنند تا محبوبیت به دست بیاورند مثل این‌که کسی بگوید: اگر نماز هایت را یکی درمیان هم خواندی اشکالی ندارد! چون این جور من بیشتر محبوب می‌شوم!

بعضی‌ها هم از حقایق زندگی و معارف دینی سخن تلخ نمی‌گویند، مثلاً آیاتی که ممکن است احیاناً یک کمی تلخ باشد را نمی‌گویند و پنهان می‌کنند، فقط قسمت‌های آسانش را می‌گویند تا محبوبیت پیدا کنند. البته معلوم است که اخلاق و رفتار ما نباید با مردم تلخ باشد تا مردم به خاطر تلخ بودن ما از دین زده بشوند.

آثار روحی توجه به امتحان / توجه به امتحان از نظر روحی، فوق‌العاده برای انسان مفید است

توجه به امتحان، چه آثار و فوایدی دارد؟ همان‌طور که قبلاً اشاره شد، توجه به امتحان از نظر روحی، فوق‌العاده برای انسان مفید است؛ مثلاً اینکه آدم را دچار شادی‌ها و غم‌های بیهوده

و زیادی نمی‌کند، دچار ترس‌ها و اضطراب‌های نابه‌جا نخواهد کرد. کینه‌های بیجا را از دل انسان می‌برد و به انسان، آرامش می‌دهد. ارتباط انسان با خدا را درست می‌کند، تکبر انسان را از بین می‌برد. البته آدم را در مقابل پروردگارش یک مقدار ترسان و نگران می‌کند ولی بعد از این ترس و نگرانی یک مقدار هم محبت نسبت به خدا در دل آدم ایجاد می‌شود و آدم به خدا وابسته می‌شود؛ چون می‌فهمد که زیاد هم روی پای خودش نایستاده است. التماس و اتکانش به خدا بیشتر می‌شود. اینها آثار روحی توجه به امتحان است.

هر کسی از امتحان می‌ترسد، باید این سفارش امیرالمؤمنین علی(ع) را اجرا کند که فرمود: «از هرچه می‌ترسی، خودت را داخلش بینداز، زیرا شدت بیم و هراس تو بزرگتر از آن چیزی است که از آن می‌ترسی؛ إِذَا هَبَّتْ أَمْرًا فَفَعَّ فِيهِ فَإِنَّ شِدَّةَ تَوْقِيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ» (نهج البلاغه/ حکمت ۱۷۵) بعد از اینکه داخل آن کار شدی می‌بینی آن قدرها که فکر می‌کردی ترس نداشته یا اصلاً خبری نبوده و ترست بی‌مورد بوده است. لذا اگر وارد امتحان شوی به آرامش می‌رسی.

آثار فکری توجه به موضوع امتحان / دین اجازه نمی‌دهد با تبلیغات زیادی، مردم را مسخ کنیم و به سمت خدا ببریم / خدا اجازه نداده سخن درست را طوری بیان کنیم که قدرت انتخاب از مردم گرفته شود

اما آثار فکری توجه به موضوع امتحان چیست؟ یکی از آثارش

این است که «فضای تربیت دینی، فضای سیاسی حاکم بر جامعه دینی و فضای تبلیغاتی دین را ضعیف تلقی نمی‌کنی» چون می‌فهمی که دین اجازه نمی‌دهد با تبلیغات زیادی، مردم را مسخ کنیم و به سمت خدا ببریم. یعنی اسلام به ما اجازه نمی‌دهد همان طوری که غربی‌ها با تبلیغات سنگین خودشان آدم‌ها را به نفع ابلیس و به نفع بی‌دینی مسخ می‌کنند ما هم با تبلیغات دینی بسیار سنگین، مردم را مسخ کرده و به سمت دینداری ببریم، چون در اینجا اصلاً مسخ کردن غلط است.

خداوند صریحاً به پیامبرش می‌فرماید: «وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (انعام/۳۵) یعنی ای پیامبر! هرچند اعراض کافران برایت سخت است و دوست داری آیه و نشانه‌ای از دل آسمان یا از اعماق زمین بیرون بکشی و مردم را تسلیم حقیقت کرده و آنها را هدایت کنی، ولی نباید این کار را انجام دهی! خدا اگر بخواهد همه آنان را هدایت می‌کند، پس جزء جاهلان نباش!

اگر بشود حقیقت را طوری به مردم نشان داد که همه مات و مبهوت شوند و بپذیرند، ما نباید این کار را انجام دهیم، چون باید مردم امتحان شوند و الا خدا خودش همه را هدایت می‌کرد. بنابراین ما اجازه تبلیغات دینی مسحورکننده‌ای که مردم را سحر کرده و تسلیم خدا کند، نداریم. کسی منتظر نباشد فیلمی بیاید او را تسخیر کند و

به سمت خدا ببرد. ولی ابلیس اگر بخواهد کسی را به سمت خودش بکشد با تزیین و استفاده از هر شیوه تبلیغاتی مسحورکننده‌ای سعی می‌کند او را استحمار کند تا قدرت انتخاب را از او بگیرد و به سمت خودش بکشد. ولی ما حتی اجازه نداریم سخن درست را هم طوری بیان کنیم که قدرت انتخاب را از مردم بگیرد.

در تبلیغ دین باید سخن تلخ و شیرین را در کنار هم به مردم بگوییم / اگر بحث امتحان را متوجه شده باشید، دیگر نمی‌گویید تبلیغات دینی ضعیف است

یکی از اصول و مبانی تبلیغ در اسلام این است، که در تبلیغ دین باید سخن تلخ و شیرین را در کنار هم به مردم بگوییم، یعنی شوق و خوف باید با هم باشد، هرچند می‌دانیم که مردم از خوف بدشان می‌آید. نمی‌شود فقط شوقی صحبت کنیم. ما روش صرفاً تبشیری (شبه آنچه در تبلیغ مسیحیت انجام می‌دهند) نداریم. هم باید بشارت بدهیم و هم اینکه مردم را بترسانیم، هرچند می‌دانیم اگر مردم را بترسانیم دور ما خلوت می‌شود. مبلغی که بخواهد فقط جذب کند و در کنار سخن پرجاذبه‌اش، سخن پردافعه نگوید، به تعبیری دارد «غش در معامله» می‌کند. نمی‌شود از جهنم نگوییم و فقط از بهشت بگوییم.

اگر شما بحث امتحان را متوجه شده باشید، دیگر نمی‌گویید تبلیغات دینی ضعیف است. چون می‌بینید که خداوند حتی به پیغمبرش هم اجازه نمی‌دهد تبلیغات خیلی سنگین و مسحورکننده انجام دهد. البته بنده نسبت به تربیتی که موجود

است اعتراض دارم. در تربیت دینی ما، وجه رحمانی دین دارد غلبه پیدا می‌کند و وجوه دیگر دین که بیان واقعیت‌های تلخ حیات هستی است، پنهان می‌شود، لذا وضع تربیتی ما ایده‌آل نیست. ولی وضع تربیتی ایده‌آل هم این نیست که با تبلیغات سنگین، افراد را مجبور کنیم به سمت دینداری بیایند، باید فضای امتحان را حفظ کرد.

یک دستگاه تربیتی درست، هم مالک‌اشتر درست می‌کند، و هم ممکن است از آن شمر بیرون بیاید

از سوی دیگر، در بهترین مجموعه‌های علمی - مذهبی که دانش‌آموز، طلبه یا دانشجو تربیت می‌کنند، احتمال تربیت خطرناک‌ترین عناصر نیز در میان آنها وجود دارد و جلوی این را هم نمی‌شود گرفت. این سیستمی است که خدا طراحی کرده تا از بندگان‌ش امتحان بگیرد و شما نمی‌توانی بگویی این سیستم غلط بوده است. نظام تربیتی درست، آن نیست که تمام خروجی‌هایش خوب از آب دربیایند؛ این کار با تولید ماشین فرق می‌کند! اصلاً یک تربیت‌گاه درست، تربیت‌گاهی است که هم مالک‌اشتر پای رکابش درست شود، هم شمر بن ذی‌الجوشن. این تربیت‌گاه امیرالمؤمنین علی (ع) است. لذا امروز هم می‌بینیم تنها کسانی که خودشان را در قرن اخیر روشنفکر می‌دانند و مدعی هستند که «به پیامبر(ص) وحی نازل نشده است و - نعوذبالله - حضرت دروغ گفته‌اند یا همه‌اش خواب و رؤیا بوده است!» کسانی هستند که از مذهبی‌ترین مدارس تهران

درآمده‌اند! و این، اصلاً دلیل بر خراب بودن آن سیستم آموزشی و تربیتی نیست هرچند ممکن است در آن سیستم، نواقصی هم باشد ولی نباید سطحی‌نگرانه درباره‌اش قضاوت کرد.

ما اثر اندیشه‌ای بحث امتحان را این می‌دانیم که به این سادگی نمی‌شود قضاوت کرد کدام برنامه درست است یا نه. پیچیدگی‌های بسیار زیادی دارد. در قانون‌گذاری و در جلوگیری از ظلم و ایجاد نظم هم نباید سطحی‌نگری کرد. مثلاً گاهی برای اینکه جلوی ظلم مردها به زن‌ها گرفته شود، قانون‌هایی وضع می‌کنند ولی ظلم بیشتر می‌شود. به عنوان مثال دیگر، در تربیت فرزند برای اینکه نمازخوان شود نباید سطحی‌نگری کرد. باید بدانیم که قاعده امتحان، یا دستگاه امتحان حاکم بر مقدرات بشر است و این کار را خیلی پیچیده می‌کند.

چرا خداوند همه کارها را به خودش نسبت می‌دهد؟ / چون همه کارهای ما باید از دستگاه امتحان عبور کند

حتی اعمال اختیاری شما هم اگر بخواهد اثر داشته باشد باید از دستگاه امتحان عبور کند. مثلاً یک کسی تدبیر اقتصادی بسیار دقیق انجام می‌دهد تا وضعیت معیشت زندگی‌اش را طبق دستور اسلام درست کند اما نتیجه‌ای نمی‌گیرد بلکه خراب‌تر هم می‌شود. چرا؟ چون دستگاه امتحان به او اجازه نداده است. لذا امام صادق (ع) می‌فرماید: «خدای تعالی روزی احمقان را زیاد کرده، تا خردمندان درس عبرت بگیرند و بدانند که دنیا نه با تلاش و کوشش به دست می‌آید و نه با زرنگی و تدبیر؛ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَسَّعَ فِي أَرْزَاقِ

الْحَمَقَى لِيَعْتَبِرَ الْعُقَلَاءُ وَيَعْلَمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَ يُنَالُ مَا فِيهَا بِعَمَلٍ وَلَا حِيلَةٍ» (کافی/۵/۸۳) لذا خداوند تدبیر زیرکانه و هوشمندانه بعضی‌ها برای رسیدن به مال را خراب می‌کند تا به مال نرسند، بعد مقابل چشم آنها یک آدم بی‌تدبیر ساده‌لوح را به نتایج اقتصادی بالا می‌رساند تا همه بفهمند کار دست خداوند است و دست آنها نیست. البته معنایش این نیست که ما تلاش و تدبیر نکنیم. ما وظیفه داریم سعی و تلاش و تدبیر خودمان را انجام دهیم ولی نباید مشرکانه تدبیر کنیم، یعنی باید بدانیم اصل کار دست خداوند است.

از سوی دیگر بعضی‌ها که به ثروتی می‌رسند، تصور می‌کنند فقط به خاطر زرنگی خودشان بوده است. مثل قارون که می‌گفت: «این مال و ثروت فراوان با علم و تدبیر خودم فراهم شده؛ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» (قصص/۷۸) قارون فکر می‌کرد به خاطر شایستگی خودش است که این قدر ثروت به دست آورده است. البته واقعاً هم تدبیر کرده بود، وقت گذاشته بود و زحمت کشیده بود ولی خدا می‌فرماید اینها را من به تو دادم، یعنی تدبیر تو از دستگاه امتحان من عبور کرده و اجازه دادم نتایج زحمات را بگیری. لذا خداوند در قرآن کریم، همه کارها را به خودش نسبت می‌دهد، چون همه کارهای ما باید از دستگاه امتحان عبور کند و اگر قرار است اثر و نتیجه داشته باشد باید خدا اجازه‌اش را بدهد.

دووجه امتحان: ۱. شرایط انتخاب ما را مهیا کند ۲. خوبی‌ها و بدی‌های پنهان ما رو می‌آورد

یک هدف امتحان این است که شرایطی را مهیا کند تا ما بتوانیم

انتخاب کنیم. یعنی شرایط انتخاب را ایجاد می‌کند چون انسان با انتخاب ارزشمند می‌شود. اگر انتخاب نباشد، یا انسان ارزش ندارد؛ یا مثل فرشته‌ها خواهد بود که از اول خوب بوده و خوب باقی می‌مانند. ولی او انسان شده است که بتواند معصیت و طاعت انجام دهد و این انتخابش به او ارزش بدهد. لذا یک معنای امتحان این است که خدا صحنه‌ای را برایت درست می‌کند که در آن صحنه بتوانی انتخاب قشنگ انجام دهی و رشد کنی.

اما امتحان وجه دیگری هم دارد. گاهی خداوند شرایطی را فراهم می‌کند که معلوم است در این شرایط انتخاب- چون آدم خوبی هستی- قطعاً انتخاب خوبی خواهی کرد، اما چرا در چنین شرایطی که نتیجه امتحان معلوم است، خدا باز هم صحنه امتحان برای تو پیش می‌آورد؟ برای اینکه خوبی‌ها و ما فی الضمیر تو بیرون بریزد.

پس خداوند در امتحاناتش دو غرض را دنبال می‌کند، غرض اولیه امتحان این است که تو انتخاب قشنگی انجام دهی و ارزش پیدا کنی. غرض ثانویه هم این است که خدا از آدم‌هایی که انتخابشان معلوم است، امتحان می‌گیرد تا خوبی‌های خود را بروز دهند. خدا به تعبیری می‌فرماید «می‌دانم او گزینه خوب را انتخاب می‌کند، اما می‌خواهم خوبی‌اش را بروز بدهد و این خوبی تجلی پیدا کند» مثلاً می‌گوید: این بنده من فداکار است، لذا به او میدان می‌دهم تا فداکاری کند. مثلاً دفاع مقدس فرصتی ایجاد کرد تا نوری که در دل خیلی‌ها بود، تجلی پیدا کند؛ این تجلیات خوب در سختی‌ها

ظاهر می‌شود. در مورد افرادی که بد هستند نیز تجلیات بد باز هم در سختی‌ها ظاهر می‌شود.

در مورد آدم‌های بد نیز گاهی اوقات معلوم است که اگر خداوند این آدم را سرِ دوراهی قرار بدهد حتماً راه بد را انتخاب می‌کند ولی خداوند به او میدان می‌دهد تا خودش را نشان دهد و خباثت درونی خود را بیرون بریزد. لذا خدا به کافران مهلت می‌دهد تا ما فی الضمیر خود را بیرون بریزند.

گاهی امتحان «ما فی الضمیر» انسان را ظاهر می‌کند تا تقویت شود / تو خوبی‌هایی داری که هنوز خبر نداری و با امتحان رو می‌آید

پس یک وجه امتحان برای این است که تو ما فی الضمیر و خوبی‌هایت را بروز بدهی. اما چه ضرورتی دارد خوبی‌های درونی انسان تجلی بیرونی پیدا کند و ظاهر بشود؟ برای اینکه وقتی ظاهر شد تقویت می‌شود. شما مگر نمی‌خواهی رشد کنی؟! پس خوبی‌ها و نیت‌های خوبی که در دلت هست باید بیرون بیاید و در عمل تجلی پیدا کند. لذا اگر نیت‌های خوب داشته باشید، خدا از شما امتحان می‌گیرد تا این نیت‌ها بروز پیدا کند. معمولاً هم این امتحانات با سختی و فداکاری توأم است. مگر شما نگفتی «خدایا! من خیلی تو را دوست دارم»؟ خُب خدا هم زمینه‌ای درست می‌کند تا برایش قربانی بدهی و فداکاری کنی. به این ترتیب خدا به تو ثابت می‌کند خیلی بیشتر از اینها خوب هستی. صبر کن تا خدا ترا به قربانگاه برسد. یک دفعه‌ای تو که

قبلاً از امتحان و قربانی دادن می‌ترسیدی، آنجا شجاع می‌شوی و بعد از اینکه از امتحان سرافراز بیرون آمدی می‌فهمی چقدر خمیرمایه شجاعت داشتی و خودت هم خبرنداشتی! یعنی خیلی از خوبی‌ها در درون تو هست که هنوز خبر نداری.

رسول اکرم (ص) می‌فرمود: «خداوند متعال به سرّ بنده خودش نگاه می‌کند، و هر چه ته دلش باشد بیرون می‌آورد و آن را مانند لباس بر تنش می‌کند چه خوب باشد و چه بد باشد؛ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَقُولُ مَنْ أَسْرَّ سَرِيرَةً أَلْبَسَهُ اللَّهُ رِدَاءَهَا إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ» (کافی / ۲/ ۲۹۶) «سرّ» با «باطن» فرق دارد، سرّ آن قسمتی از درون ماست که خودمان هم از آن خبر نداریم. اما باطن آن جایی از درون ماست که خودمان خبر داریم.

ایت الله بهجت (ره): آن چه معاویه و یزید بالفعل داشتند ما بالقوه داریم / از کجا مطمئنیم که در سرّ باطن ما چنین خباثتی پنهان نشده باشد؟

پس امتحان محل رو آمدن «ما فی الضمیر» انسان است و کسی چه می‌داند که چه پنهان کرده است؟! آقای بهجت (ره) برای موعظه می‌فرمود: «آن چه معاویه و یزید بالفعل داشتند ما بالقوه داریم.» (در محضر بهجت / شماره ۲۷۱) به تعبیری یعنی همه ما شمر و یزید بالقوه هستیم و می‌توانیم شمر باشیم. از کجا مطمئن هستیم که در سرّ باطن ما یک چنین پستی و خباثتی پنهان نشده و در موقع امتحان بروز پیدا نخواهد کرد؟! مبانی خوف و شوق و نگرانی از عاقبت به خیری همین مسائل است و یک بحث

تعارفی نیست. واقعاً ترس دارد و باید نگران بود. لذا امام سجاد (ع) در مناجات خود می‌فرمود: «خدایا! ای کاش می‌دانستم من بالاخره شقی هستم یا سعید؛ لَيْتَ شَعْرِي أَلِلشَّقَاءِ وَلَدَتْنِي أُمِّي أُمَّمٌ لِلْعَنَاءِ رَبَّتْنِي، فَلَيْتَهَا لَمْ تَلِدْنِي وَلَمْ تُرَبِّبْنِي، وَ لَيْتَنِي عَلِمْتُ أَمِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ جَعَلْتَنِي» (مناجات خمس عشر- مناجات خائفین) این قدر احساسات خوب در یک چنین فضایی پدید می‌آید، اصلاً ترجمان احساسات ناب عبد، در همین ادعیه‌ای است که از ائمه هدی (ع) به ما رسیده است.

پس امتحان گاهی برای انتخاب ماست و گاهی برای انتخاب نیست، چون قبلاً در سرِّ باطن خودمان، انتخاب خود را انجام داده‌ایم و بناست امتحان این سرِّ باطن ما را رویاورد. یعنی خدا می‌خواهد با امتحان یک کاری کند که اگر خوب هستی رو بیایی و رشد کنی و اگر هم بد هستی رو بیایی و مایه عبرت دیگران بشوی. بعد هم خدا خودش می‌داند روز قیامت چطور با ما برخورد کند.

با این حساب نه در درون خود و نه در بیرون خودمان به هیچ چیزی نمی‌توانیم اتکاء و اعتماد داشته باشیم. فقط یک راه می‌ماند، اینکه برویم در خانه خدا و متضرعانه بگوییم: «إِلَّهِی وَ رَبِّی مَنْ لِي غَيْرُكَ» (دعای کمیل) خدایا! من هیچ چیزی ندارم و به هیچ چیزی و هیچ کسی (حتی به خودم) نمی‌توانم اتکا کنم، فقط به لطف و گرم تو می‌توانم اتکاء کنم.

خدا می‌دانست حسین(ع) قربانی را انتخاب خواهد کرد، ولی امتحان گرفت تا اهل عالم همه خوبی‌اش را ببینند

خدا می‌داند ابراهیم خلیل‌الرحمان قربانی را انتخاب می‌کند، ولی باز هم از او امتحان می‌گیرد تا خوبی ابراهیم را به اهل عالم نشان دهد. خدا می‌داند که اباعبدالله‌الحسین(ع) بر سر دو راهی قرار نمی‌گیرد و اگر بنا باشد انتخاب کند، قربانی را انتخاب می‌کند، ولی خدا از حسین(ع) هم امتحان می‌گیرد تا خوبی‌ها و زیبایی‌های او را به اهل عالم نشان دهد، البته خیلی بیشتر از آن چه از ابراهیم(ع) نشان داد.

خداوند می‌فرماید: «شما نمی‌دانید حسین من چقدر خوب و نازنین است. بگذارید نشانتان بدهم!» لذا خداوند در کربلا کاری کرد تا همه اهل عالم خوبی‌های حسین(ع) را ببینند؛ حسین عاطفی، حسین احساساتی در لحظات آخر صدا زد: «علی اصغرم را بدهید تا به او خداحافظی کنم؛ وَ قَالَ لِرَبِّیْ نَاوِلِیْنِیْ وَ لَدِی الصَّغِیْرَ حَتَّى اُوَدِّعَهُ فَاخْذَهُ وَ اُوْمَا اِلَیْهِ لِیُقْبِلَهُ فَرَمَاهُ حَزْمَلَةَ بَنِ الْكَاهِلِ الْاَسَدِیِّ لَعَنَهُ اللهُ تَعَالَى بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِی نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ» (لهوف/ص ۱۱۷) حسین(ع) داشت با لب‌های علی اصغرش بازی می‌کرد که حرمه...

خدا همان‌طور که بنده‌های خوبش را با امتحان نشان می‌دهد، تصمیم دارد بنده‌های بدش را هم نشان دهد. اما امان از اینکه خدا به کسی غضب کند و استعداد شمر بودن بالقوه او را به صورت بالفعل درآورد و به همه عالم نشان دهد...

جلسه هشتم |

«وابستگی عاقلانه» و عنصر جهل در امتحان

وابسته شدن به خدا از راه توجه به تقدیر و امتحان، یک مسیر کاملاً عرفانی است

وابستگی‌هایی که در اثر توجه به تقدیر و امتحان، پدید می‌آید، «وابستگی‌های عاقلانه» است، نه وابستگی‌های هیجانی و سطحی و زودگذر که اوج و فرود دارد و زود فروکش می‌کند. یعنی این وابستگی، بر اساس یک سلسله استدلال‌ات عقلی انسان را عمیقاً وابسته خدا می‌کند. اگر کسی می‌خواهد وابستگی عاقلانه و عمیق و باثباتی به خداوند پیدا کند، راهش این است که به مقدرات و امتحانات الهی توجه کند و ببیند که واقعاً دستش به جایی بند نیست، و فقط باید به خداوند متعال پناه ببرد. اگر انسان ببیند که مدام دارد امتحان می‌شود و راه فراری از امتحان‌های الهی ندارد،

همین مسأله یک نوع خوف و خشیتی در او ایجاد می‌کند، آن هم نه خوف و خشیت از عذاب، بلکه خوف از مقام و قدرت ربوبی.

اصل توجه به موضوع امتحان، بیش از توجه به موضوع تقدیر به انسان آرامش می‌دهد

بعد از اینکه اهمیت «امتحان» و تأثیرگذاری «دستگاه امتحان» بر همهٔ حیطه‌های زندگی ما معلوم شد، حالا باید تکلیف خودمان را در قبال امتحانات الهی درک کنیم و اطلاعات بیشتری دربارهٔ امتحانات الهی به دست بیاوریم تا با آرامش بیشتری با این امتحانات برخورد کنیم.

اصل توجه به موضوع امتحان، حتی بیشتر از توجه به موضوع تقدیر به انسان آرامش می‌دهد. اصل واقعیت امتحان، که بر حیات ما حاکم است، وابستگی انسان را به خداوند متعال زیاد می‌کند، حتی بیشتر از آن وابستگی‌ای که در اثر توجه به اصل تقدیر به وجود می‌آید. وقتی انسان بداند مقدراتش دست پروردگار عالم است، طبیعتاً به خداوند وابستگی پیدا می‌کند، و وقتی بداند که این مقدرات دارد او را امتحان می‌کند، یک دفعه‌ای وابستگی‌اش به پروردگار عالم، بیشتر می‌شود.

چه کنیم تا وابستگی‌مان به خدا زیاد شود؟ / «وابستگی عاقلانه و عالمانه» و «وابستگی هیجانی»

این وابستگی‌هایی که در اثر توجه به تقدیر و امتحان، پدید می‌آید، «وابستگی‌های عاقلانه» است، نه وابستگی‌های هیجانی

و سطحی و زودگذر که اوج و فرود دارد و زود فروکش می‌کند. یعنی این وابستگی، بر اساس یک سلسله استدلالات عقلی انسان را عمیقاً وابسته خدا می‌کند.

یکی از خوبان می‌گفت: به جای اینکه به معنویت و احساسات خوب معنوی برخی از عرفا، نگاه کنید، باید ببینید که آیا با عقل‌شان به اینجا رسیده‌اند یا با سادگی‌شان؟! بعضی‌ها آدم‌های ساده‌ای هستند که برای خودشان خوب هستند و به کرامات بالایی هم رسیده‌اند، اما نمی‌توانند الگو باشند، حتی ممکن است نتوانند دیگران را به این سادگی‌ها نصیحت کنند یا آموزش بدهند. اما کسانی مثل حضرت آیت‌الله العظمی بهجت (ره)، حضرت آیت‌الله بهاء‌الدینی (ره)، مرحوم قاضی (ره)، و خود حضرت امام (ره) که از شدت درایت و عقلی که داشتند به این عرفان و معنویت رسیده بودند، می‌توانند الگو باشند و دیگران را نصیحت کنند یا آموزش بدهند.

چه کار کنیم تا وابستگی مان به خدا زیاد شود؟ گاهی شنیدن یک داستان زیبا باعث می‌شود یک احساس تعلقی به خدا پیدا کنم، اما روی این مورد زیاد نمی‌شود حساب کرد. گاهی در فشار قرار می‌گیریم و مضطرب می‌شویم و این اضطراب باعث می‌شود به خدا پناه ببریم. اما روی این مورد هم زیاد نمی‌شود حساب کرد. خود خداوند متعال صریحاً می‌فرماید: بعضی‌ها وقتی سوار کشتی می‌شوند و در طوفان قرار می‌گیرند و دارند غرق می‌شوند، مخلصانه خدا را صدا می‌زنند، اما وقتی که به ساحل می‌رسند دوباره مشرک می‌شوند؛ فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ

لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (عنکبوت/۶۵)
این‌گونه موارد، معمولاً ارتباط‌های معنوی هیجانی و گذرا به دنبال خواهد داشت نه یک حالت پایدار و عمیق.

اگر کسی می‌خواهد وابستگی عاقلانه و عمیق و باثباتی به خداوند پیدا کند، راهش این است که به مقدرات و امتحانات الهی توجه کند و ببیند که واقعاً دستش به جایی بند نیست، و فقط باید به خداوند متعال پناه ببرد. اگر انسان ببیند که مدام دارد امتحان می‌شود و راه فراری از امتحان‌های الهی ندارد، همین مسأله یک نوع خوف و خشیتی در او ایجاد می‌کند، آن هم نه خوف و خشیت از عذاب، بلکه خوف از مقام و قدرت ربوبی. اصلاً «رب» یعنی کسی که بر تو سیطره دارد و دارد تو را مدیریت می‌کند.

وابسته شدن به خدا از راه توجه به تقدیر و امتحان، یک مسیر کاملاً عرفانی است

اینکه ما با توجه و فهم عمیق نسبت به تقدیر و امتحان، به پروردگار وابسته شویم، این همان وابستگی عاقلانه و عالمانه است و کسی که این‌گونه، به پروردگار وابستگی پیدا کند، خوابش از عبادت کسی که این نوع وابستگی را پیدا نکرده، باارزش‌تر است. چون روی فهم و درکش از مسائل کلیدی هستی «از خود، بی خود» شده است. این مسیر برای وابسته شدن به پروردگار، یک مسیر کاملاً عرفانی است و نباید آن را دست کم گرفت! آن کلمه‌ای که عرفا تحت عنوان «توحید» از آن یاد می‌کنند و اینکه انسان می‌توانند به مقام «فنا» برسد، مقدمات نظری‌اش با

همین بحث‌ها پدید می‌آید. اگر آدم به همین مسائل، واقعاً ملتزم باشد کم‌کم به مفهوم «لا مؤثر فی الوجود الا الله» خواهد رسید، یعنی کسی را غیر از خدا نمی‌بیند.

نمی‌شود انسان این مبانی و این واقعیت‌های عالم هستی را نداند، بعد بگوید: «خدایا! من می‌خواهم شما اداره‌کننده من باشی!» اصلاً همیشه خداوند اداره‌کننده ما بوده است، فقط باید متوجه این واقعیت باشیم. کسی که از این مسیر وارد بندگی خدا شود، یک مسیر بسیار مستحکم برایش خواهد بود و در بحران‌ها و زلزله‌ها خانه معنویت او به این سادگی فرو نخواهد ریخت.

یکی از وجوه معنوی توجه به موضوع تقدیر و امتحان، این است که شما دیگر نمی‌توانید در خانه خدا ابزار احساسات الکی انجام دهید. امام سجاده (ع) در اوایل دعای ابوحمزه ثمالی، این‌طور مناجات می‌کند: «خدایا! تو را ستایش می‌کنم، و غیر از تو، کس دیگری را صدا نمی‌زنم؛ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَدْعُو غَيْرَهُ» (مصباح المتهجد ۵۸۲/۲) بعد بلافاصله می‌فرماید: «و اگر غیر از تو کس دیگری را صدا بزنم، او جواب مرا نخواهد داد؛ وَلَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لِي دُعَائِي» یعنی من هنر نکرده‌ام که دارم تو را صدا می‌زنم، چون غیر تو هیچ کس دیگری جوابی به من نمی‌دهد. این جمله انگار یک آب سردی است که به سر آدم می‌ریزد و احساسات تو خالی آدم را از بین می‌برد! البته یک منطق بسیار قوی و محکم در این کلام وجود دارد. و آن وابستگی ما به پروردگار است.

اول لازم نیست در خانه خدا گریهات بیاید، اول لازم است تکبرت ریخته شود

درست است که این نگاه عاقلانه، ممکن است یک مقدار احساسات عاشقانه ما را سرد کند، اما اشکالی ندارد، چون برخی از معنویت‌ها و احساسات عاشقانه، چندان اصیل و عمیق نیستند، نوساناتشان زیاد است و به ما اشک پایدار نمی‌دهند، باید این معنویت‌ها را کنار گذاشت و در یک مسیر منطقی و مطمئن حرکت کرد، البته این مسیر، اول کمی سردت می‌کند مثلاً با همین عبارت‌ها، که «خدایا! من مجبور هستم و چاره‌ای ندارم به درگاه تو بیایم.».

این مضمون فقط در دعای ابوحمزه ثمالی نیست، در دعاهای دیگر مثل کمیل هم هست، مانند این عبارت‌ها: «إِلَهِي وَرَبِّي مَنْ لِي غَيْرُكَ» و «لَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ» اصلاً یکی از پایه‌های مناجات در ادعیه، همین فشار جبری است که ما را در تقدیر و دستگاه امتحان الهی اسیر کرده است.

پایه معنویت باید بسیار استوار باشد، و استحکام داشته باشد. کسانی که با احساسات بدون مبنا و در اثر هیجانات عاطفی، در خانه خدا می‌روند، این خطر وجود دارد که بعد از مدتی، زده شوند و سر جای اول برگردند. بعضی‌ها یک دفعه‌ای داغ می‌شوند و وارد این مسیر می‌شوند و بعد مدتی دلسرد می‌شوند و برمی‌گردند. این افراد باید به خودشان بگویند: اگر آمده‌ای، هنر نکرده‌ای! اصلاً جای دیگر نمی‌توانستی بروی! هر کسی باید این

واقعیت را به خدا بگوید و اعتراف کند. البته ممکن است در ابتدا آدم با این چیزها گریه‌اش نیاید، و زیاد حال مناجات پیدا نکند، اما عیبی ندارد، چون اول لازم نیست در خانه خدا گریه‌ات بیاید، اول لازم است تکبرت ریخته شود!

ندانستن سؤال امتحانی، از ارکان امتحان است / خدا برای امتحان گرفتن از بندگانش از عنصر جهل استفاده می‌کند

توجه به اصل امتحان یک نوع آرامش به ما می‌دهد، اما معمولاً ما به دنبال انواع دیگری از آرامش‌ها هستیم؛ مثلاً می‌خواهیم زندگی‌مان دست خودمان باشد نه دست خدا! یا اینکه می‌خواهیم به ما بگویند: «برو راحت باش، دیگر از تو امتحان نمی‌گیریم!» این هم یک نوع آرامش است چون اصلاً نیازی نیست دیگر نگران چیزی باشی! ولی این نوع آرامش‌ها اصیل و پایدار نیست. امتحان، یک نوع آرامش دیگر به انسان می‌دهد. امتحان به انسان می‌گوید: اگر خدا دارد تو را می‌پسچاند، حتماً در این پسچیدن یک خیری هست.

در امتحان یک رکن اساسی وجود دارد و آن جهل و نادانی ماست. وقتی از آدم امتحان می‌گیرند، معمولاً سؤالات امتحانی را از قبل به او نمی‌دهند، بالاخره یک نوع پنهان‌کاری در جریان امتحان هست. در امتحانات پروردگار عالم نیز همیشه یک پنهان‌کاری هست. برای اینکه خداوند متعال از بنده‌هایش امتحان بگیرد، از عنصری به نام عنصر جهل استفاده می‌کند.

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه قاصعه می‌فرماید: «خداوند بندگان را به واسطهٔ اموری که نسبت به آنها جهل دارند و به اصل آن آگاه نیستند امتحان می‌گیرد و دچار ابتلا می‌کند؛ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَضْلُهُ» (نهج البلاغه / خطبه ۱۹۲) واقعیت این است که شما در جهل اسیر هستید و این جهل را خدا تعبیه کرده است. خدا خیلی اوقات با همین جهل، بندگان خود را درست می‌کند و میزان ایمان‌شان را مشخص می‌کند اما گاهی اوقات، بندگان خدا، زیادی دوست دارند از این جهل در بروند!

چرا در امتحان پیچیدهٔ موسی (ع) مقابل خضر (ع) او نباید سؤال می‌پرسید؟/ در جریان امتحان الهی باید جهل را تحمل کنی!

این جهل باید تا حدی تقدیر کرد. وقتی از اصل امتحان تقدیر کردیم، چاره‌ای نداریم که از یکی از ارکان امتحان به نام جهل نیز تقدیر کنیم. امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید «چه بسا جاهلی که ناآگاهی‌اش او را نجات می‌دهد؛ رَبِّ جَاهِلٍ نَجَاةٌ جَهْلُهُ» (عیون‌الحکم / ص ۲۶۶) یا «رَبِّ جَاهِلٍ نَجَاةٌ جَهْلُهُ» (غرر‌الحکم / ص ۳۸۱) پس جهل، به طور مطلق بد نیست. حضرت در سخن دیگری می‌فرماید: «چه بسا جهلی که نافع‌تر از علم است؛ رَبِّ جَهْلٍ أَنْفَعُ مِنْ عِلْمٍ» (عیون‌الحکم / ص ۲۶۶) در آیات قرآن کریم هم اشاره به این معنا را داریم. در قصهٔ امتحان حضرت موسی (ع) در مقابل خضر (ع) پیچیده‌ترین امتحان را

جلوی چشم آدم می‌گذارد.

حضرت خضر(ع) همان ابتدا به حضرت موسی(ع) فرمود: «تو نمی‌توانی با من صبر کنی. و چگونه می‌توانی در مورد چیزی که به آن آگاهی و علم نداری صبر کنی؟! إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا. وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» (کهف/ ۶۷ و ۶۸) بعد حضرت موسی(ع) اصرار کرد و گفت: نه! من صبر می‌کنم. حضرت خضر(ع) فرمود: «اگر می‌خواهی از من تبعیت کنی، از هیچ چیز سؤال نکن تا وقتی که خودم به تو بگویم؛ قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا» (کهف/ ۷۰) یک مقدار روی این مسأله تأمل کنید، اینها افسانه نیست، بلکه داستان قرآن است.

همان طور که می‌دانید موسی(ع) نتوانست این جهل را تحمل کند و سؤال پرسید. ما نه از جهل، بلکه از «تحمل جهل» باید صحبت کنیم. یکی از عناصر یا ارکان امتحان «جهل» است. در داستان حضرت موسی(ع) و خضر(ع) می‌بینید که خضر(ع) صریحاً می‌فرماید: سؤال نکن! باید جهل و نفهمیدن را یک مقدار تحمل کنی! صبر کن تا خودش برایت آشکار شود. لذا خضر(ع) به موسی(ع) فرمود: صبر کن تا موقعی که خودم برایت توضیح بدهم. خضر عالم عرفان و معنویت هم به شما می‌فرماید: صبر کن تا مسأله برایت روشن شود. حضرت آیت الله العظمی بهجت(ع) می‌فرمودند: شما به آن چیزهایی که می‌دانی عمل کن، آن چیزهایی که نمی‌دانی خداوند از در و دیوار برایت می‌ریزد و به

تو می‌رساند. به تعبیری یعنی خضر طبیعت و «جهان هستی»، خودش توضیحات لازم را سرِ موقع به تو خواهد گفت.

گاهی اوقات دور زدن این جهل‌ها و تلاش برای فهمیدن برخی امور، برای این است که آدم می‌خواهد ایمانش را درست نکند، یعنی می‌خواهد کسریِ ایمانش را با علم و آگاهی پُر کند. مثلاً وقتی به کسی می‌گویند: خدا و اَمّت را درست می‌کند، او می‌گوید آخر چه جوری؟! بهش می‌گویند: برو آرام باش و به خدا توکل کن! می‌گوید: «نمی‌توانم، اگر می‌دانم و اگر علم غیب داری بگو خدا چه جوری می‌خواهد جور کند تا من خیالم راحت شود!» در حالی که انسان باید بتواند با ایمان به خدا آرام بگیرد.

گاهی آدم دچار حیرت می‌شود و نمی‌تواند تکلیفش را تشخیص دهد؛ این هم خودش جزء امتحان است / امتحان در مقام تشخیص تکلیف، سخت است

اولاً ما نمی‌دانیم خدا چه امتحانی دارد از ما می‌گیرد. ثانیاً ما نمی‌دانیم چرا خدا دارد این امتحان را از ما می‌گیرد. و نمی‌دانیم باید چه کار کنیم تا از این امتحان دربیایم؟ ثالثاً بعد از اینکه درآمدیم، باز هم نمی‌دانیم آیا در این امتحان قبول شده‌ایم یا نه. مثلاً گرفتاری‌هایی برایم پیش می‌آید، که در میان آنها دارم تلاش خودم را انجام می‌دهم و زجر می‌کشم. اما آثارش را نمی‌بینم و نمی‌توانم بفهمم که آیا من در این امتحان قبول شده‌ام یا نه؟ نمی‌دانم آیا خدا الان از من راضی هست یا خیر؟! نمی‌دانم چه مقدار از من راضی است و چه مقدار راضی نیست؟ نمی‌دانم

خدا با من قهر است یا نه؟ نمی‌دانم توبه‌هایم را قبول کرده یا نه؟ نمی‌دانم چقدر دیگر فرصت دارم؟ خداوند با این جهل، ما را در خوف و رجاء قرار داده است. اصلاً خود این حالت خوف و رجاء تربیت‌کننده است.

از سوی دیگر تشخیص تکلیف در جریان «امتحان تصمیم‌گیری»، سخت و پیچیده است. چون وقتی داری تصمیم می‌گیری زیاد معلوم نیست چند درصد مطابق هوای نفست داری تصمیم می‌گیری و چند درصد مطابق عقلت. مثلاً گفته‌اند موقع عصبانیت تصمیم نگیرید. چون در این صورت مطابق هوای نفست تصمیم خواهی گرفت و کلاً تصمیمت خراب خواهد شد. از خدا کمک بگیر تا ان شاء الله درست تصمیم‌گیری کنی.

گاهی انسان نمی‌تواند تشخیص دهد تکلیفش در این شرایط خاص چیست؟ مثلاً آیا الان باید این آدم متکبر را تحمل کنم تا آدم بشوم، یا باید تقابل کنم و محکم در مقابلش بایستم؟ چون فرموده‌اند در برخی شرایط باید تحمل کنی، و گاهی نیز باید تقابل کنی! گاهی آدم دچار حیرت و حیران می‌شود و نمی‌تواند تشخیص دهد که تکلیفش چیست و این هم خودش جزء امتحان است. در چنین شرایطی گاهی اوقات باید در خانه خدا ضجه بزنی که خدایا! قلب من را هدایت کن و گاهی هم باید متوسل شوی.

درست است که تو نمی‌دانی چرا خدا این امتحان را از تو گرفته است، اما اگر آرامش داشته باشی و یک مقدار تلاش کنی، و

ظرفیتش را هم داشته باشی و با ایمان به خدا و با همان علم و آگاهی‌های حداقلی خودت جلو بروی، امید است کم‌کم یک چیزهایی درباره‌ی دلیل بلاها و امتحانات خودت بفهمی. گاهی هم ممکن است خدا به یک وسیله‌ای به تو الهام کند و یا کسی را سُرراحت قرار دهد و او چیزی بگوید که مشکل‌ت حل شود و جواب مسأله‌ات را بفهمی.

راه‌های برون رفت از بحران‌ها و گرفتاری‌ها هم وجود دارد

حیرت و تشخیص ندادن تکلیف نباید موجب شود که دچار تردید بشوید. چون راه‌های برون رفت از بحران‌ها و گرفتاری‌ها هم وجود دارد، مثلاً مشورت کردن، به کار انداختن عقل، و بعد از اینها هم اگر به نتیجه نرسیدید مثلاً می‌توانید استخاره طلب خیر انجام دهید؛ یعنی اینکه دو رکعت نماز بخوانید، و بعد از نماز صدمرتبه بگویید: «استخیرک یا الله» بعد بلند شوید و با توکل به خدا، آنچه به ذهنتان رسید، انجام بدهید. ضمناً یادتان باشد آن وقتی که دارید عقلتان را به کار می‌اندازید عقل‌تان را به کار بیاندازید، نه هوای نفس‌تان را!

بعضی‌ها می‌پرسند: من نمی‌دانم این امتحان، مجازات گناهی است که انجام دادم یا اینکه خدا می‌خواهد مرا با این امتحان رشد بدهد؟ باید از او پرسید: برای چه می‌خواهی این را بدانی؟ در هر حالت تو استغفارت را انجام بده و زجرت را تحمل کن و عکس‌العمل مناسب از خودت نشان بده. چرا می‌خواهی بدانی؟ مگر این گرفتاری را خدا بر سرت نیاورده است؟ پس بگو خدایا!

من تسلیمت هستم. می‌گویند: من می‌خواهم دلیلش را بدانم تا حداقل یک ذره آرامش پیدا کنم! باید گفت: با ایمان آرامش پیدا کن. بدان که خدا دوستت دارد و مصلحت تو را بهتر از خودت می‌داند. خداوند می‌فرماید: من خودم بهتر می‌دانم مصلحت بنده‌ام چیست؛ وَ لَا تُعَلِّمُونِي مَا يُضْلِحُكُمْ، فَإِنِّي أَعْلَمُ بِهِ، وَ لَا أَبْخُلُ عَلَيْكُمْ بِمَصَالِحِكُمْ» (مجموعه ورام / ۲ / ۱۰۸) و «أَنَا أَعْلَمُ بِمَا يُضْلِحُ عَبْدِي فَلْيُضِرْ عَلَيَّ بَلَائِي وَ لِيَشْكُرْ نِعْمَائِي وَ لِيُرِضَ بِقَضَائِي» (امالی مفید / ص ۹۳) طبق روایت دیگری، خداوند می‌فرماید: هر کس قضا و قدر و مصلحت‌های من را قبول ندارد، برود یک خدای دیگر پیدا بکند!؛ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَدَرِي فَلْيَلْتَمِسْ إِلَهَا غَيْرِي» (توحید شیخ صدوق / ص ۳۷۱)

به خاطر گرفتاری‌ات، هم شکر کن و هم استغفار؛ همین می‌شود حالت خوف و رجا

بعضی‌ها می‌گویند: «من حتماً باید بدانم، این بیماری چرا به سراغ من آمده است!» برای تو چه فرقی می‌کند؟ تو بناست عکس‌العمل مناسب نشان بدهی، حُب نشان بده. می‌گویند: «باید بدانم که اگر در اثر گناه استغفار کنم.» می‌گویم: تو اصلاً استغفار کن. می‌گویند: آخر شاید این بیماری به خاطر گناه من نباشد، من چرا الکی این قدر استغفار کنم؟ می‌گویم: تو هر چه استغفار کنی، کم است و به این سادگی از گناه پاک نمی‌شوی، برو استغفارت را بکن. شاید هم این بیماری یا گرفتاری اصلاً می‌خواهد تو را رشد بدهد و بالا ببرد. می‌گویند: پس شکر کنم یا

استغفار؟ می‌گوییم: هر دویش را انجام بده؛ اصلاً همین می‌شود حالت خوف و رجا.

با صبر، تحمل، توجه، محاسبهٔ نفس و تزکیه سعی کن کم‌کم بفهمی خدا در هر امتحانی از تو چه می‌خواهد

خدا چه امتحاناتی می‌خواهد از ما بگیرد؟ نمی‌دانیم. در این امتحانات ما چه کار باید کنیم؟ ان شاء الله اگر به همان چیزهایی که می‌دانیم عمل کنیم، خدا کمک‌مان می‌کند. ببینید این جهلی که در متن امتحان نهفته با آدم چه کار می‌کند و چه بلایی سر آدم می‌آورد! همین‌که مثلاً نمی‌فهمی چرا خدا دارد این امتحان را از تو می‌گیرد. البته ان شاء الله کم‌کم با توجه و با محاسبهٔ نفس، بتوانی درک کنی و بفهمی. اصلاً خدا با زبان امتحان با بندگان خود سخن می‌گوید. پس برای اینکه زود بتوانی منظور خدا از یک امتحان را بفهمی، میانبر نزن و مترجم‌نگیر، اگر لازم باشد خدا خودش مترجم سرراحت قرار می‌دهد؛ ولی سعی کن کم‌کم خودت بفهمی، البته این نیاز به صبر و تحمل دارد. خودت را پاک کن و تزکیه کن تا بفهمی.

کسی را که عقرب نیشش زده بود نزد امیرالمؤمنین علی (ع) آوردند. حضرت به او فرمود: می‌دانی برای چه این عقرب تو را زد؟ گفت نه آقا! نمی‌دانم. فرمود: یادت هست در یک جلسه‌ای فلانی به خاطر اینکه سلمان دوست ما اهل بیت است، یک زخم زبان و طعن‌های به او زد، اما تو حرفی نزدی و از سلمان دفاع نکردی در حالی که در آن امتحان تکلیفت این بود که دفاع کنی.

(چرا تکلیفش این بود دفاع کند؟ امیرالمؤمنین (ع) فرمود:)
 برای اینکه اگر دفاع می‌کردی آن آدم‌هایی که در جلسه نشسته بودند نه به مال تو ضرر می‌زدند و نه به جان تو ضرر می‌زدند.
 برای همین بود که این بلا سرت آمد «دَخَلَ عَلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
 عَ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَوَطِئَ أَحَدُهُمَا عَلَيَّ حَيَّةً فَلَدَغَتْهُ، وَ وَقَعَ
 عَلَيَّ الْآخَرُ فِي طَرِيقِهِ مِنْ حَائِطٍ عَقْرَبٌ فَلَسَعَتْهُ.. فَتَذَكَّرْتُ يَوْمَ غَمَزَ
 عَلَيَّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ فُلَانٌ وَ طَعَنَ عَلَيْهِ لِمُؤَالَاتِهِ لَنَا.
 فَلَمْ يَمْنَعَكَ مِنَ الرَّدِّ وَ الْإِسْتِخْفَافِ بِهِ حَوْفٌ عَلَيَّ نَفْسِكَ وَ لَا
 عَلَيَّ أَهْلِكَ وَ لَا عَلَيَّ وُلْدِكَ وَ مَالِكَ، أَكْثَرَ مِنْ أَنَّكَ اسْتَحْيَيْتَهُ،
 فَلِذَلِكَ أَصَابَكَ.» (مستدرک الوسائل/ ۱۲/ ۳۳۶) تو اگر دفاع
 نکردی، فقط به خاطر رودر بایستی با آنها بود که دفاع نکردی.
 و این کار تو اشتباه بود. یعنی تشخیص تو آنجا غلط بود. لذا در
 آن امتحان رفوزه شدی، باید دقت می‌کردی و خودت تکلیفت را
 می‌فهمیدی. اگر او خودش آدم دقیقی بود می‌توانست تکلیف
 خودش را در آن امتحان تشخیص دهد. ان شاء الله بفهمی که هر
 امتحان الهی برای چیست و اصلاً خودت دست خدا را بخوانی و
 این با اطلاع‌رسانی از طرف دیگران نمی‌شود؛ خودت باید بفهمی.
 باید آن قدر در رابطه بین خودت و خداوند، دقت و مراقبت داشته
 باشی تا این چیزها را بفهمی.

ما نمی‌دانیم این امتحانی که در بستر این بلا و گرفتاری از ما
 گرفته شده برای چیست؟ ما نمی‌دانیم قرار است چه امتحانی از
 ما گرفته شود؟ و نمی‌دانیم تکلیف ما در این امتحان چیست؟ و
 نمی‌دانیم این امتحان هدفش چیست و می‌خواهد ما را به چه

نقطه‌ای برساند؟ ان شاء الله کم‌کم بتوانیم همه این‌ها را بفهمیم و این جز با دقت و ممارست و مراقبه تحقق پیدا نخواهد کرد.

برخی از بلاها با درست شدن آدم برطرف می‌شود/ هر موقع گرفتاری‌هایت زیاد شد، رابطہات را با خدا خوب کن

بعضی از بلاها با درست شدن آدم برطرف می‌شود. خدا می‌فرماید: «بنده‌ام فهمید، بلا را بردارید. درست شد، می‌خواستم تکبرش را از بین ببرم. تکبرش رفت، خودش فهمید، خجالت کشید، پس حالا این بلا را از سرش بردارید.» لذا هر موقع گرفتاری‌هایت زیاد شد، رابطۀ خودت را با خدا خوب کن، تا خدا رابطۀ تو را با اهل عالم درست کند. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «مَنْ أَصْلَحَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَصْلَحَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ» (کافی ۳۰۷/۸) هر سختی و رنجی به تو رسید، بگو: شاید این سختی می‌خواسته مرا آدم کند. حُب، من خودم می‌روم و آدم می‌شوم! مثلاً اینکه نمازت را قشنگ‌تر بخوان و رابطہات با خدا را تقویت کن، بعد می‌بینی که درجۀ این سختی یک مقدار کم شد. عجیب است؛ می‌فرماید رابطۀ خودت را با من خوب کن، من رابطۀ تو را با اهل عالم خوب کنم. البته معنایش این نیست که همه مشکلات برطرف می‌شود، معنایش این است که یک مرحله دشواری‌های امتحانات جلوتر می‌رود. یک سری امتحانات ممکن است حذف بشود اما دوباره برای مرحلۀ بالاتر، امتحانات و سختی‌های جدید پیش می‌آید.

سؤال: اگر جهلِ نهفته در امتحان به علم تبدیل شود، صحنهٔ امتحان به هم نمی‌ریزد؟/ علم، اولیاء خدا را خراب نمی‌کند

آیا ممکن است یک روزی این جهل‌های نهفته در امتحان، تبدیل به علم شود؟ در این صورت آیا صحنه‌های امتحان خراب نمی‌شود؟ مثلاً برای اولیاء خدا که این جهل تبدیل به علم می‌شود، صحنهٔ امتحانشان به هم نمی‌ریزد؟ چون معمولاً وقتی آدم بلا و گرفتاریِ نهفته در پشت یک امتحان را ببیند، کاری می‌کند که به این بلاها برخورد نکند! پاسخش این است که: اولیاء خدا که مثل ما نیستند! یعنی علم، اولیاء خدا را خراب نمی‌کند. آنها چون مست خدا هستند، این علم روی آنها اثر منفعت‌طلبانهٔ سوء نمی‌گذارد. و الا آدم اگر مست خدا نباشد، وقتی علم پیدا کند بلافاصله شروع می‌کند از علمش برای منافع خودش استفاده می‌کند، لذا سعی می‌کند به یک شکلی صحنهٔ امتحان را به هم بزند تا دچار بلا نشود.

خداوند متعال این علم‌ها را فقط به اولیاء و خوبان می‌دهد که به ملائکه نشان‌شان بدهد و بگوید: ببینید! علم و قدرت دارد که همهٔ صحنه‌های امتحان را به هم بریزد، اما این کار را انجام نمی‌دهد. ادب بندگی به او اجازه نمی‌دهد خطا کند. به او نگاه کنید: فقط متوجه خداست، مست لایعقل و مدهوش پروردگار است.

آن موقعی که اباالفضل‌العبّاس رفته بود کنار نهر علقمه، آیا می‌دانست باب‌الحوائج خواهد شد یا نه؟! می‌دانست به

چنین مقام معنوی می‌رسد یا نمی‌دانست؟ حتماً می‌دانست
اما این علم، اخلاصش را به هم نزد؛ چون شدت عشق او به
ابا عبدالله الحسین (ع)، مدهوشش کرده بود و موجب می‌شد به
این علم نگاه نکند...

اجلسه نهم |

امتحان به واسطه دیگران

اگر همه تلخ و شیرین زندگی را «امتحان» بدانیم، هیجان زندگی مان از بین نمی رود؟

امتحان گاهی مستقیماً از طرف خداست و گاهی به واسطه دیگران مهمترین امتحان ما «امتحان به واسطه ولی خدا» است

وابستگی هایی که در اثر توجه به تقدیر و امتحان، پدید می آید، «وابستگی های عاقلانه» است، نه وابستگی های هیجانی و سطحی و زودگذر که اوج و فرود دارد و زود فروکش می کند. یعنی این وابستگی، بر اساس یک سلسله استدلالات عقلی انسان را عمیقاً وابسته خدا می کند. اگر کسی می خواهد وابستگی عاقلانه و عمیق و باثباتی به خداوند پیدا کند، راهش این است که به مقدرات و امتحانات الهی توجه کند و ببیند که واقعاً دستش

به جایی بند نیست، و فقط باید به خداوند متعال پناه ببرد. اگر انسان ببیند که مدام دارد امتحان می‌شود و راه فراری از امتحان‌های الهی ندارد، همین مسأله یک نوع خوف و خشیتی در او ایجاد می‌کند، آن هم نه خوف و خشیت از عذاب، بلکه خوف از مقام و قدرت ربوبی.

اگر زندگی را زاویه «امتحان الهی» نگاه کنی، در حوادث تلخ و شیرین، آرامش خواهی داشت

وقتی انسان موضوع امتحان را در زندگی خودش جدی بگیرد، به هر حادثه‌ای - تلخ یا شیرین - از موضع بالا نگاه خواهد کرد. لذا هم در ارتباط با اتفاق‌های خوشایند، هم در ارتباط با اتفاق‌های ناخوشایند، با یک نوع آرامش برخورد می‌کند. اگر کسی اصل امتحان و آزمایش را بپذیرد، وقتی که سختی و رنجی برایش پیش می‌آید، قبل از اینکه دنبال مقصر باشد و بخواهد عوامل پدیدآورنده این سختی را مؤاخذه کند، یک نگاه به پروردگار عالم می‌کند و می‌گوید: «خدایا! حتماً تو خواسته‌ای با این سختی مرا آزمایش کنی» لذا با پدیدآورنده آن مشکل، با آرامش برخورد می‌کند؛ چون می‌داند در هر گرفتاری و مشکلی با دو منشأ مواجه است: ۱- پروردگار عالم (دستگاه امتحان خدا) ۲- عوامل پدیدآورنده آن مشکل و گرفتاری.

حتی اگر در شرایط خاصی لازم باشد انسان با کسی که برایش مشکل بزرگی پدید آورده است، درگیر شود و بجنگد و او را به قتل برساند، همین کار مهم را هم باید با آرامش انجام دهد، نه با

نگرانی و اضطراب. لذا وقتی صدام معدوم و ملعون یک جنگ سنگین را به ما تحمیل کرد و بر ما لازم بود که با او بجنگیم، حضرت امام (ره) که از زاویه امتحان به جنگ نگاه می‌کرد و الطاف خفیه الهی را هم در این امتحان می‌دید، در کمال آرامش، در همان روز اول جنگ فرمود: «یک دزدی آمده است یک سنگی انداخته و فرار کرده، ... من به ملت ایران سفارش می‌کنم که چند جهت را ملاحظه کنند: یک جهت اینکه خونسردی خودشان را حفظ کنند...» (۳۱/۰۶/۵۹ - صحیفه امام/ج ۱۳/ص ۲۲۳) شکی نیست که جنگ تحمیلی ناشی از تعرض و ظلم صدام و قدرت‌های جهان به کشور ما بود، اما در واقع یک امتحان الهی نیز بود. حتماً بخشی از این آرامش امام (ره) در مواجهه با مسأله جنگ و حمله عراق، ناشی از توجه ایشان به امتحان بودنِ کل زندگی بوده است.

معنای حفظ آرامش در جریان امتحان این نیست که دست روی دست بگذاری و کاری نکنی

ما همیشه در مواجهه با امتحان، باید آرامش خود را حفظ کنیم، اما معنای حفظ آرامش در جریان امتحان الهی این نیست که دست روی دست بگذاریم و کاری نکنیم! نه؛ باید وظیفه خودمان را انجام دهیم؛ اما با آرامش.

اگر اتفاق خوشایندی هم برایتان پیش بیاید، شما باز هم باید خودتان را با دو منشأ مواجه بدانید: یکی خداوند و دیگری عامل پدید آورنده آن. لذا هم خدا را شکر کنید، و هم از کسی که موجب

این اتفاق خوشایند شده تشکر کنید. این نگاه باعث می‌شود که به خاطر خدمتی که به شما انجام داده است، خودتان را بیش از حدّ مدیون او ندانید چون طرف اصلی خود را خدا می‌دانید، ضمن اینکه از آن شخص هم تشکر می‌کنید.

اگر نگاه انسان به همه زندگی‌اش این‌گونه باشد که از دریچه امتحان به هر اتفاقی نگاه کند، در این صورت سایر اتفاقات مثبت زندگی را هم هنرِ خودش نمی‌داند، بلکه هنرِ خدا می‌داند. لذا امام (ره) بعد از آزادی خرمشهر ضمن تشکر کردن از رزمندگان فرمود: «خرمشهر را خدا آزاد کرد.» این یک نگاه عرفانی توحیدی است، که اگر این نگاه را انسان باور کند، به آرامش می‌رسد.

اگر همه حوادث تلخ و شیرین زندگی را «امتحان» بدانیم، هیجان زندگی مان از بین نمی‌رود؟

یکی از آثار تربیتی امتحان این است که آدم حساسیت‌ها و هیجانات زیادی خود را نسبت به دنیا از دست می‌دهد؛ نه زیاد عصبانی می‌شود، نه زیاد خوشحال می‌شود، بلکه یک روحیه متعادل پیدا می‌کند.

در اینجا یک سؤال مطرح می‌شود: با این نگاه به زندگی - که همه اتفاقات خوشایند و ناخوشایند را امتحان تلقی کنیم - هیجان زندگی انسان از بین می‌رود؛ چون دیگر هر اتفاقی بیفتد، برایش زیاد تفاوتی ندارد؛ وقتی مشکلی پیش می‌آید، انسان در کمال آرامش، فقط به انجام وظیفه و تکلیفش در آن

امتحان فکر می‌کند، و اگر هم به پیروزی و موفقیتی برسد، زیاد خوشحال و سرمست نمی‌شود چون آن را هم امتحان می‌داند و این نگاه، هیجان زندگی را می‌گیرد. اما بالاخره زندگی انسان نیاز به شور و حال و هیجان دارد! پس این هیجان از کجا باید تأمین شود؟!

واقعش این است که زندگی مؤمنانه، زیاد «هیجان‌ات زمینی» ندارد، چون همه چیز را به چشم امتحان نگاه می‌کند. امیرالمؤمنین علی (ع) درباره مؤمنان می‌فرماید: «حالتِ روحی آنها در بلا مانند همان حالتی است که در آسایش دارند؛ نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نَزَلَتْ فِي الرَّخَاءِ» (نهج البلاغه / خطبه ۱۹۳) حضرت امام (ره) در بهمن ۵۷ که در هواپیما نشسته بود و از پاریس به تهران می‌آمد، وقتی خبرنگار از ایشان پرسید: چه احساسی دارید؟ ایشان فرمود: هیچ احساسی ندارم! حضرت امام (ره) بعدها فرموده بودند که حال من در بهمن ۵۷ که داشتم به ایران برمی‌گشتم، با آن وقتی که در سال ۴۲ مرا در قم دستگیر کردند- و معلوم نبود مرا اعدام می‌کنند یا زندانی می‌کنند- فرقی نداشت.

وقتی مؤمن همه زندگی را امتحان ببیند؛ هیجان و سرگرمی او از کجا تأمین می‌شود؟

هیجان‌های زمینی در نظر مؤمن، مثل هیجانی است که جفجغه و اسباب‌بازی برای کودک ایجاد می‌کند به حدی که وقتی اسباب‌بازی را از او می‌گیرند، ناراحت می‌شود و گریه می‌کند. کسی

که موحد شود، یک مقدار هیجانانگیز دنیایی از او گرفته می‌شود. حالا سؤال این است که سرگرمی و لذت زندگی این آدم موحد چگونه تأمین می‌شود؟ در این دنیا از چه چیزی لذت می‌برد؟ مگر سرگرمی زندگی به همین تلخ و شیرین‌ها نیست؟! واقعش این است که این هیجانانگیز کودکانه، برای مردم عادی است؛ سرگرمی اصلی مؤمن در ذکر و یاد مولای خودش است.

امام سجاد(ع) در دعای ابوحمزه ثمالی عرضه می‌دارد: «مَوْلَايَ بِذِكْرِكَ عَاشَ قَلْبِي» (مصباح‌المتهجد/۲/۵۹۲) خدایا! عیش دل من به ذکر تو است، اصلاً من به عشق تو زنده هستم. هیجانانگیز آدم مؤمن که همه چیز را امتحان می‌بیند، همین جا تأمین می‌شود؛ یعنی با ذکر بهشت و جهنم، با ذکر فراق و وصال. همین ذکر، آن چنان التهاب و تلاطمی در درونش ایجاد می‌کند که هرگز با هیجانانگیز دنیایی ایجاد نمی‌شود.

البته اولیاء خدا معمولاً از محبت خدا، کمتر صحبت می‌کنند، دعاهای آنها معمولاً دعاهای عاشقانه نیست؛ اولیاء خدا بیشتر از اینکه بخواهند «عاشقانه» مناجات کنند، «مؤدبانه» با خدا سخن می‌گویند، چون وقتی یک عبد بخواهد با مولای خودش مؤدبانه سخن بگوید، معمولاً از محبت مستقیماً دم نمی‌زند. لذا می‌بینید که اکثر ادعیه اهل بیت(ع) سرشار از استغفار و خوف از عذاب هستند. چون عبد به خودش اجازه نمی‌دهد زیاد به مولایش بگوید «من تو را دوست دارم!» غالباً وقتی بخواهد محبتش را بروز دهد، می‌گوید: من طاقت جهنم را ندارم، من

را وارد بهشت کن، چون در همین لحن سخن، یک تواضع و فروتنی نسبت به خدا وجود دارد.

هیجان روضه امام حسین (ع) نمونه‌ای از هیجانات اصلی و حقیقی عالم است

شما خودتان را در هیجانات دنیایی متوقف نکنید و تصور نکنید که عزاء و عروسی، مرگ و ماتم، تصادف و جایزه بردن و این اتفاقات دنیایی، خیلی هیجان‌انگیز است! خودتان را از این امور دنیایی بیرون بیاورید تا ببینید واقعاً در عالم چه خبر است!

یک نمونه خوب از هیجانات عمیق را در روضه اباعبدالله‌الحسین (ع) می‌توانید درک کنید. التهاب و هیجانی که در روضه اباعبدالله‌الحسین (ع) در دل انسان ایجاد می‌شود، هیچ‌وقت در مسائل دنیایی، نه در لذت‌ش و نه در غمش پیدا نمی‌شود و زیبایی و شکوه و هیجانش، به اندازه روضه اباعبدالله‌الحسین (ع) نیست. لذا آدم واقعاً به کسانی که غرق عزاداری می‌شوند، غبطه می‌خورد. این نمونه‌ای از هیجانات اصلی و حقیقی عالم است. انسان با درک این هیجانات تازه وارد هیجانات حقیقی عالم می‌شود که بسیار بزرگ و تأثیرگذار هستند.

اگر همه چیز را به چشم امتحان ببینی، کم‌کم می‌توانی «فصل یا زمان امتحان» خودت را تشخیص بدهی

یکی دیگر از آثار و برکات توجه به امتحان این است که اگر

یک مدتی به طور دقیق اتفاقات زندگی‌ات را به دید امتحان نگاه کنی، کم‌کم می‌توانی فصل‌های امتحانی خودت را هم درک کنی. مانند هواشناسی که از روی زمان و با توجه به فصل‌های سال، می‌تواند تا حدود زیادی تغییرات آب و هوایی را پیش‌بینی کند و بر اساس آن، خودش را برای مواجهه با طوفان، باران، برف و حوادث دیگر آماده کند. مثلاً اگر زمستان است، می‌داند که ابرهای باران‌زاد در هوای سرد چگونه حرکت می‌کنند و دمای هوا تا چه حد پایین می‌آید. اتفاقات جزئی‌تر هم با یک مقدار نگاه کردن به آسمان، قابل تشخیص است. شما هم می‌توانید در آسمان امتحانات خودتان شبیه این هواشناسی را انجام دهید.

درست است که جهل در امتحان، یکی از ارکان امتحان است، ولی برای انسان‌های فرهیخته و برجسته که در مسائل، خیلی دقت می‌کنند، کم‌کم این جهل‌ها برطرف می‌شوند. مثلاً مؤمن می‌داند که هر چه روز باید منتظر یک بلا و گرفتاری باشد. امام صادق (ع) می‌فرماید: «هیچ مؤمنی نیست، مگر اینکه هر چه روز، گرفتاری و بلایی به او می‌رسد که این گرفتاری یا در مالش یا در فرزندانش یا در خودش خواهد بود، و یا غم و غصه‌ای است که نمی‌داند از کجاست به او می‌رسد؛ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَهُوَ يُدَكِّرُ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا يُصِيبُهُ بِلَاءٌ إِمَّا فِي مَالِهِ أَوْ فِي وَلَدِهِ أَوْ فِي نَفْسِهِ فَيُؤَجِّرُ عَلَيْهِ أَوْ هَمٍّ لَا يَدْرِي مِنْ أَيْنَ هُوَ» (جامع‌الخبار/۱۱۴) و (المؤمن لا يمضي عليه أربعون ليلة إلا عرض له أمر يحزنه و يدكر به؛ مشكات الانوار/ص ۲۹۳)

تو می‌توانی فصل‌ها یا زمان‌های امتحانات خودت را بفهمی و تشخیص دهی. وقتی فصل امتحانات را درک کنی، می‌فهمی که مثلاً هر چهل روز یک امتحان باید از آسمان برسد. به‌عنوان مثال - بعد از یک دورهٔ چهل‌روزه - تلفنت زنگ می‌خورد، گوشی را برمی‌داری و یک خبر بد، به تو می‌دهند... تو لبخند می‌زنی! چون می‌دانی که امتحان است.

نداشتن هایت امتحان است و اگر پولی هم به تو برسد باز در قالب امتحان است، پس نگوئید: فلانی آمد این پول را به من داد! حُب، معلوم است، فلانی هم در قالب امتحان این کار را انجام داده است، حتی اگر این پول حقوق سرِماهت باشد این حقوق سرِماه نیز از قالب امتحان عبور کرده و به تو رسیده است.

اگر حالات خودت را دقیق محاسبه کنی، دلیل بلاها و امتحان‌های خودت را می‌فهمی

اگر همه چیز را از منظر امتحان نگاه کنید، کم‌کم زمان‌ها دست‌تان می‌آید. کم‌کم حالات خودتان هم دست‌تان می‌آید. مثلاً می‌فهمی که اگر الان یک مقدار عجب پیدا کرده‌ای (یعنی یک حالت فَرَح و شادی توأم با غفلت) باید منتظر باشی که یک ضربه‌ای به تو بخورد، مثلاً یک دفعه‌ای یک کسی پیدا می‌شود و چند تا ناسزا به تو می‌گوید! (حالا ممکن است او مقصر باشد و یا خودت مقصر باشی، فعلاً به این بخش ماجرا کاری نداریم) اما تو می‌فهمی که این مسأله به خاطر عجبی بود که به دلت راه پیدا کرده بود.

اگر نسبت به این جزئیات، دقت و مراقبت داشته باشی و خودت را محاسبه کنی، کم‌کم به جایی می‌رسی که مثلاً اگر پایت به گوشه میز برخورد کرد، می‌فهمی این بلای کوچک برای چه بود. اگر آدم به جایی برسد که این جزئیات را بفهمد، حتماً موضوع مهمی مانند «مرگ» را هم به موقعش می‌فهمد، یعنی اگر وقت رفتنش نزدیک شود، خودش می‌فهمد که به زودی از این دنیا خواهد رفت.

اگر دقت کنی، مهربانی خدا را در پشت هر بلا و امتحانی خواهی دید

اگر این دقت‌ها و مراقبت‌ها را داشته باشی، یک اتفاق مهم دیگر هم برایت می‌افتد؛ «خدای مهربانی که در پس پرده امتحان است را خواهی دید». اصلاً آدم مهربانی خدا را کجا باید بفهمد؟ مهربانی خدا را آنجا باید بفهمد که وقتی از ما امتحان می‌گیرد و می‌خواهد بلایی به ما برساند، خیلی آرام و ملایم به ما رنج می‌دهد، یعنی خیلی مراعات می‌کند.

خداوند وقتی می‌خواهد گرفتاری یا بلایی به بنده‌اش بدهد، اول به ظرفیت و توان او نگاه می‌کند و متناسب با توانش به او رنج و سختی می‌دهد. ضمن اینکه خداوند به بنده‌اش امکاناتی می‌دهد که تحمل آن رنج و سختی برایش کمی راحت‌تر شود. مثلاً رفیق و همراه خوبی به او می‌دهد که در آن مصیبت کمکش کند. محبت خدا را در بلا و امتحان ببینید! خدا وقتی می‌خواهد بنده‌اش را بزند، یواش و مهربان می‌زند. مهربانی خدا را می‌توان در پشت همین بلاها و امتحانات دید.

فضای امتحان الهی، فضای هولناکی نیست؛ خدا متناسب با ظرفیت هرکس به او رنج می دهد

واقعش این است که فضای امتحان، فضای وحشتناک و هولناکی نیست که بترسید و از آن فرار کنید؛ خدا متناسب با ظرفیت هرکس به او رنج می دهد. خدا این قدر زیبا به انسان رنج می دهد؛ مثل مادری که می خواهد بچه اش را آمپول بزند! شدت مهربانی و دلسوزی خدا به بنده اش را در این روایت ببینید: رسول اکرم (ص) می فرماید: «خداوند متعال فرمود: من هیچ وقت در انجام هیچ کاری مردّد نشده ام، جز در یک مسأله! فقط در یک مورد مردّد می شوم: وقتی می خواهم جان بنده مؤمن خود را بگیرم و او دوست ندارد بمیرد، مردّد می شوم. از یک طرف، من دیدار او را دوست دارم و از سوی دیگر او مرگ را نمی خواهد؛ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِي فِي مَوْتِ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ إِنِّي لِأَحِبُّ لِقَاءَهُ وَيَكْرَهُ الْمَوْتَ» (کافی ۲/۲۴۶)

یک جلوه دیگر از مهربانی خدا در موضوع امتحان، این است که مثلاً بنا بوده خدا یک بلایی بفرستد تا بنده اش رشد کند، یا در جریان یک ابتلاء یا امتحان سخت قرار بگیرد و رشد کند یا اینکه گناهی انجام داده بود که باید یک بلایی بر سرش می آمد، اما قبل از آمدن بلا، این بنده خدا یک کار خوب-مانند صدقه یا صلّه رحم یا استغفار- انجام می دهد و این بلا از سرش برداشته می شود و خداوند به ملائکه می فرماید: همان اجر و پاداشی را که در صورت نزول بلا بنا بود به بنده ام بدهم، الان به او بدهید!

امتحان گاهی مستقیماً از طرف خدا می‌رسد و گاهی غیرمستقیم؛ یعنی به واسطه دیگران

نکته دیگر این است که گاهی امتحان مستقیماً از طرف پروردگار عالم می‌رسد و گاهی غیرمستقیم و با واسطه به ما می‌رسد. واسطه امتحان، گاهی اوقات، ذوی الحقوق و نزدیکان ما هستند، مثلاً پدر و مادر، همسر، همسایه، معلم، استاد و هر کسی که حقی به گردن ما دارد. اینها ممکن است محل امتحان ما بشوند و شاید ما را اذیت هم بکنند.

وقتی امتحانات به صورت مستقیم به ما برسند، یک مقدار راحت‌تر با آنها تعامل می‌کنیم. اما اگر این امتحانات غیرمستقیم و با واسطه برسند، احکامی دارد. مثلاً یک وقت بناست سختی و رنجی به من برسد، لذا یک آدم بد، از راه می‌رسد و این سختی را به من تحمیل می‌کند. در این صورت -همان طور که بیان شد- باید اول آرامش خود را حفظ کنیم و بعد با آن آدم بد، برخورد کنیم. البته گاهی نیز خدا می‌خواهد یک نعمتی برساند و این نعمت را از طرف یک آدم با معرفت می‌رساند. در چنین مواردی، شما اول باید این لطف را از طرف خدا بدانی و بعداً از آن کسی که واسطه رسیدن نعمت است هم تشکر کنی.

خودت را در امتحانات سخت، نینداز!

امتحانات الهی گاهی به واسطه دیگران از ما گرفته می‌شود. دیگران چه خوب باشند و چه بد، ما را امتحان می‌کنند و ما در

پشت صحنه این امتحانات، اول باید خدا را ببینیم و بعد دیگران را؛ نه کینه سنگین پیدا کنیم، نه ذلیل کسی بشویم.

لازم نیست خودت را در امتحانات سخت بیندازی! مثلاً چرا با دیگران بد برخورد می‌کنی که دیگران هم با تو بد برخورد کنند؟! چرا با آدم‌های نادرست، نشست و برخاست می‌کنی که تو را در امتحانات سخت بیندازند؟! چرا رفیق بازی خودت را به یک حدی می‌رسانی که در رودر بایستی قرار بگیری؟! یک کمی محکم باش! بعضی‌ها قدرت «نه گفتن» ندارند و این بد است.

یکی از امتحانات سازمانی ما، از طریق ذوی‌الحقوق گرفته می‌شود؛ مثلاً به واسطه پدر و مادر

گاهی اوقات ذوی‌الحقوق ما، واسطه و محل امتحان ما قرار می‌گیرند. اصلاً یکی از امتحان‌های سازمانی یا ثابت پروردگار عالم، امتحان شدن و ابتلا از طریق ذوی‌الحقوق است. (منظور از امتحان سازمانی، امتحانی است که تقریباً برای همه پیش می‌آید) مثلاً یکی از امتحانات مهم نسل جوان که تقریباً از همه گرفته می‌شود، امتحان به واسطه پدر و مادر است.

خداوند می‌داند که شما با پدر و مادرت تفاوت فرهنگ، تفاوت زمان و تفاوت سن دارید و اتفاقاً همین تفاوت‌ها دست‌مایه امتحانات قرار می‌گیرد. مثلاً به خاطر همین تفاوت‌ها، شما با پدرت اختلاف نظر و سلیقه پیدا می‌کنی اما باید نظر پدرت را ترجیح بدهی. حتی ممکن است که پدر یا مادرت، بد اخلاق هم

باشند و تو باید بداخلاقی آنها را تحمل کنی. اگر اینها نبود، پس خدا چه جوری باید از تو امتحان می‌گرفت؟! مراقب باشید؛ کسی که در این امتحان‌های تفاوت نسلی، رفوزه شود گناهش خیلی سنگین است، مثل «عاق والدین»

معمولاً اولین جایی که خدا امتحان‌گرفتن را از جوان شروع می‌کند، به واسطه پدر و مادر است. و بچه‌ها هفت‌سال فرصت دارند که این مسأله را در مدرسه یاد بگیرند. لذا مدرسه‌ای که این را بعد از هفت سال به بچه آموزش نداد، فایده‌ای ندارد. نظام آموزش و پرورش‌ی که بعد از هفت سال تربیت، فرزند مؤدب نسبت به پدر و مادر بار نیاورده باشد، آن نظام تربیتی درستی نیست، این مسئولیت نظام تعلیم و تربیت است.

کسی که ازدواج می‌کند، فصل جدیدی از امتحانات به رویش باز می‌شود

یکی دیگر از نزدیکان انسان که معمولاً محل امتحان او قرار می‌گیرد، همسر است. بعد از پدر و مادر که محل امتحان فرزندان هستند، زوجین هم محل امتحان یکدیگر قرار می‌گیرند. اصلاً کسی که ازدواج می‌کند، در واقع وارد یک عرصه جدیدی از امتحان می‌شود و فصل جدیدی از امتحانات برایش باز می‌شود. یعنی زن و شوهر واسطه امتحان همدیگر قرار می‌گیرند و از هم امتحان می‌گیرند. امتحان‌های زن و شوهر هم امتحان‌های سازمانی است (یعنی تقریباً از همه گرفته می‌شود) مثلاً غیرت مرد نسبت به زن، یک امتحان سازمانی است. گاهی یک مرد،

زیادی غیرت و رزاست که البته این صحیح نیست، ولی این محل امتحان خانم قرار می‌گیرد و خانم اذیت می‌شود، که مثلاً این غیرت را چگونه تمکین کند؟

از سوی دیگر، خانم هم محل امتحان آقایان است. مثلاً یکی از امتحانات این است که خانم‌ها گاهی نسبت به همسرشان بدزبانی می‌کنند. اساساً خانم‌ها وقتی می‌خواهند ناشکری کنند، مبالغه می‌کنند. در این موارد آقایان باید سکوت کنند و صبر داشته باشند و بدزبانی خانم‌شان را جدی نگیرند. این هم به تعبیری یک امتحان سازمانی است.

به عنوان یک قاعده مهم در روابط خانوادگی می‌توان گفت: آقا باید نسبت به همسرش رحم داشته باشد و دلش را نشکند، خانم هم باید غرور شوهرش را نشکند و به او احترام بگذارد.

در روابط زن و شوهر، کدام یک بیشتر محل امتحان دیگری است؟

در روابط زن و شوهر، چه کسی بیشتر محل امتحان آن دیگری است؟ در امتحان پدر و مادر و فرزند، پدر و مادر بیشتر محل امتحان هستند، یعنی فرزند خیلی باید مراقب باشد که پدر و مادر خودش را مراعات کند و «چشم» بگوید (البته نه چشم به معنای مطلق کلمه) هرچند روابط زن و مرد، مثل روابط پدر و مادر و فرزند نیست، اما رسول خدا(ص) به خانمی که در مورد حقوق زن و شوهر سوال کرد، فرمود: «حقوق شوهرت از تو بیشتر

است» (فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَقًّا عَلَى الْمَرْأَةِ ، قَالَ زَوْجُهَا قَالَتْ فَمَا لِي عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ مَا لَهُ عَلَيَّ قَالَ لَا وَ لَا مِنْ كُلِّ مِائَةٍ وَاحِدَةً؛ کافی/ ۵/ ۵۰۷) و همان‌طور که می‌دانید هر تعداد حقی که شوهر به گردن زن داشته باشد، آن حق‌ها همه می‌شود محل امتحان. لذا خانم‌ها توسط همسرانشان، بیشتر امتحان می‌شوند؛ یعنی مردها محل امتحان بانوان‌شان هستند و این برعکس نیست، یعنی زن‌ها زیاد محل امتحان شوهرانشان نیستند. لذا امام موسی بن جعفر (ع) می‌فرماید: «جهاد زن خوب شوهرداری کردن است؛ جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُلِ» (کافی/ ۵/ ۵۰۷) یک معنایش این است که بدخلقی‌ها و برخی از رفتارهای نامربوط شوهر را تحمل کن. بعضی از خانم‌ها می‌خواهند حتماً شوهر خودشان را درست کنند، که این امکان ندارد، باید به یک صورتی آن را تحمل و مدیریت کنند.

اینکه پیامبر گرامی اسلام (ص) صریحاً می‌فرماید «حق مرد بر گردن زن، بیشتر از حق زن به گردن مرد است» یعنی اینجا بیشتر، زن محل امتحان است. این معنایش چیست؟ یعنی قدرت و توان زن از یک جنبه‌هایی بالاتر است که مسئولیت بیشتری به او داده شده است. واقعش هم این است که قدرت زن در تنظیم روابط همسری بالاتر از مرد است، لذا مسئولیت او هم بیشتر است؛ مثل اینکه مسئولیت یک رئیس، بالاتر از رعایاست. خانم‌ها استعدادی دارند و می‌توانند از روش‌هایی استفاده کنند که در عین تواضع و فروتنی، همسرشان را درست کنند. اما خیلی از خانم‌ها هنرمندی و تدبیر به خرج نمی‌دهند و از توانایی‌ها و

استعدادهای خودشان درست استفاده نمی‌کنند و با همسرشان صبورانه برخورد نمی‌کنند و به جای آن، اولین ابزاری که استفاده کنند از زبان تلخ و تند و تیزشان استفاده می‌کنند که همه چیز را به هم می‌زند و الا قدرت خانم‌ها برای اصلاح شوهری که محل امتحان اوست، خیلی بالاست.

البته در بین زن و شوهر نیز، هرکدام خوش‌رفتارتر باشند و در امتحان‌ها به همسرشان کمک کنند، نور و اجرش را خواهند گرفت و اثرش را در فرزندان خودشان خواهند دید و برکات بسیار زیادی برایشان خواهد داشت. ما باید سعی کنیم همیشه امتحان‌گیرنده و واسطه خوبی برای امتحان دیگران (از جمله همسر و فرزندان خود) باشیم.

مهمترین امتحان در زندگی ما «امتحان به واسطه ولی خدا» است

کسانی که محل امتحان ما قرار می‌گیرند، گاهی اوقات ذوی الحقوق و نزدیکان ما هستند، مثل پدر و مادر، همسر و فرزند. گاهی اوقات هم آن کسی که محل امتحان ما قرار می‌گیرد «ولی خدا» است. درست است که ذوی الحقوق ما بیشتر محل امتحان ما هستند اما در بین ذوی الحقوق ما، ولی خدا بیشتر از هر کسی به گردن ما حق دارد، لذا ولی خدا می‌شود محل امتحان ما.

یکی از محل‌های امتحان برای انسان، که به تعبیری مهم‌ترین و سخت‌ترین محل امتحان است، «امتحان ولایت ولی خدا»

است. این امتحانی است که اگر در آن روسفید شوی، خدا در بقیه امتحانات با تو سهل‌گیری خواهد کرد، چون روسفیدی در این امتحان از سلامت عمیق قلبی تو خبر می‌دهد. هر کسی باید ببیند در این امتحان چگونه دارد برخورد می‌کند؟

اگر امتحان با «ولّی خدا» را خوب پس ندهی، در امتحان با «عدوّ خدا» گرفتار می‌شوی

ولّی خدا، محل امتحان دیگران است. اگر امتحان با ولّی خدا را خوب پس ندهی، خدا تو را در امتحان با «عدوّ خدا» گیر می‌اندازد و عدوّ خدا را بر تو مسلط می‌کند. مهمترین امتحان در زندگی ما امتحان به واسطه ولّی خداست؛ چه ولّی حاضر، چه ولّی غایب! این ولّی خدا، هم چهارده معصوم (ع) هستند، هم برخی از اولیاء خدا که احیاناً در شهر شما زندگی می‌کنند. امام محمد باقر (ع) می‌فرماید: «خداوند اولیاء خود را در میان مردم پنهان کرده است، پس به همه آدم‌ها احترام بگذار و هیچ‌کسی را تحقیر نکن، مبادا آن یک نفر ولّی خدا باشد؛ إِنَّ اللَّهَ خَبَأَ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ فِي ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ... وَ خَبَأَ أَوْلِيَاءَهُ فِي خَلْقِهِ فَلَا تُحَقِّرَنَّ أَحَدًا فَلَعَلَّهُ ذَلِكَ الْوَلِيُّ» (نزّهة الناظر / ص ۹۹)

کسی که به ولّی خدا بی‌احترامی کند خداوند با او خیلی سخت و شدید برخورد می‌کند. رسول خدا (ص) می‌فرماید: «خداوند فرمود: کسی که به یکی از اولیاء من بی‌احترامی و اهانت کند، به جنگ با من برخاسته است؛ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أُرْصِدَ لِمَحَارَبَتِي» (کافی / ۲ / ۳۵۱) آیت‌الله شاه‌آبادی (ره)

داشت از حمام بیرون می‌آمد، که یک افسر طاغوتی به ایشان بی‌احترامی کرد و یک سخن زشتی به زبانش جاری کرد. فردای آن روز آقای شاه‌آبادی (ره) دید کسی را تشییع جنازه می‌کنند. پرسید او کیست؟ گفتند: همان افسر طاغوتی که دیروز به شما اهانت کرد. دیروز بعد از آن بی‌ادبی، وقتی از حمام بیرون آمد گفت: نوکِ زبانم درد می‌کند. همان روز کارش به بیمارستان کشید و ۲۴ ساعت طول نکشید که مُرد. بی‌احترامی به ولیّ خدا این‌گونه است.

اهل بیت (ع) محل امتحان مردم هستند / علی (ع): من محل امتحان و ابتلاء شما هستم

امان از وقتی که ولیّ خدا محل امتحان تو باشد چون اگر در این امتحان شکست بخوری خیلی خطرناک است. در زیارت جامعه می‌خوانیم: «شما اهل بیت (ع) محل امتحان مردم هستید؛ وَالْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ» (من لایحضه الفقیه ۶۱۳/۲) یعنی خداوند ما را به واسطه شما اهل بیت (ع) امتحان می‌کند.

امیرالمؤمنین علی (ع) بعد از برگشتن از نهروان، در خطبه‌ای فرمود: «من محل امتحان و ابتلاء شما هستم؛ به واسطه بغض من منافقین شناخته می‌شوند و به واسطه محبت من، مؤمنین امتحان می‌شوند و رشد می‌کنند؛ خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع بِالْكُوفَةِ بَعْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنَ النَّهْرَوَانِ ... وَ قَدْ جُعِلْتُ مِحْنَتَكُمْ بِبُغْضِي يُعْرِفُ الْمُنَافِقُونَ وَ بِمَحَبَّتِي امْتَحَنَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ» (معانی الاخبار/ ص ۶۰)

در زیارت امیرالمؤمنین (ع) می‌خوانیم: «وَالْبَابُ الْمُتَّحَنُ بِهِ النَّاسُ، مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْكُمْ هَوَى» (المزار الكبير/۲۴۹) یعنی شما باب و محل امتحان مردم هستید، کسی که به سمت شما بیاید نجات می‌یابد و کسی که از شما فاصله بگیرد نابود می‌شود.

امام حسین (ع): اگر من در وطن خود بمانم پس این مردم به چه وسیله‌ای امتحان شوند؟

علی (ع) هفت روز بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام (ص) برای مردم سخن گفتند و فرمودند: «خدا به واسطه من بندگان خودش را امتحان می‌کند؛ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع خَطَبَ النَّاسَ بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ سَبْعَةِ أَيَّامٍ مِنْ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص... فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ امْتَحَنَ بِي عِبَادَهُ» (کافی/۲۶/۸)

امام حسین (ع) وقتی که آن حرکت تاریخی خود را آغاز کردند، در کلام شریفی چنین فرمودند: «اگر من در وطن خود بمانم پس این مردم به چه وسیله‌ای امتحان شوند؟ الصَّادِقِ ع قَالَ: لَمَّا سَارَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ ص مِنْ مَكَّةَ لِيَدْخُلَ الْمَدِينَةَ... فَإِذَا أَقَمْتُ فِي مَكَانِي فِيمَا يُمْتَحَنُ هَذَا الْخَلْقُ الْمُتَعَوُّسُ وَ بِمَاذَا يُخْتَبَرُونَ» (لهوف / ص ۶۶ و ۶۷)

اولیاء خدا محل امتحان هستند و این امتحان سخت‌ترین امتحانی است که از هر کسی گرفته می‌شود. اگر کسی در این امتحان پیروز شد، خدا در امتحانات دیگر نیز دست او را می‌گیرد

و اگر کسی در این امتحانات موفق نشد و رفوزه شد، خدا در امتحانات دیگر هم برای او ارزش قائل نخواهد شد.

امام حسین (ع) هنوز هم محل امتحان است و بعضی‌ها در این امتحان رفوزه می‌شوند!

امتحان پس دادن نسبت به ولیّ خدایی که از دنیا رفته و خصوصاً به شهادت رسیده، آسان‌تر از امتحان دادن به واسطه ولیّ خدایی است که در زمان خودتان حاضر است. مثلاً اگر امام حسین (ع) در زمان ما بودند و می‌گفتند: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» ما امتحان سختی را باید پس می‌دادیم اما الان این امتحان نیست و امتحان ما در قبال امام حسینی که شهید شده، آسان‌تر است. اما همین امام حسین (ع) هنوز هم محل امتحان است و بعضی‌ها در این امتحان رفوزه می‌شوند! خیلی‌ها امام حسین (ع) را دوست دارند، برای او گریه می‌کنند، سینه‌زنی و عزاداری می‌کنند اما بعضی‌ها هم هستند که وقتی این محبت مردم نسبت به امام حسین (ع) را می‌بینند، ناراحت می‌شوند و حرصشان درمی‌آید که چرا مردم این قدر امام حسین (ع) را دوست دارند؟!

بعضی از سایت‌ها - که بعضاً در فهم معارف دینی هم ادّعاهای زیادی دارند- به شیوه‌های مختلف، ناراحتی خود را از این گریه‌ها و عزاداری‌ها نشان می‌دهند و علیه عاشورا، حرف‌های منفی و نادرست منتشر می‌کنند، مثلاً گریه‌ها را یک احساسات هیجانیِ سطحی بی‌ارزش تلقی می‌کنند! در این سایت‌ها یک کلمه تقدیر از عزاداری اباعبدالله‌الحسین (ع) نمی‌بینید! تا جایی

که بتوانند توی سر نوحه خون‌ها، مداح‌ها، گریه‌کن‌ها، مجالس و هیئت‌های عزاداری می‌زنند. متأسفانه امروزه تعداد سایت‌های منفی باف علیه عزاداری اباعبدالله‌الحسین (ع) کم نیست. اینها کسانی هستند که همین الان هم در امتحان امام‌حسین (ع) رفوزه می‌شوند در حالی که الان امتحان پس‌دادن دربارهٔ امام‌حسین (ع) آسان است.

تا ماه محرم می‌رسد، خیلی‌ها یاد نقاط ضعف عزاداری‌ها می‌افتند! در حالی که حضرت امام (ره) صریحاً به نقاط قوت عزاداری می‌پرداخت و ارزش گریه‌ها و دسته‌های عزاداری را برای ما مشخص می‌کرد و می‌فرمود: «سید الشهداء را این گریه‌ها حفظ کرده است و مکتبش را، این مصیبت‌ها و داد و قالها حفظ کرده؛ این سینه‌زنیها و این دستجات و اینها حفظ کرده. اگر فقط مقدّسی بود و توی اتاق و توی خانه می‌نشست برای خودش و هی زیارت عاشورا می‌خواند و تسبیح می‌گرداند، نمانده بود چیزی، هياهو می‌خواهد. هر مکتبی هياهو می‌خواهد، باید پایش سینه بزنند، هر مکتبی تا پایش سینه زن نباشد، تا پایش گریه کن نباشد، تا پایش توی سر و سینه زدن نباشد، حفظ نمی‌شود» (صحیفهٔ امام / ۸/ ۵۲۶ و ۵۲۷) حالا شما ببینید چند نفر از سیاسیون ما به رونق دسته‌های عزاداری امام‌حسین (ع) خدمت کرده‌اند؟!

امتحان ولیّ خدا هم سخت‌ترین امتحان است و هم آسان‌ترین!

امتحان ولیّ خدا از یک جهت سخت‌ترین امتحان است و از یک

جهت آسان‌ترین! اگر می‌گوییم «سخت‌ترین امتحان» چون سقوط در این امتحان بسیار هولناک است. اما از یک جهت، آسان‌ترین امتحانی است که خدا می‌تواند از بنده‌اش بگیرد. چون ولیّ خدا فوق‌العاده دوست‌داشتنی، مهربان و دلسوز است، ولیّ خدا ذوالفضائل است. آیا اگر اباعبدالله‌الحسین (ع) محل امتحان ما باشد، سخت است؟ نه! اصلاً اگر آدم برای امام حسین (ع) قطعه قطعه هم بشود، باز کم است، می‌دانید چرا این‌طور است؟ چون آدم مستِ محبت حسین (ع) می‌شود. نمونه‌ی اعلایش ابوالفضل‌العباس (ع) است که مستغرق در محبت مولایش حسین (ع) بود، آن قدر مست محبت حسین (ع) بود که اصلاً خودش را نمی‌دید، فقط در آن لحظات آخر یک خواسته از مولایش داشت، گفت: «آقا جان! بدن من را به خیمه نبر...»

جلسه دهم |

امتحان ولایت؛ مهمترین امتحان

وقتی «ولّی خدا» دستور می‌دهد، امتحان ما پیچیده‌تر می‌شود
امر «ولّی خدا» معمولاً در شرایط خاص می‌آید لذا پذیرش آن نسبت
به اوامر ثابت دین، سخت‌تر است
احترام به ولّی خدا، ملاک مهمی در امتحان ولایت است

ولّی خدا معمولاً اوامر سخت‌تر را به ما می‌گوید؛ اوامر آسان‌تر
را خود خداوند به ما گفته است. چون معمولاً اوامر الهی،
دستورات ثابت دین هستند و اوامر ولّی خدا دستورات متغیر یا
سیال هستند. مثلاً قوانین راهنمایی رانندگی (مانند چراغ قرمز)،
دستورات ثابتی هستند که تبعیت از آنها سخت نیست، اما در
مواقع خاصی که خود پلیس دخالت می‌کند و برخلاف چراغ قرمز و
سبز، دستور می‌دهد، پذیرش آن برای راننده سخت‌تر است چون

راننده می‌بیند که چراغ سبز است ولی پلیس می‌گوید بایست!

هدف دستگاه امتحان الهی این است که ما را به خدا مقرب کند

همان‌طور که در جلسات قبل بیان شد، خداوند دستگاه پیچیده‌ای دارد به نام «دستگاه امتحان» که همهٔ مقدرات و اتفاقاتی که برای ما رخ می‌دهد، از این دستگاه عبور می‌کند. دستگاه امتحان بر اساس ظرفیت آدم‌ها، علاقه‌ها، استعدادها و فضائل هر کسی، محاسباتی را انجام می‌دهد و از او امتحاناتی می‌گیرد. مثلاً از یک کسی امتحان صبر گرفته می‌شود، از یک کسی امتحان سخاوت گرفته می‌شود و...

دستگاه امتحان الهی در همهٔ امتحاناتی که از ما می‌گیرد، دنبال یک امر است و آن اینکه ما را به خداوند مقرب کند. چون دل انسان اگر بخواهد به خدا تقرب پیدا کند، باید یک ویژگی‌هایی داشته باشد و یک تناسبی با پروردگارش پیدا کند. برای رسیدن به این تناسب، باید از ما امتحاناتی گرفته شود، تا هم شایستگی خود را در «انتخاب‌های خود» نشان دهیم و هم اینکه لیاقت خود را در «عکس‌العمل‌های خودمان در قبال نعمت‌ها، نعمت‌ها، فشارها و بحران‌ها» نشان بدهیم.

آدم‌ها باهم متفاوتند لذا امتحانات آنها هم متفاوت است

ما برای اینکه به خدا مقرب شویم باید ظرفیت و «سعهٔ وجودی» پیدا کنیم و به عبارت دیگر، یک تناسبی با مولای خودمان پیدا

کنیم. هر سه مفهوم «ظرفیت»، «سعه وجودی» و «تناسب با پروردگار» در واقع سه توصیف برای یک حالت، در وجود انسان هستند. گاهی انسان با صبر به این حالت می‌رسد، گاهی با نعمت، گاهی با ثروت یا فقر، گاهی با مقام یا نداشتن مقام و گاهی با امتحانات دیگر، اما خود اینها موضوعیت ندارند. مهم این است که انسان به یک طریقی، ظرفیت و شایستگی تقرب به خدا را پیدا کند. پس حتماً لازم نیست همه انسان‌ها در همه موضوعات ثروت، فقر، مقام یا بلا و مصیبت امتحان شوند.

حتماً لازم نیست همه آدم‌ها برای تقرب به خدا، در یک مسیر حرکت کنند. ما باید یک اصل مهم را قبول کنیم و آن اینکه آدم‌ها باید با هم متفاوت باشند و الا نمی‌توانند با هم زندگی کنند. وقتی خداوند این تفاوت را قرار داده است، طبیعتاً متناسب با استعدادها، ظرفیت‌ها و شاکله روحی هر کسی، باید امتحانات متفاوتی از آدم‌ها گرفته شود تا هر کسی در امتحان مخصوص به خودش، رشد کرده و سعه روحی پیدا کند و میزان اتصال و ارتباط و ایمان و محبت خودش را به پروردگار عالم نشان دهد و معلوم شود چه مقدار با پروردگارش تناسب پیدا کرده است.

در فیلم «نمایش ترومن» دستگاه امتحان الهی تا حدی شبیه‌سازی شده است!

دستگاه امتحان الهی مدام دارد فعالیت می‌کند و مقدرات و اتفاقات زندگی ما را معین می‌کند. ملائکه به عنوان عوامل (یا مثلاً کارمندهای) خداوند در برج مراقبت دستگاه امتحان نشسته‌اند

و هر لحظه، بر اساس ظرفیت، تناسب‌ها، آزادی‌ها و خواسته‌های ما، امتحانات ما را طراحی می‌کنند. یعنی ملائکه امتحان‌گیرنده، در محاسبات مربوط به نوع امتحانات ما، متغیرهای زیادی را در نظر می‌گیرند مثلاً هر لحظه اراده ما، تقاضاهای ما، تمایلات ما، دعا‌های ما، افکار ما و همه رفتارهای ما را لحاظ می‌کنند و بلافاصله عکس‌العمل نشان می‌دهند و آنها را در امتحانات بعدی ما مؤثر قرار می‌دهند.

در فیلم «نمایش ترومن» این کاری که خداوند متعال به عنوان کارگردان زندگی ما در تنظیم مقدرات و امتحانات ما انجام می‌دهد به یک نوعی شبیه‌سازی شده است. این فیلم، زندگی مردی را نشان می‌دهد که همه اتفاقات اطراف او توسط یک کارگردان قوی، طراحی شده است و همه اطرافیانش در واقع، دارند برای آن مرد، فیلم بازی می‌کنند اما خود او، از این مسأله بی‌اطلاع است و نمی‌داند که از زندگی او دارد فیلم برداری می‌شود، یعنی او نمی‌داند که در داخل یک استودیوی بزرگ، دارد زندگی می‌کند و همه حوادث اطراف او ساختگی است و برای امتحان کردن او طراحی شده است تا عکس‌العمل‌های طبیعی او در قبال آن حوادث، فیلم برداری شود. کاری که خداوند متعال با دستگاه پیچیده امتحان الهی درباره تک‌تک ما انسان‌ها انجام می‌دهد، چیزی شبیه به این فیلم است. انشاءالله فیلم‌های بومی‌شده این دستگاه امتحان هم ساخته شود که قطعاً بسیار جذاب و سرگرم‌کننده خواهد بود.

بعضی‌ها، مانند ذوی‌الحقوق، نقش بیشتری در امتحانات ما دارند

ما در یک شبکه پیچیده امتحان الهی قرار داریم و دیگران نیز در امتحانات ما نقش دارند. در چنین فضای پیچیده‌ای روابط ما با آدم‌های دیگر یکسان نیست یعنی بعضی‌ها، مانند ذوی‌الحقوق، نقش بیشتری در امتحانات ما دارند. به عنوان مثال، معمولاً آدم‌ها با همسایه‌های خود مورد امتحان قرار می‌گیرند. در روایت هست: انسان مؤمن حتماً با همسایه خودش امتحان می‌شود. (امام صادق (ع): مَا كَانَ وَلَا يَكُونُ وَلَا يَكُونُ بِكَائِنٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَهُ جَارٌ يُؤْذِيهِ؛ کافی/۲/۲۵۱)

امام صادق (ع) می‌فرماید: «مؤمن از این سه امتحان- یا لا اقل یکی از اینها- نمی‌تواند فرار کند: یا شریک خانه‌اش او را اذیت می‌کند، یا همسایه‌ای دارد که او را آزار می‌دهد یا رهگذری بر سر راهش قرار می‌گیرد و او را اذیت می‌کند (یا در راه رسیدن به نیازهایش اذیت خواهد شد) «مَا أَفَلَّتِ الْمُؤْمِنُ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْ ثَلَاثٍ وَرُبَّمَا اجْتَمَعَتِ الثَّلَاثُ عَلَيْهِ إِمَّا أَنْ يَكُونَ مَعَهُ فِي الدَّارِ مَنْ يُعْلِقُ عَلَيْهِ الْبَابَ يُؤْذِيهِ أَوْ جَارٌ يُؤْذِيهِ أَوْ شَيْءٌ فِي طَرِيقِهِ وَحَوَائِجِهِ يُؤْذِيهِ» (التمحيص / ص ۳۵)

این طور نیست که اگر از امتحان بترسی و فرار کنی، خدا از تو امتحان نگیرد!

این طور نیست که اگر از امتحان بترسی و فرار کنی، خدا از تو امتحان نگیرد. اگر تو از یک امتحان بترسی و فرار کنی، بالاخره

خداوند یک جور دیگری از تو امتحان خواهد گرفت؛ چون خداوند ما را برای امتحان ساخته است و نمی‌توان از آن فرار کرد. لذا از امتحان فرار نکن و آن کاری را که لازم است انجام بده؛ اگر انجام بدهی، به تو آسان می‌گیرند و رشد خواهی کرد و امتیاز خواهی گرفت، اما اگر از زیر امتحان فرار کنی، امتیاز منفی خواهی گرفت و بعد یک جور دیگری از تو امتحان گرفته می‌شود و اذیت هم خواهی شد، بدون اینکه این بار امتیازی به تو داده شود.

همه ما یک سری امتحانات سازمانی داریم؛ یعنی امتحاناتی که معمولاً از همه افراد گرفته می‌شود. خوب است جوان‌ها، این امتحانات سازمانی خودشان را بدانند. مثلاً یکی از این امتحانات سازمانی، امتحان رفیق‌بازی دوران نوجوانی است. علاوه بر آن، یکی از اولین امتحانات سازمانی هرکسی، روابط بچه‌ها با پدر و مادرشان است که احکام خاصی دارد. در واقع خداوند، پدر و مادرت را مخصوص تو طراحی کرده است تا امتحانات خاصی از طریق آنها از تو گرفته شود.

مهمترین امتحانی که از ما گرفته می‌شود امتحان ولایت است

یکی از کسانی که محل امتحان ما قرار می‌گیرد «ولئى خدا» است، و مهمترین امتحانی که از ما گرفته می‌شود امتحان ولایت است. از ما امتحانات مختلفی گرفته می‌شود، مثل امتحان پدر و مادر، همسر، همسایه، رهگذر و... هر یک از این امتحانات بناست که یک سعه وجودی، ظرفیت و نورانیت در ما ایجاد کند که ما برای «لقاء الله» آمادگی و لیاقت پیدا کنیم و بتوانیم بیشتر از خدا بهره ببریم.

در این امتحانات باید یک شایستگی خاصی از خودمان نشان دهیم که مختصات آن، دقیقاً قابل بیان نیست. آن چیزی که ما باید داشته باشیم تا در امتحانات الهی نمره ما بالا برود، در امتحان با ولی خدا بهتر خودش را نشان می‌دهد.

احترام به ولی خدا، ملاک مهمی در امتحان ولایت است

اینکه تو چقدر به «ولی خدا» احترام می‌گذاری، ملاک بسیار مهمی در امتحان ولایت است. خداوند می‌فرماید: «کسانی که صدای خود را پیش پیامبر (ص) پایین می‌آورند- و به او احترام می‌گذارند- کسانی هستند که خدا قلب‌شان را برای تقوا امتحان کرده است؛ إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى» (حجرات/ ۳)

تقوای قلب را می‌توان عالی‌ترین نوع تقوا تلقی کرد. در قرآن فقط یک بار دیگر از «تقوای قلب» سخن به میان آمده است و آن هم در واقع درباره احترام گذاشتن به اولیاء خداست؛ آنجا که می‌فرماید: «ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (حج/ ۳۲) یعنی هر کسی نشانه‌های خدا را تعظیم کند، این احترام گذاشتن به نشانه‌های خدا از تقوای قلب است.

کسی که «تقوای قلب» دارد احترام گذاشتن به اولیاء خدا برایش آسان است

همان طور که می‌دانید، بسیاری از نشانه‌های خدا در حج،

در واقع نشانه‌های اولیاء خداست و احترام به آن نشانه‌ها در واقع احترام به اولیاء خداست. مثلاً مقام ابراهیم (ع) نشانه ولی خداست و رمی جمرات هم جایی است که حضرت ابراهیم (ع) به ابلیس سنگ زده است. صفا و مروه هم که طبق آیه قرآن از شعائر الهی است (إِنَّ الصَّفاَ وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ؛ بقره/۱۵۸) چرا نشانه خدا شده است؟ چون یک مادر مهاجر فی سبیل الله، دنبال آب برای فرزندش می‌گشته و هفت بار بین صفا و مروه، رفت و آمد داشته است؛ این هم در واقع نشانه ولی خداست. پس مناسک حج، احترام به حضرت ابراهیم (ع) است و احترام به ایشان از تقوای قلب است. احترام به پیامبر (ص) نیز از تقوای قلب است. (إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى) «حجرات/۳»

اینکه قلب کسی برای تقوا امتحان شده است، معنایش چیست؟ امتحان دو معنا دارد: یک معنایش این است که تو را سرِدو راهی قرار می‌دهد و تو، راه درست را انتخاب می‌کنی، دیگر اینکه تو را تحت فشار قرار می‌دهد و تو عکس‌العمل خوبی از خودت نشان می‌دهی. امتحان تقوای قلب مربوط به معنای دوم امتحان است. یعنی خدا یک کاری کرده است و او از خودش تقوا نشان داده است و حالا ظرفیتش را دارد که به ولی خدا احترام بگذارد، یعنی احترام گذاشتن به پیامبر (ص) برایش آسان است. البته این احترام در سلسله مراتب بعد از پیامبر (ص) هم ادامه دارد.

امتحان ولایت مانند ستارهٔ دنباله‌دار است و فقط مربوط به شخص ولی خدا نمی‌شود

بعد از احترام به پیامبر(ص) احترام به امیرالمؤمنین(ع) و یازده امام بعد از ایشان است. علاوه بر دوازده امام معصوم(ع) باید محبت یاران خاص پیامبر(ص) مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و... را هم در دل داشته باشیم، یعنی محبت اینها هم بر ما واجب است و اگر اینها را دوست نداشته باشیم از ولایت علی(ع) خارج شده‌ایم (عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ: الْوَلَايَةُ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَمْ يُعَيِّرُوا وَلَمْ يُبَدِّلُوا بَعْدَ نَبِيِّهِمْ ص وَاجِبَةٌ مِثْلُ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَ أَبِي ذَرِّ الْغِفَارِيِّ وَالْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيِّ وَعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ وَ حُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانَ وَ... وَ مَنْ نَحَا نَحْوَهُمْ وَ فَعَلَ مِثْلَ فَعْلِهِمْ وَ الْوَلَايَةُ لِأَتْبَاعِهِمْ وَ الْمُقْتَدِينَ بِهِمْ وَ بِهِدَاهُمْ وَاجِبَةٌ) (خصال صدوق ۶۰۷/۲) حتی کسی نباید به محبین و عزاداران اباعبدالله الحسین(ع) بی‌احترامی کند و یا اینکه به محبت او نسبت به علی(ع) بی‌اعتنایی کند.

امتحان ولایت به صورت یک ستارهٔ دنباله‌دار است؛ یعنی این طور نیست که فقط مربوط به شخص ولی خدا باشد، بلکه به شیعیان و محبین اولیاءالله نیز مربوط می‌شود. لذا باید به محبین علی(ع) نیز احترام بگذاریم و آنها را دوست داشته باشیم. به این ترتیب می‌توان گفت اکثر امتحانات ما به واسطهٔ همین اطرافیان خودمان از ما گرفته می‌شود. مثلاً نسبت به کسی که دوست خدا و اولیاء خداست - حتی اگر معصیت‌کار باشد - نباید بی‌احترامی، بدگویی یا غیبت کنیم.

همه ما داریم توسط همدیگر امتحان می شویم / تا جایی که می توانیم، امتحانات همدیگر را سخت نکنیم!

همه ما داریم توسط همدیگر امتحان می شویم، و لذا زندگی در کنار اطرافیان به تعبیری مثل حرکت در میدان مین است؛ یعنی خیلی باید مراقب این امتحاناتی که از طریق اطرافیان از ما گرفته می شود، باشیم. باید عادت کنیم به همه مؤمنین احترام بگذاریم، چون یک وقت ممکن است یکی از همین مؤمنین و اطرافیان شما پیش خداوند خیلی عزیز باشد (امام محمد باقر(ع): «خداوند اولیاء خود را در میان مردم پنهان کرده است، پس به همه آدم‌ها احترام بگذار و هیچ‌کسی را تحقیر نکن، مبادا آن یک نفر ولی خدا باشد؛ إِنَّ اللَّهَ حَبَابٌ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ فِي ثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ... وَ حَبَابٌ أَوْلِيَاءُهُ فِي خَلْقِهِ فَلَا تُحَقِّرَنَّ أَحَدًا فَلَعَلَّهُ ذَلِكَ الْوَلِيُّ» (نزهة الناظر/ص ۹۹) بی احترامی به او حتی اگر از روی بی توجهی باشد، اثر وضعی خیلی بدی خواهد داشت. مثلاً به خاطر همین بی احترامی ممکن است چند سال از عمر ما یا روزی ما کم شد.

بخش سخت امتحانات ما، امتحان آدم‌ها از یکدیگر است. لذا باید تا جایی که می توانیم، امتحانات همدیگر را سخت نکنیم. باید به احترام گذاشتن به یکدیگر خصوصاً احترام به آدم‌های خوب، خیلی اهمیت بدهیم. این احترام به بزرگان جامعه یک اصل کلیدی است. در فرهنگ غرب، فرقی بین آدم‌ها نمی گذارند و به خودشان اجازه می دهند هر کسی را مسخره کنند، این خیلی بد است و با فرهنگ اسلامی ما خیلی فاصله دارد. در فرهنگ ما اولین چیزی که پدر و مادر به فرزندان خودشان یاد می دهند،

احترام به آدم‌های خوب است، حالا ممکن است این آدم خوب روحانی باشد یا نباشد، زن باشد یا مرد باشد، فقیر باشد یا ثروتمند باشد، مقام داشته باشد یا نداشته باشد، اینها مهم نیست، همین‌که آدم خوبی باشد باید به او احترام بگذاریم. مثلاً اینکه ما به سادات احترام می‌گذاریم در راستای همین سلسله مراتب احترام به فرزندان رسول‌الله (ص) است.

وقتی ولی خدا به ما «امر» می‌کند، امتحان ما پیچیده‌تر می‌شود

ولی خدا خودبه‌خود محل امتحان است و تکلیف ما در این امتحان این است که مراقب باشیم به او کاملاً احترام بگذاریم. اما اگر ولی خدا به ما امر کند، این امتحان مهم‌تر و پیچیده‌تر می‌شود. البته خداوند گاهی به همین شیوه، امتحان ما را پیچیده‌تر می‌کند، یعنی خداوند از ولی خودش می‌خواهد که به ما امر کند. لذا گاهی اوقات، خداوند خودش مستقیماً به ما دستور نمی‌دهد بلکه به پیامبر (ص) می‌فرماید: پیغمبر من! تو این دستور را به مردم بده! می‌خواهم ببینم حرف تو را گوش می‌دهند یا نه! مثلاً آنجایی که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» (مائده/ ۶۷) خدا می‌داند که اگر خودش به ما دستور بدهد، ما راحت‌تر گوش می‌کنیم، اما گاهی اوقات از رسولش می‌خواهد که ما دستور بدهد و این «امر ولی خدا» محل یک امتحان بسیار مهم برای ما خواهد بود.

امرِ ولیّ خدا معمولاً در شرایط غیرمعمول می‌آید، لذا پذیرش آن نسبت به او امر ثابت الهی، سخت‌تر است

ولیّ خدا معمولاً چه مواقعی به ما امر می‌کند؟ ولیّ خدا معمولاً اوامر سخت‌تر را به ما می‌گوید؛ اوامر آسان‌تر را خودِ خداوند به ما گفته است. چون معمولاً اوامر خداوند دستورات ثابت دین هستند و اوامر ولیّ خدا دستورات متغیر یا سیال هستند. به عنوان مثال، قوانین راهنمایی رانندگی (مانند چراغ قرمز)، دستورات ثابتی هستند که تبعیت از آنها سخت نیست، اما در مواقع خاصی که خودِ پلیس دخالت می‌کند و برخلاف چراغ قرمز و سبز، دستور می‌دهد، پذیرش آن برای راننده سخت‌تر است چون راننده می‌بیند که چراغ سبز است ولی پلیس می‌گوید بایست!

امرِ ولیّ خدا معمولاً در شرایط خاص و غیرمعمول است، لذا پذیرش آن نسبت به دستورات ثابت و روزمره دین که به آن عادت کرده‌ایم، سخت‌تر است.

در زیارت جامعه می‌خوانیم: «شما اولیاء خدا محل امتحان مردم هستید؛ وَالْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ» (من لایحضه الفقیه/ ۲/ ۶۱۳) یعنی خداوند ما را به واسطه شما امتحان می‌کند و این امتحان وقتی که ولیّ خدا به ما امر کند، امتحان سختی خواهد بود، چرا که خداوند می‌فرماید: پیامبر من! اگر به آنها امر کنی و آنها حتی ته دلشان هم نسبت به حکم تو احساس ناخوشنودی و سختی کنند- حتی اگر حرف تو را گوش کرده باشند- به خدای تو قسم که ایمان ندارند! (چون پذیرفتن امر تو برایشان سخت

بود، لذا ایمان ندارند) «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء/ ۶۵)

نباید از امتحانِ «امر ولی خدا» بترسیم چون ولی خدا به ظرفیت ما نگاه می‌کند/ ولی خدا کسی را به اجبار پای رکاب خود نگه نمی‌دارد

البته نباید از این امتحانی که به واسطه «امر ولی خدا» از ما گرفته می‌شود بترسیم، چون ولی خدا معمولاً به ظرفیت هر کسی نگاه می‌کند و اگر ببیند که ظرفیتش را نداری، امر نمی‌کند. لذا شب عاشورا امام حسین (ع) به اصحابش فرمود: من به شما امر نمی‌کنم اینجا بمانید. من از شما راضی هستم، اگر می‌خواهید بروید، بروید. (فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِمَامٌ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا؛ وقعة الطف / ص ۱۹۷) این کاری که امام حسین (ع) شب عاشورا انجام داد، امام زمان (ع) نیز دارد انجام می‌دهد، یعنی به هیچ یک از ما اجبار و اصرار نمی‌کند که در خدمت او قرار بگیریم تا ایشان زودتر ظهور کند. همان طور که نوح (ع) به قوم خود فرمود: «من شما را به آنچه از آن کراهت دارید مجبور نمی‌کنم؛ اَنْلِزْمُكُمْ وَاَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ» (هود/ ۲۸) لذا امام زمان (ع) هم وقتی می‌بیند ما ظرفیتش را نداریم، ما را وادار نمی‌کند و سخت نمی‌گیرد.

درست است که اگر ولی خدا دستور بدهد، امتحان ما سخت خواهد شد، اما معمولاً ولی خدا آن قدر غریب است که به این

راحتی‌ها دستور نمی‌دهد و هرگز کسی را به اجبار پای رکاب خود نگه نمی‌دارد، اتفاقاً افراد را خیلی راحت از خدمت خودش مرخص می‌کند، همان‌طور که امام حسین (ع) شب عاشورا یاران خود را مرخص کرد و گفت بروید! وقتی یاران اباعبدالله (ع) سخنان امام حسین (ع) را شنیدند، گویا مبهوت شده بودند که چه بگویند تا اینکه ابافضل العباس (ع) شروع به سخن کرد و به مولای خودش، اباعبدالله (ع) عرضه داشت: «یعنی ما بعد از تو زنده باشیم و نفس بکشیم!؛ فَبَدَأَ الْقَوْلَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ فَقَالَ لَهُ: لِمَ نَفَعَلُ ذَلِكَ؟ لِنَبْقَى بَعْدَكَ؟ لَا أَرَأَاكَ اللَّهُ ذَلِكَ أَبَدًا» (وقعة الطف / ص ۱۹۷) بعد از عباس (ع) هم برادرانش و سایر بنی‌هاشم نیز شبیه همین کلمات را بیان کردند. فقط یک نفر بود که امام حسین (ع) به او نگفت «برو!» و آن هم زینب کبری (س) بود...

جلسه یازدهم | (جلسه آخر)

تشخیص غرض امتحان در صحنه های فردی و اجتماعی

خدا از هر کسی متناسب با ظرفیت او امتحان می‌گیرد
غرض خدا از امتحان اجتماعی ما یعنی «انقلاب اسلامی» چیست؟

کارکرد امتحان برای فرد این است که خوبی‌هایش را رو می‌آورد تا تقویت شود و بدی‌هایش را رو می‌آورد تا از بین برود. امتحان‌های جامعه هم، خوبی‌ها و بدی‌های جامعه را رو می‌آورد، این خوبی‌ها و بدی‌هایی که در جامعه رو می‌آید در واقع همان سیاست‌مداران خوب یا بد هستند که از خوبی‌ها و بدی‌های درون آن جامعه نمایندگی می‌کنند.

چرا بعضی جاها نمی شود «زمینه گناه» را به طور کامل از بین برد؟

در اداره جامعه، در آن جاهایی که دین دستور داده است، باید زمینه گناه را از بین ببریم اما بعضی جاها اصلاً امکان ندارد زمینه گناه به طور کامل از بین برود، دلیلش هم این است که ما نمی توانیم زمینه امتحان را از بین ببریم و این یعنی: ما نمی توانیم زمینه برخی از گناهان را از بین ببریم.

مثلاً ما نمی توانیم سن بلوغ جوان ها را از ۱۴ سالگی به ۲۱ سالگی تغییر دهیم و بگوییم: «اگر سن بلوغ عقب بیفتد، خودبه خود زمینه بسیاری از گناهان کاسته می شود!» اینکه دست ما نیست؛ دست طبیعت حیات بشر است و در واقع طراحی پروردگار عالم است. همچنین در برخی موارد نیز بر اساس مصلحت اندیشی های خودمان، فکر می کنیم که اگر یک اقداماتی انجام دهیم، زمینه برخی ظلم ها و گناهان را از بین برده ایم، اما اسلام به ما اجازه نمی دهد؛ هر کسی نمی تواند مصلحت جامعه را تشخیص بدهد، بلکه نیاز به علم و دانش دارد و قطعاً بدون توجه به روح حاکم بر احکام اسلامی نمی شود این مصالح را تشخیص داد.

سعی کن غرض امتحان های خدا را در ارتباط با خودت تشخیص بدهی

هر حادثه خوب یا بدی که برایت پیش آمد باید بدانی که یک امتحان است، و بعد نگاه کنی و ببینی که احتمالاً غرض این

امتحان چیست؟ مثلاً ببینی این امتحان کدام نقطه ضعف تو را می‌خواهد برطرف کند و بعد تکلیف خودت را در این امتحان تشخیص بدهی. مثلاً یک‌جا در قبال بداخلاقی همسرت باید صبر و تحمل کنی، تا غرورت شکسته شود و یک‌جا هم باید به صورت دیگری برخورد کنی. هر کسی در زندگی شخصی، غرض امتحان را در ارتباط با خودش باید تشخیص دهد و براساس آن، تکلیف خود را در قبال آن امتحان بفهمد.

در زندگی اجتماعی و در یک جامعه هم وقتی حوادث یا تحولاتی پیش می‌آید، باید ببینیم که غرض خداوند از آن چیست و اصلاً آن امتحان را برای چه گرفته است؟ به‌عنوان مثال، دربارهٔ جامعهٔ خودمان، اینکه تحولی مانند انقلاب اسلامی رخ داده؛ آیا این یک امتحان بوده است یا نه؟ همان‌طور که بیان شد، هر خدایی، یک امتحان است. درست است که ما قیام کردیم و خواستیم شاه را کنار بزنیم، اما همین خواستِ ملت نیز از دستگاه امتحان رد شده است و خدا اجازه داده و حتی کمک کرده است تا این انقلاب به نتیجه برسد و الا موفق نمی‌شد.

غرضِ خدا از امتحانِ اجتماعی ما یعنی «انقلاب اسلامی» چیست؟

وقتی فهمیدیم که انقلاب ما یک امتحان الهی است، باید ببینیم این امتحان برای چه رخ داده و غرضِ خدا از این امتحان چیست؟ نظر ما این است که خداوند طبق دستگاه امتحانش اجازه داده و کمک کرده است که این انقلاب به ثمر برسد، تا

قومی مقدمه‌ساز جهت تحقق ولایت ولی الله الاعظم (عج) روی کره زمین، پدید بیایند.

خداوند بر اساس دستگاه امتحان و طرح کلان جهان بشریت و اینکه ظهور حضرت نیاز به زمینه‌ها و مقدماتی دارد، به این حرکت ملت ایران کمک کرده است تا به ثمر برسد و این حرکت را مایه فتنه‌های آخرالزمان و مقدمه چینی برای ظهور قرار داده است.

غرض اصلی از امتحان «انقلاب اسلامی» را مقدمه‌سازی برای ظهور می‌دانیم

ما بر اساس مطالعات دستگاه امتحان، غرض و جهت اصلی انقلاب را مقدمه‌سازی برای ظهور می‌دانیم و آن را صرفاً یک انقلاب محدود به سرزمین ایران و برای رفع ظلم از همین سرزمین نمی‌دانیم. البته مقدمه‌اش این بود که ظلم را از سرزمین خودمان کنار بزنیم و یک حکومت ولایی ایجاد کنیم؛ یعنی همین حکومت جمهوری اسلامی.

معنای حکومت ولایی هم این نیست که مردم در آن نقشی ندارند. اتفاقاً در حکومت ولایی بیشتر از هر جای دیگری مردم نقش دارند؛ لاقلاً از حکومت دموکراسی، بیشتر نقش دارند. در حکومت ولایی جمهوری اسلامی، این ولایت است که جمهوریت نظام را تضمین می‌کند و مردم را در میدان نگه می‌دارد و از حق مردم و رأی مردم دفاع می‌کند و نمی‌گذارد اشخاص یا گروه‌هایی رأی مردم را به نفع خودشان مصادره کنند و-مشابه آنچه در

حکومت‌های دموکراسی می‌بینیم - مردم را بازی بدهند.

به قول علامه طباطبایی (ره) دموکراسی از دیکتاتوری بدتر است؛ دیکتاتوری فقط به مردم خودش ظلم می‌کند اما دموکراسی به مردم جهان ظلم می‌کند. ایشان در تفسیر آیه آخر سوره آل عمران می‌فرماید: «در حکومت‌های دموکراسی از آنجا که اساس کار بهره‌گیری مادی است، قهراً روح استخدام غیر، و بهره‌کشی از دیگران در کالبدش دمیده شده و این همان استکبار بشری است... و این به‌عینه همان دیکتاتوری شاهی است که در اعصار گذشته وجود داشت، چیزی که هست اسمش عوض شده و آن روز استبدادش می‌گفتند، و امروز دموکراسیش می‌خوانند، بلکه استبداد و ظلم دموکراسی بسیار بیشتر است» (ترجمه تفسیر المیزان / ج ۴ / ص ۱۹۴) امروز می‌بینید که دموکراسی با این همه جنایتی که در عالم انجام می‌دهد و با این حمایت آشکاری که از تروریست‌های وحشی به عمل می‌آورد، برای خودش حیثیت و شرافتی باقی نگذاشته است.

اگر بپرسند در یک حکومت ولایی، نقش مردم چیست؟ باید بگوییم: هیچ‌کجا مثل حکومت ولایی برای رأی مردم احترام قائل نیستند، هیچ‌کجا مثل حکومت ولایی از رأی مردم محافظت نمی‌کنند، هیچ‌کجا مثل حکومت ولایی از تحمیل‌ها جلوگیری نمی‌کنند، بقیه جاها مردم نقش واقعی ندارند، به جنبش‌هایی اخیراً که در برخی کشورهای غربی صورت گرفته است، نگاه کنید. اگر می‌بینید این جنبش‌ها، چندان موفق نیستند، به خاطر این

است که آنها «الگوی جایگزین» برای حکومت فعلی خود ندارند که ان شاء الله این الگوی جایگزین را از ایران اسلامی بگیرند.

حکومت منجی، بر محور ولایت است؛ پس قوم مقدمه ساز هم باید حکومت ولایی تشکیل دهد

خداوند در دستگاه امتحان خود، از امتحان بزرگی به نام «انقلاب اسلامی» چه غرضی داشته است؟ چرا در این امتحان، یک قوم مقدمه ساز باید بیایند و حکومت ولایی تشکیل دهند؟ چرا درباره این قوم مقدمه ساز بر ولایتمداری شان تأکید شده است؟ چون آن حکومتی که می خواهد محقق بشود و جهان را نجات دهد، حکومتی بر محور ولایت است، پس قوم مقدمه ساز هم باید بیاید و یک حکومت ولایی تشکیل دهد و آن را تقویت کند.

اتفاقات و امتحانات دیگری که برای این حکومت ولایی مقدمه ساز رخ می دهد نیز بر همین مبنا طراحی شده است. مثلاً جنگ هم یک امتحان بود که طی آن، ولایت و ولایت مداری و خاصیت های ولایت در این جامعه مقدمه ساز جا افتاد به حدی که سطح ولایتمداری در آغاز جنگ در جامعه ما به هیچ وجه به اندازه سطح ولایتمداری در پایان جنگ نبود. البته جنگ، فواید بسیاری داشت اما به نظر ما فایده اصلی اش همین بود.

طبق آماري که از وصیتنامه شهدای دفاع مقدس گرفته شده، به طور متوسط در هر وصیتنامه ای چهار مرتبه از امام حسین (ع) و کربلا و عاشورا سخن به میان آمده و چهار مرتبه هم به تبعیت از

ولایت فقیه و رهبری توصیه شده است (ماهنامه معرفت / شماره ۶۵ / سخنان حجت‌الاسلام رحیمیان) لذا می‌بینیم که شهدای هشت سال دفاع مقدس - که همه آنها در مدرسه جنگ تربیت شده بودند و در بهترین و نورانی‌ترین لحظات عمرشان وصیتنامه می‌نوشتند - این قدر بر ولایت فقیه تأکید داشتند.

سیاسیون خوب و بد، نماینده خوبی‌ها و بدی‌های درون هر جامعه هستند

همان‌طور که در بحث امتحانات فردی بیان شد، وقتی خداوند از کسی امتحان می‌گیرد، عیب‌های او رو می‌آید تا برطرف شود، خوبی‌های او هم رو می‌آید تا تقویت شود. اصلاً کارکرد امتحان همین است که خوبی‌های او را رو می‌آورد تا تقویت بشود و بدی‌های او را رو می‌آورد تا ان شاء الله آنها را از بین ببری. امتحان برای فرد این کار را می‌کند اما برای یک جامعه چطور؟

برای جامعه هم امتحانات همین دو کار را انجام می‌دهند، یعنی خوبی‌ها و بدی‌های جامعه را رو می‌آورند، البته در مورد جامعه، بدی‌ها و خوبی‌هایی که در جریان امتحانات و ابتلائات، رو می‌آیند در واقع همان سیاست‌مداران خوب یا بد ما هستند. در مورد یک فرد، اگر بخواهد بدی یا خوبی‌اش رو بیاید، با رفتار و گفتار او رو می‌آید و تجلی پیدا می‌کند اما در مورد یک جامعه، این سیاسیون خوب و بد هستند که در واقع از خوبی‌ها و بدی‌های درون آن جامعه نمایندگی می‌کنند.

راه از بین رفتن بدی‌ها و تقویت خوبی‌های جامعه چیست؟

راه از بین رفتن بدی‌ها و تقویت خوبی‌های جامعه این است: ابتدا خداوند از جامعه امتحان می‌گیرد و یک کسانی رو می‌آیند. اگر اینها اعمال بدی انجام بدهند در واقع دارند از بدی جامعه نمایندگی می‌کنند و البته این باعث می‌شود که آن بدی، لو برود و اصلاح شود و جامعه تکامل پیدا کند. اگر این سیاسیون از خوبی‌های جامعه نمایندگی کنند، باعث می‌شود آن خوبی تقویت شود و باز هم جامعه جلو برود.

سیاسیون از خودشان بپرسند: «آیا من نماینده بخشی از بدی‌های جامعه هستم که بناست حل بشود و از بین برود؟ یا نماینده بخشی از خوبی‌ها هستم که بناست تثبیت بشود؟» ما از سیاسیون محترم می‌خواهیم که نماینده خوبی‌های جامعه باشند و باعث تقویت بخش‌های خوب جامعه بشوند. اما متأسفانه بعضی از سیاسیون، نماینده بدی‌های جامعه می‌شوند. بعضی‌ها هم یک مدتی نماینده خوبی‌های جامعه هستند، بعد یک دفعه‌ای نماینده بدی‌های جامعه می‌شوند! یا اینکه گاهی از خوبی‌های جامعه نمایندگی می‌کنند و گاهی از بدی‌های جامعه! این نوع از سیاسیون واقعاً پدیده‌های عجیب و جالبی هستند!

این قاعده فقط مختص جمهوری اسلامی نیست، بلکه همه جای دنیا همین‌گونه است. یعنی سیاسیون هر جامعه‌ای؛ چه خوب باشند و چه بد باشند، از درون آن جامعه نمایندگی می‌کنند.

رسول خدا (ص) می‌فرماید: «شما هر طوری که باشید، همان طور رئیس پیدا می‌کنید؛ گما تگُونوا یُوَلّی عَلَیْکُمْ» (کنز العمال / ۱۴۹۷۲) چه سیستم دیکتاتوری باشد، چه سیستم دموکراسی غربی باشد، و چه سیستم درست جمهوری اسلامی باشد، این قاعده صدق می‌کند چون اصلاً این قاعده دستگاه امتحان و مقدرات الهی است.

دستگاه امتحان اجتماعی ما، در جهت رسیدن به یک جامعه ولایی مقدمه‌ساز ظهور است

در یک روند کلان وقتی دستگاه امتحان اجتماعی را- در جامعه خودمان- نگاه کنید، می‌بینید که یک جهت خاصی را دنبال می‌کند و انگار می‌خواهد یک جامعه ولایی مقدمه‌ساز و آماده برای ظهور تربیت کند، حالا ممکن است این ظهور نزدیک باشد یا نباشد. شما خودتان می‌توانید بر اساس این دستگاه امتحان نزدیکی آن را بررسی کنید. البته کلمات حضرت امام (ره) در این باره فراوان است. مثلاً می‌فرماید: «انقلاب اسلامی ایران با تأیید خداوند منان در سطح جهان در حال گسترش است و ان شاء الله با گسترش آن، قدرتهای شیطانی به انزوا کشیده خواهند شد و حکومت مستضعفان برپا و زمینه برای حکومت جهانی مهدی آخرالزمان (ع) مهیا خواهد شد» (صحیفه امام / ۳۴۹/۱۵) و همچنین می‌فرماید: «مطمئن باشید که ملت شما مصمم است پیروزی را تا حکومت الله و تا ظهور بقیة الله- روحی فداه- نگهبان باشد.» (صحیفه امام / ۸۰/۱۴) و می‌فرماید:

«این قلبهایی که قبل از انقلاب توجه به دنیا داشت، توجه به آمال دنیوی داشت... امروز می بینیم که این جلوه‌ها حاصل شده است و این شوق و شغفها به لقاء الله برای آنها حاصل شده است و دست عنایت خدای تبارک و تعالی به سر این ملت کشیده شده است و ایمان آنها را تقویت فرموده است که یکی از علائم ظهور بقیة الله - ارواحنا فداه - است» (صحیفه نور/۱۶/۱۲۹)

به نظر بنده، اگر دستگاه امتحان الهی، انقلاب ا برای جامعه ما رقم زده است، هدف و غرض اصلی از این امتحان، مقدمه سازی برای ظهور بوده است. بر این اساس، حکومت پس از ظهور از هر جنسی باشد، این حکومت هم باید از همان جنس باشد. ما می دانیم که حکومت امام زمان (ع) از جنس تحقق ولایت است، لذا در این انقلاب هم اصلی ترین موضوع، ولایت است.

برای پالایش امت، باید خوبی‌ها و بدی‌های جامعه در امتحان‌ها رو بیایند

امتحاناتی که خداوند از یک جامعه می‌گیرد (مانند امتحانات فردی) غرض و هدف دارد؛ هدف خرد و کلان. در مسیر کلان، هدف از این امتحان انقلاب، تثبیت ولایت است و در مسیر خرد، هدف آن، پالایش امت است و برای پالایش امت، باید خوبی‌ها و بدی‌های جامعه رو بیایند.

وقتی خداوند می‌خواهد یک جامعه مقدمه ساز برای ظهور درست کند، باید این جامعه را امتحان کند و آن را دچار فتنه‌ها

و ابتلائات مختلف کند تا در این امتحانات، جامعه را رشد بدهد. وقتی جامعه بخواهد رشد کند، هم بدی‌هایش باید رو بیاید و هم خوبی‌هایش. و این سیاستمداران جامعه هستند که بدی‌ها و خوبی‌های آن جامعه را نمایندگی می‌کنند.

خدا از هر کسی متناسب با ظرفیت و توان او امتحان می‌گیرد

ممکن است بحث امتحان، در ابتدا کمی هولناک به نظر برسد و انسان را بترساند، اما واقعش این است که هیچ‌کجا مثل امتحان، نمی‌توانیم مهربانی خدا را تجربه کنیم. خداوند امتحان‌ها را متناسب با ظرفیت و توان بندگانش می‌گیرد. وقتی قرار شد در لیلۃ‌المبیت علی بن ابیطالب (ع) جای پیغمبر اکرم (ص) بخوابد، پیامبر گرامی اسلام (ص) به ایشان فرمود: «علی جان! من به تو خبر می‌دهم که خداوند متعال اولیاء خودش را به اندازه قدر ایمان‌شان و به اندازه منزلتشان در دین، امتحان می‌کند؛ ثُمَّ إِنِّي أَخْبِرُكَ يَا عَلِيُّ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَمْتَحِنُ أَوْلِيَاءَهُ عَلَى قَدْرِ إِيمَانِهِمْ وَ مَنَازِلِهِمْ مِنْ دِينِهِ» (امالی طوسی / ص ۴۶۶) حضرت در ادامه می‌فرماید: «بنابراین شدیدترین بلاها به انبیاء الهی می‌رسد و بعد از آنها به اوصیاء و به همین نسبت پایین‌تر می‌آید؛ فَأَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ ثُمَّ الْأُمَّثُلُ فَأَلْأَمَثُلُ» (همان)

پس شما مذهبی‌ها و حزب‌اللهی‌ها، اگر دیدید بعضی‌ها مثل شما نیستند (و مثلاً امتحانات و ابتلائات آنها با شما فرق می‌کند و به نظرتان می‌رسد که امتحان شما سخت‌تر از آنهاست) به این فکر کنید که شاید اصلاً خدا از آنها انتظار چندانی ندارد، چون

امتحان‌های هر کسی نسبت به ظرفیت و فهمش مشخص می‌شود. نه اینکه آنها پایین‌تر از شما باشند؛ بلکه ممکن است آنها زودتر از شما به بهشت بروند!

باید بدانید که ظرفیت آدم‌ها در ایمان با هم فرق می‌کند. امام صادق (ع) می‌فرماید: «ایمان، مانند نردبانی است که ده پله دارد. کسی که در پله دوم است نباید به آن کسی که در پله اول است بگوید تو چیزی نیستی! آن کسی را که در پله پایین‌تر از تو قرار دارد، نینداز که آن فرد بالاتر نیز، تو را می‌اندازد. اگر دیدی کسی يك پله از تو پایین‌تر است با مهربانی و ملایمت او را به طرف خود بالا بکش و فراتر از توانش باری بردوش او نگذار که او را می‌شکنی؛ إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السُّلْمِ يُصْعَدُ مِنْهُ مَرْقَاةٌ بَعْدَ مَرْقَاةٍ فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْإِثْنَيْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ لَسْتَ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْعَاشِرِ فَلَا تُسْقِطْ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيُسْقِطَكَ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ وَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْكَ بِدَرَجَةٍ فَارْفَعَهُ إِلَيْكَ بِرِفْقٍ وَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ فَتَكْسِرَهُ» (کافی/۲/۴۵)

مهربانی خدا به این نیست که اصلاً به شما هیچ گرفتاری و بلایی نرسد

بینید از بحث امتحان، چه موضوعات قشنگی درمی‌آید؛ هم محبت به خدا و هم محبت و مهربانی نسبت به مردم. اصلاً آدم اگر از دریچه امتحان به زندگی‌اش نگاه کند، مهربان‌تر می‌شود و خیلی از مسائل و مشکلاتش حل می‌شود.

مهربانی خدا را در متن امتحان‌هایی که از شما می‌گیرد ببینید. همان‌طور که وقتی یک مادر بخواهد به بچه خودش آمپول بزند، خیلی مراقب است که بچه‌اش کمتر درد بکشد، مطمئن باشید خدا در امتحان گرفتن از بندگانش خیلی رعایت می‌کند تا امتحان برای آنها زیاد سخت و دردناک نباشد.

تصور نکنید که مهربانی خدا به این است که اصلاً به شما هیچ گرفتاری و بلائی نرسد؛ اتفاقاً بسیاری اوقات برعکس است. کسی که هیچ بلائی به او نمی‌رسد باید به خودش شک کند. امام صادق (ع) می‌فرماید: «یک روز پیامبر اکرم (ص) را برای غذا دعوت کردند، حضرت وقتی به منزل مرد میزبان وارد شد، مرغی را دید که روی دیوار تخم می‌گذاشت، بعد تخم مرغ افتاد و روی میخی قرار گرفت، نه به زمین افتاد و نه شکست. وقتی پیامبر (ص) این صحنه را دید، مرد صاحبخانه عرض کرد: از این امر تعجب نکنید، به خدا سوگند که من هرگز بلائی ندیده‌ام. رسول خدا (ص) وقتی این را شنید بلند شد و غذای او را نخورد و فرمود: کسی که بلائی نبیند، خدا به او لطف و توجهی ندارد؛ دُعِيَ النَّبِيُّ ص إِلَى طَعَامٍ فَلَمَّا دَخَلَ مَنْزِلَ الرَّجُلِ نَظَرَ إِلَى دَجَاجَةٍ فَوْقَ حَائِطٍ قَدْ بَاصَتْ فَتَقَعُ الْبَيْضَةَ عَلَى وَتِدٍ فِي حَائِطٍ فَثَبَّتَتْ عَلَيْهِ وَ لَمْ تَسْقُطْ وَ لَمْ تَنْكَسِرْ فَتَعَجَّبَ النَّبِيُّ ص مِنْهَا فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ أَعْجِبْتِ مِنْ هَذِهِ الْبَيْضَةِ فَوَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا رَزَيْتُ شَيْئاً قَطُّ قَالَ فَتَهَضَّ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ لَمْ يَأْكُلْ مِنْ طَعَامِهِ شَيْئاً وَ قَالَ مَنْ لَمْ يُرْزَأْ فَمَا لِلَّهِ فِيهِ مِنْ حَاجَةٍ» (کافی ۲/۲۵۶)

آخرین وداع حسین(ع) با اهل حرم: از مصیبت‌هایی که به شما می‌رسد شکایت نکنید

می‌دانید آخرین سخنان اباعبدالله‌الحسین(ع) با اهل خیام چه بود؟ امام حسین(ع) لحظه‌های آخر با اهل خیام چند کلمه صحبت کرد و فرمود: اهل بیت من! خانم‌ها! دخترها! بچه‌ها! کوچولوها! مصیبت‌های بزرگ در انتظارتان است، صبر کنید و بی‌طاقت نشوید! یک‌وقت شکایت نکنید! پیروزی با شماست، دشمن شما نابود خواهد شد. تحمل کنید چند روز بیشتر نخواهد بود. حرفی نزنید که از قدر شما بکاهد...

بعد از این کلمات، اباعبدالله(ع) راهی میدان جنگ شد. اما این آخرین وداع حسین(ع) به قدری برای اهل حرم سوزناک بود و آن تقاضایی که حسین(ع) در لحظات آخر داشت که «شکایت نکنید» طوری بود که این بچه‌ها اگر تا شام هم تازیانه می‌خوردند دیگر حرفی نمی‌زدند و شکایتی نداشتند...